۲۶/۱/۵۹

نامه‌های این دفتر که بقلم و کتابت مشایخ و اقطاب معاصر
حاضر است و جزو سند کتاب (سیری در تصوف) اثر این
ناچیز برای تایید و صحت مندرجات کتاب فوق الذکر به
کتابخانه پرارج (مجلس شورای ملی) در ایام ریاست
فرزانه را دو شکوه جناب آقای حائری تقدیم میدارد

نورالدین مدرسی چهاردهی

مدرسی

سجده به بت نشاید

بت را شکست باید

کیوان



سجده به بت نشاید

بت را شکست باید

کیوان



فهرست اسامی مشایخ و اقطاب عصر حاضر

۵۶ – مصطفی آزمایش شیخ دکتر نوربخش در مازندران صفحه ۲۲۳
لقب طریقت حسنعلی لقب طریقت در خانقاه گوهر علیشاه

۵۷ – محمد الجواد آموزگار ظفرعلی شیخ گنابادی از صفحه ۲۲۴ الی صفحه ۲۳۰

۵۸ – محمد باقر ساعدی سعادتعلی شیخ سلسله صفی از صفحه ۲۳۱ الی صفحه ۲۳۴

۵۹ – علیمحمد روحانی شیخ دکتر نوربخش در اهواز از صفحه ۲۳۳ الی ۲۳۴

۶۰ – دکتر محمدتقی انتصاری شیخ دکتر نوربخش در بندرشاه از صفحه ۲۳۵ الی ۲۴۳

۶۱ – دکتر سید مراد آتش بیگی لقب الحقیقت پیر خاندان در حلقه آتش بیگی
از صفحه ۲۴۴ الی ۲۴۷

۶۲ – دکتر سید صادق تقوی (محمد [illegible]) از صفحه ۲۴۸ الی ۲۵۸

۶۳ – شیخ محمد مردوخ کردستانی ملقب به جمال الدین از صفحه ۲۵۹ الی صفحه ۲۶۲

۶۴ – باباغلام پیشوای اهل حق ساکن همت آباد صحنه از صفحه ۲۶۳ الی ۲۶۴

۶۵ – عبدالرضاخان ابراهیمی پیشوای فرقه شیخیه از صفحه ۲۶۵ الی صفحه ۲۷۵

۶۶ – آیت النبی شیخ محی الدین شیخ نقشبندیه از صفحه ۲۷۶ الی صفحه ۲۸۰

۶۷ – علی اکبر شاپور زمان یزدی منشی فارسی مهربابا از صفحه ۲۸۱ الی صفحه ۲۸۳

فهرست اسامی مشایخ و اقطاب عصر حاضر

۶۸ – صفات الله جمالی اسدآبادی از صفحه ۲۸۴ الی صفحه ۲۸۶

۶۹ – حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی از صفحه ۲۸۷ الی صفحه ۲۹۲

۷۰ – شیخ حسام الدین المجتهدی شیخ سلسله نقشبندی در سنندج از صفحه ۲۹۲ الی ۲۹۴

۷۱ – محمود محمدی طالبانی شیخ قادریه و نقشبندیه از صفحه ۲۹۴ الی صفحه ۲۹۸

۷۲ – احمد شهرت نورائی زاد معروف به درویش عشقی خلیفه قادریه از صفحه ۲۹۸ الی صفحه ۲۹۹

۷۳ – باباغلام قطب خاموشی اهل حق از صفحه ۳۰۲ الی صفحه ۳۰۳

فهرست اسامی مشایخ و ذکر صفحات تقریرات آنان

۲۴ - سید اسدالله مجذوبی (صابرعلی) از صفحه ۶۸ الی ۷۸ شیخ سلسله گنابادی
۲۵ - سید محمد شریعت (همتعلی) از صفحه ۷۹ الی ۸۰ = = =
۲۶ - محمدحسن آسمانی (قدمعلیشاه) از صفحه ۸۱ الی ۸۲ = = صفی
۲۷ - احمد مصفائی (منظورعلی) از صفحه ۸۳ الی ۹۰ و ۹۳ = = =
۲۸ - محمدحسن صبوری (خادم الفقراء) از صفحه ۹۱ الی ۹۲ شیخ سلسله ذکر نوربخش
۲۹ - جناب سید عبدالصمد عراقی (قطب سلسله عاشقین پیر راه نعمة اللهی) صفحه ۷۸ پایان مقاله مجذوبی
۳۰ - آقای قاسم توانگر (نورعلی) شیرازی شیخ سلسله صفی از صفحه ۹۴ الی ۹۹
۳۱ - آقای ابوطالب پدرام (طالبعلی) شیخ مرحوم ذوالریاستین از صفحه ۱۰۰ الی ۱۰۲
X
۳۲ - آقای احمد خوشنویس (عماد الفقراء - رکن الدین) شیخ سلسله ذهبیه از صفحه ۱۰۳ الی ۱۱۰
۳۳ - آقای عباس عادانی (شاهدعلی) شیخ سلسله صفی از صفحه ۱۱۱ الی ۱۱۶ تخلص ثاقب
۳۴ - آقای علی صفا (محمدعلی) تخلص صفا پیر سلسله اویسی از صفحه ۱۱۷ الی صفحه ۱۲۶ الی ۱۲۸
۳۵ - آقای حاج شیخ عبدالکریم مدرس عالم (معصومعلیشاه) قطب سلسله عالیه از صفحه ۱۲۹ الی ۱۴۰
۳۶ - جناب آقای صوفی محمد افضل سهروردی معروف به (بابا سهروردی ملتانی شیخ سلسله سهروردیه
حمید الاولیاء) از صفحه ۱۴۱ الی ۱۴۶
۳۷ - جناب آقای دکتر عبدالحمید گنجویان قطب سلسله ذهبیه از صفحه ۱۴۷ الی ۱۴۸
۳۸ - جناب درویش خلیل (فقیرعلی) شیخ مرحوم ذوالریاستین از صفحه ۱۴۹ الی ۱۵۲
۳۹ - آیت الله حاج میر سید علی برقعی قمی از صفحه ۱۵۳ الی ۱۵۸
۴۰ - آقای دبیر مجلل ساکن کرمانشاه رئیس دارالصفای کرمانشاه در پرنداغ از صفحه ۱۵۹ الی ۱۶۱
۴۱ - آقای حجت بلاغی حجت علیشاه قطب سلسله نعمة اللهی از صفحه ۱۶۲ الی ۱۶۶

فهرست اسامی مشایخ و ذکر صفحات تقریرات آنان

۴۲ - آقای دکتر شیخ علی آل بویه ملقب طریقت مجذوبعلی شیخ شمس العرفا از صفحه ۱۶۴
۴۳ - آقای میر تسلیم مظهرعلیشاه شیخ خاکسار دوره لاهیجان صفحه ۱۶۶
۴۴ - نظامعلی عنایتی شیخ سلسله خاکسار عجم نظام علیشاه صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸
۴۵ - سیف الله الهدی مسعود شیخ سلسله خاکسار از صفحه ۱۶۹ الی ۱۷۱
۴۶ - رهنما قطب سلسله ذهبی از صفحه ۱۷۲ الی ۱۷۴
X
۴۷ - سید رضا تهرانی معجزه از صفحه ۱۷۵ الی ۱۸۰
۴۸ - سرهنگ آزاد علی از دوله آتش بیگی صفحه ۱۸۲
۴۹ - حاج شمس الدین پرویزی شمس الشموس قطب سلسله ... از صفحه ۱۸۳ الی ۱۹۲
۵۰ - درویش سید علی اشرف صادقی خلیفه قادریه از صفحه ۱۹۴ الی ۲۰۳
۵۱ - حاج سید مرتضی پیر نظرعلیشاه معروف به زاهد شیخ خاکسار ص
۵۲ - حضرت محمود همدانی شیخ اهل حق در مسجد سلیمان از صفحه ۲۰۶ الی صفحه ۲۰۷
۵۳ - الحاج سید رضا الدین سلامی خلیفه ~~اهل حق~~ سلسله قادریه از صفحه ۲۱۳ الی ۲۱۵
۵۴ - سید ناصرالدین امامی سنگردی از صفحه ۲۱۶ الی صفحه ۲۲۰
۵۵ - عبدالرضا صوفیانی حجت علیشاه شیخ خاکسار از صفحه ۲۲۱ الی صفحه ۲۲۲

فهرست اسامی مشایخ و ذکر صفحات تحریر ایشان

۱- قوام شهیدی (تزئین علی) نعمت اللهی (۱)

۲- کاشانی (مقصودعلیشاه) خاکسار جلالی (۲)

۳- سنایی (روشن علی) نعمة اللهی نورعلیشاهی (۳)

۴- سرور علیخان (سرورعلی) نعمة اللهی نورعلیشاهی (۴)

۵- حاج محمد زاکی (نورعلیشاه) شیخ المشایخ خاکسار جلالی (۵)

۶- رحمت علیشاه شیخ سلسله خاکسار جلالی (۶)

۷- [illegible] علیشاه شیخ سلسله خاکسار جلالی (۷)

۸- جناب شیخ الاسلام سلاسی شیخ [illegible]

۹- جناب میر [illegible] علیشاه شیخ سلسله خاکسار جلالی [illegible] (۸)

۱۰- جناب [illegible] دکتر نوربخش [illegible] صفحه ۹

۱۱- جناب ابوتراب [illegible] منظورعلی شیخ محمود [illegible]

۱۲- جناب میرزا محمود صفائی (صفاعلی) شیخ سلسله خاکسار جلالی صفحه ۱۲ و ۱۳

۱۳- جناب [illegible] (شوقعلی) شیخ سلسله صفی علیشاه از صفحه ۱۴ الی صفحه ۱۹

۱۴- جناب آقای حاج شیخ علی اصفهانی [illegible] شیخ سلسله [illegible] صفحه ۲۰

۱۵- جناب آقای شیخ عبدالله صوفی (نجم الدین) قطب سلسله [illegible] از صفحه ۲۲ الی ۲۳

۱۶- جناب آقای ابوطالب [illegible] گیلانی (عزتعلی) شیخ سلسله گنابادی صفحه ۲۴

۱۷- جناب آقای [illegible] محمد [illegible] نعمة اللهی (منصورعلی) شیخ سلسله دکتر نوربخش صفحه ۲۵

۱۸- جناب آقای محمد سلیمانی (وفاعلی) شیخ سلسله دکتر نوربخش صفحه ۲۶ الی [illegible]

۱۹- جناب آقای محمد [illegible] (رونق علی) شیخ سلسله گنابادی در تهران صفحه ۳۲ تا ۳۳

۲۰- جناب آقای حاج [illegible] (رضاعلی) شیخ سلسله گنابادی در اراک صفحه ۳۴ و [illegible]

۲۱- جناب آقای حاج شیخ محمدحسن بیچاره (صالحعلیشاه) قطب سلسله گنابادی از صفحه ۳۵ [illegible]

۲۲- جناب آقای محمد صفا [illegible] (محبت علی) شیخ سلسله گنابادی صفحه ۳۹

۲۳- جناب آقای محمدحسن گل آرائی (منورعلی) شیخ سلسله صفی علیشاهی صفحه ۴۱ و ۴۲

زیدی قطب سلسله ذهبیه از صفحه ۴۳ الی صفحه [illegible] و استاد [illegible] شیخ [illegible]

۱۹/۳/۳۹ ـ ۱ ـ ۸

در ساعت ۳ صبح روز ۱۹/۳/۳۹ در حرم مطهر رضوی مشرف شدم و این ناچیز ملهم گردیدم که شرح حال و آراء مشایخ و اقطاب سلاسل مختلف را گردآوری نموده همچنین نظریه و آراء صاحبان مسالک و مذاهب را نیز گردآوری نمایم تا بدین وسیله یادگاری جهت آیندگان شده و عبرت پویندگان راه حق و حقیقت گردد:

مشهد - سرگرد نورالدین مدرسی چهاردهی

۱۹/۳/۳۹

۴

۱۱۰ شماره ۱

آشکارا باشد که در سال [illegible] گذرانده و مسعود و [illegible] بعنوان تقدیس [illegible] متوسل و [illegible] نتیجه توسل بمرحوم قطب العارفین حضرت آقای حاج میرزا عبدالحمید ذوالریاستین (مونسعلیشاه) قطب سلسله جلیله نعمة اللهی طاب ثراه [illegible] فرموده بودند که از این [illegible] (در [illegible]) موفق نیست

[signature]

جناب آقای سید ابوالفضل قوام شهیدی شیخ سلسله نعمت اللهی ملقب به تزئین علی

۱۱ بسم الله تعالی ۱۱ هو (۲)

اینجانب علی اکبر فتح رضی کرمانی در سال ۱۳۱۸ خورشیدی خدمت جناب مستور علیشاه یکی از بزرگان سلسله خاکسار جلالی نعمت اللهی شاهی مشرف بفقر شده و در سال ۱۳۲۹ خورشیدی از دست حضرت قطب العارفین جناب حاج مطهر علیشاه دام توفیقه کسوت گرفته و در سال ۱۳۳۵ بسمت شیخ سلسله مزبور منصوب گردیده است و الله جواب سؤال آنجناب در ابتدای منفصل است در صدد شکیه القاب فرموده و دعای باشند تا انجا این فقیر میدانم فقر مانع تقضی را بدهد بشرط آنکه این ذکر بوده در اختیار فقیر بگذارند و یکی از غزلیات خود را فعلاً برسم یادگار ذیلاً می‌نویسیم

خوش آنکه تشنه لب از آب بقا باید کرد — سینه بی کینه سپر تیغ بلا باید کرد
سالکی گفت که خواهم شناسم خود را — کسب این علم بگو شیخ کجا باید کرد
گفتم اول قدم از مرد رهی بسم الله — ترک نفس و غضب و طمع و هوا باید کرد
تا نداری تو بدوش راه بیابی بوجود — همچو ماهی بدل بحر شنا باید کرد
این وجود تو در عالم کثرت سیماب — شده ممزوج و ز هم باز جدا باید کرد
آتش عشق چو تابد کند آن جیوه بکار — زر بجا ماند و دانی که چه ها باید کرد
ذات چون گشت مجرد ز تجرد دارد — رؤیت انجا به یقین نور خدا باید کرد
سعی من عرفت این بود که گفتم با تو — طی این مرحله با فقر و فنا باید کرد
عاملی گفت خدا را نتوان دید بچشم — رأی کاشانه از این رأی سوا باید کرد

(۳)

حقیر مهدی ابن احمد ابن آقائی ملقب به سینائی متولد ۱۲۹۴ شمسی اهل کرمان کارمند اداره ثبت احوال تا سال ۱۳۱۷ (خام) بودم چون در سال مذکور جذبه حق رسید (پختم) جذبه باستان مقدس پیر بزرگوارم جناب مونسعلیشاه رسانید از انفاس قدسیش (سوختم) - باقی خدا - فقیر نعمت اللهی نورعلیشاهی

سینائی [illegible]
۱۳۳۹ - ۴ - ۶

(۴)

محمد سرور خان ملقب بسرور علی

ز پاکستان من رستم رها گشتم — زخاک ان عبد ولی گشتم
غلام درگه مولی علی سرور علی گشتم

محمد سرور

جناب ایشان شیخ نعمت اللهی نورعلیشاهی در شهر [illegible] میباشند از اهل دیره اسمعیل خان پاکستان متولد ۱۸۹۳ میلادی دائم در خاک [illegible] دارای کسوت [illegible] پس از حاجی دادا ایشان سید رحم علی صفی علیشاهی پس از [illegible] ایشان خدمت مرحوم ذوالریاستین مونسعلیشاه رسیده و پس از ایشان به [illegible] نوربخش نورعلیشاه رسیده و از مونسعلیشاه اجازه ارشاد در پاکستان داشتم ملقب بسرور علی

۳۹/۴/۷

(۵)

هو یا علی مدد

جمال کلیه فقرا حقه را عشق و یا علی مدد است
سؤال آنجناب در ۲ موضوع است - یکی شرح حال و دیگری ارادت
در قسمت اول - فقیر حاج محمد علی طوسی خراسانی ملقب به نورعلیشاه در
۱۳۳۷ قمری در سبزوار درحالیکه ملبس بلباس قزاقی بود بخدمت جناب
قطب العارفین حضرت حاجی بهار علیشاه قدس سره سرسلسله خاکسار
جلالی معلی بشرف فقر مشرف شده و بعد از یکسال از لباس نظامی خارج و بلباس
فقر (لباس درویشی) مفتخر گردیده و قریب بیست ۲۰ سال باطی مراحل فقری به
شیخ سلسله خاکسار منصوب و بعد از فوت معظم له و تجدید ارادت بجناب
حاجی مطهر علیشاه جانشین آن مرحوم در سلسله فعلی بسمت شیخ المشایخ
مرقوم سرافراز و مورد توجه در حد مسلک داری عموم فقرا و برادران طریقت و حلقه
آماده بوده و هستم و اکنون مدت چهل و دو ۴۲ سال است که ملبس بلباس فقر میباشم
و در سن سی و چهار سالگی مشرف بفقر شده ام
و اما موضوع دوم که عبارت از ارادت مشایخ باشد باید بعرض برسانم
هرکه را اسرار حق آموختند   مهر کردند و دهانش دوختند

بتاریخ دهم ۱۰ تیرماه / ۱۳۳۹ خورشیدی - حاجی محمدعلی طوسی خراسانی ملقب به نورعلیشاه

حاج نورعلیشاه

(۶) هو

بسم الله الرحمن الرحیم - فقیر محتاج نورعلی ملقب برحمت علیشاه فرزند مرحوم مرتضی علیشاه طرقی
تقریباً در سال ۱۳۰۹ خورشیدی از طرف مرحوم مغفور خلد آشیان حاج بهار علیشاه سرسلسله وقت خاکسار
بسمت شیخ سلسله منصوب و بعد از فوت ایشان بجناب حاج مطهر علیشاه سرسلسله فعلی تجدید و در
قریه طرق دو فرسنگی شهر مشهد با سوز و گداز و کوفتن در خانه مرتضی علی علیه السلام
اشتغال دارد - گفت پیغمبر که چون کوبی دری   عاقبت زان در برون آید سری -
سایه حق بر سر بنده بود — عاقبت جوینده یابنده بود - دیگر آنکه حال بر فقیر از نظر آنکه
شکستگی کاملی مشهود و انقباض دارد و نمیتواند مستند غیر قرار گیرد تا بشرح و توصیف
نیست - خادم الفقرا رحمت علی تاریخ ۱۲ تیر ماه / ۱۳۳۹ خورشیدی در قریه طرق

صفحه ۵ دیده شد خطا کرده کاشانی مقصود علیشاه میباشد   نام کوچک رحمت علیشاه نورعلی
فرزند رحمت علیشاه قطب سلسله معصوم علیشاه بوده است مرحوم رحمت علیشاه
نام کوچکش میرزا احمد حدود خطه خراسان در مقابل رحمت علیشاه حاج بهار علیشاه شهرتی
نداشته است

این بنده مصطفی پرحجت علیشاه از سلسله خاکسار جلالی مرشد حاجی
مرید پرحجت علیشاه قریب به ۳۰ سال تمیز راه و تفقر خاکسار جلالی گردیده
اولین بار بحضور مرحوم قطب القطب حاجی بهنشاه شرف شرفیاب
گردیدم وحده قطب سلسله پیوسته بنده هیچ بهشتم اهل تهران فرزند رشید
دوم شرعیتی بنده شید حسین درکندال ساکن تجریش هستم

این نوشته در خانقاه گنبد سبز نوشته شد ۱۳/۶/۳۱ پرحجت علیشاه
قریب هفت سال است شیخ سلسله خاکسار جلالی است

بسمه تعالی

۱۵/۶/۳۹

حقیر محی‌الدین سلامی که بزیارت آستان قدس رضوی مشرف بودم توفیق ملاقات با جناب نورالدین
مدرسی رخ داد و از محضر فیض آلود ایشان استفاده کامل و بهره وافی از فرمایشات ایشان کسب کردم
نمودم یادگار خطی دعاگو قلمی گردید از منظر الهی دعا دارم که حقیر را فراموش نفرمایند —

الاحقر محی‌الدین

۱۵/۶/۳۹

جناب آقای محمد فرزند مرحوم حمید شهرت شیخان سلامی سلماسی شیخ سیار جناب
آقای دکتر نورعلیشاه در آذربایجان ساکن شهر شاهپور آذربایجان غربی ودر لباس
روحانیت ... کوتاه و بنا باظهار خود سن قریب یکسال است وارد فقر گردیده است

بسم الله الرحمن الرحیم

اینجانب سید اکبر خاوند کاران شیرازی ارادتمند حضرت خیرالحاج عابد
حاج مطهر علیشاه حقانی سر سلسله جلیله ابوترابی افتخار خدمتگذاری
شیعیان چهاردهم و فقراء حقه الالهیه را دارم العبد سید اکبر خاوند کاران

در دایره وجود ما ذراتیم — از سطوت خورشید حقیقت ماتیم
داریم بکف چو ذوالفقار حیدر — گاهی در نفییم و گاه در اثباتیم

جناب سید علی اکبر فرزند مرحوم سید حسن از سادات موسوی تولد
شیراز از شهرت خاوندگاران شیراز کارمند بانک ملی در شیراز بوده و اکنون
بازنشسته شده لقب طریقت میرکوثر علیشاه از اوایل خدمت
مرحوم شمس علیشاه قطب سلسله مخصوصاً بحلیم علیشاه بوده و مشرف
شده و جانشین ایشان گشته پس بحضور حضرت حاج مطهر علیشاه
تجدید نموده و شیخ شده هم اکنون در شیراز تکیه چهل تنان را مرمت کرده
حضرت مطهر علیشاه استاد خانقاه را دارا شد تنها که مشهور به انوار است
از سن دوازده سالگی وارد فقر شده و اکنون تنها و از ... شصت و شش سال
دارم =

رباعی که تکرار میشود این رباعی از حضرت ایشان است
در دایره وجود ما ذراتیم — از سطوت خورشید حقیقت ماتیم
داریم بکف چو ذوالفقار حیدر — گاهی در نفییم و گاهی در اثباتیم

غزلی از کوثر علیشاه:

نیستم من هستم جز یار نیست — غیر یارم در جهان دیار نیست
راه روشن گشت چشم بینای اعمی — ساحری جز نور حق در بازار نیست
هر زمان صد معجز آید در وجود — نزد عارف جز یکی طیار نیست
بالش را همی در جهان بر بیش و کم — گر ترا در کار حق انکار نیست
حضرت منصور بود بر دار و بس — غیر او دیگر کسی بر دار نیست
گرد نور کس جولان منور طلب ما — فاش بگویم جز او انوار نیست

میرکوثر علیشاه شیخ خاک در شیراز از مقصد زیارت مشهد مشرف
شده و در خانقاه گنبد سبز این مطلب را مرقوم و تقریر فرموده اند
بتاریخ ۲۱ / ۷ / ۱۳۳۹

هو

بسم الله الرحمن الرحیم یا علی مدد در تاریخ ۲۴/۶/۱۳۳۹ این حقیر بی بضاعت با اسم شریعتی
فادوی خراسانی پسر مرحوم حاجی ابراهیم مسقط الراس محل آلت مشهد مقدس متولد
۱۲۸۵ قمری در تاریخ ۱۳۱۱ قمری بادالله خدمت مرحوم صفی علیشاه در طهران رسیدم
و مشغول شعر حال ساکن است و بعد از زیارت آن حضرت مجذوب مسلک فقرای نعمت اللهی
در فقیر ایجاد شد پس از زیارت عتبات عالیات در اواخر سنه ۱۳۱۴ یا ۱۵ قمری به مشهد مقدس
تشریف فرما و عازم سفر بیت الله خدمت ایشان مشرف شدم ... مرحوم حاج میرزا محمود خان از اجله صفی علیشاه
نعمت اللهی و دستور العمل و رحمت و مولد مواظب ... بیت الله در اوایل ۱۳۱۶ قمری و لغایت مواظب بودم تا از آن گذشت
ذکر و فکر حقیر را داد و عازم طهران در آخر سنه ۱۳۱۶ حضرت علیشاه مرحوم ... در کار رها فعال
میرزا محمود با اهلش حرکت تا رحلت نمودند و بعد از ایشان حاج محمد ابراهیم نازی ...
علی و لقب محمود خان و حضرت علی بود و در سنه ۱۳۲۰ ... شیخی و لقب طریقت
علی آبادی در زمین ... غزالی ... دارم تخلص ادیب ... رساله در ...
و اعداد و نوشته و در نجوم گذشته ... این علوم را درس میدهم
چون ... نور ... شکست ... دوازده رمل ... منظور
و اظهار داشت تا حال ... رمل ارتزاق نمایند ... نمود

جانشین آقای ادیب معروف به حاجی داداش
شیخ باقر ... از وعاظ مشهد و ساکن
مشهد مقدس است

(۱)

هو حق یا علی مدد رحمانی جمیع فقرای حقیقی الی الله بود عشق

سوی فقر ای بلبل فاقه در وی رفتن است — نفس کش در راه این کار فنای کشتن است
نقش افاره است للّه دیگر حلیم — مطمئن با ۳ درویش و یکی پیراهن است
آب خاکی باد آتش در مزاج خود ببین — رو نظر کن زین همه معنی صد هزاران روزن است
در طریقت کی روا باشد همه خواهر نگاه — در طریقت هر دو از خود میرا گویا است
گر نگفتها برانند ما بگلخنها رویم — باد با ما هر کجا باشد گلخن با گلشن است
از در دروازه لا تا بدار الملک شاه — هفت جزء از مقصد هفتاد راه رهزن است
بر سر گنج قناعت خانه باید گرفت — نیمه نانی میرسد تا نیمه جانی در تن است
ای سنائی فاقه و فقر فقیری پیشه کن — فاقه و فقر فقیری عارفان را مسکن است

در خانقاه گنبد سبز بخط فقیر سرا پا تقصیر درویش حشمتعلی بهار جلالی
یعنی گوید بیادگار بر حسب الامر حضرت آقای محترم جناب درویش معزی
آقای نور الدین مدرسی ایدالله در روی شش ن ی س ت
۳ ۱۶۲۴ ۵ ۱۰ ۶ ۱۰

البته رمزی از خط لب درویش است
اگر کسی در نیستی تو کامل گشت فقط هر کلمه درویش تو خود میداند
والله ۱۶۱ اول آخر یار ابرو نادر بهار حشمتعلی

(۱)

فقیر ابوتراب فرزند مرحوم میرزا ابوالقاسم اهل کاشان از طایفه حاج ملا محمد صادق
مجتهد تولد در قریه مزید در سن ده سالگی بخدمت حاج سید صدرالدین نقیب الاشراف
ملقب بحاج میرنظر علیشاه و بعد از چهار سال خدمت بآن بزرگوار با کسب اجازه
و اجازت عازم نجف الاشرف مقارن رفتن احمدشاه از ایران در کربلای
معلی شرفیاب حضور حضرت حاج بهارعلیشاه شده تا سنه ۱۳۵۵ قمری
در حضرت [illegible] برحمت ایزدی پیوست و بعد از فوت ایشان [illegible]
در تحت نظر حضرت پیر بزرگوار [illegible] در صحن کرمان که اهل آن [illegible]
طریقت درویش حشمت علیشاه خادم الفقراء و تاکنون که اهل [illegible]
دو قرب پنجاه و دو سال از عمرم میگذرد و از طرف قطب العارفین
حاج بهارعلیشاه بمقام ارشاد مفتخر گردیده ام
تقریرات حشمت علیشاه در خانقاه گنبد سبز مشهد در تاریخ ۱۷/۸/۹[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم . هو العلی العظیم

[illegible] فقیر را [illegible] و [illegible] شرح حالت [illegible] گردد فقیر
[illegible] (صفاعلی) [illegible] فرزند مرحوم [illegible] ملقب [illegible] و پیر تربیت
و ارشادم حضرت [illegible] علیشاه [illegible] ملقب به نایب الصدر [illegible] حضرت صفیعلیشاه.
نعمت اللهی بوده است در سن ۱۵ سالگی شرف فقر گردیده [illegible] طریقت [illegible] حقیقت
و بنده الحمدلله چهار اربعین ریاضت [illegible] بسر بردم و با همت و کرم حضرت [illegible]
و حضرت بشیر علیشاه (قدس [illegible]) [illegible]
[illegible] شوق زیارت و فیض حضور حضرت پیر روشن ضمیر صفاعلیشاه [illegible] که
[illegible] شاه [illegible] و اجازه [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] ارشاد حضرت [illegible]
ملقب به [illegible] حضرت [illegible] از طرف صفاعلیشاه. و او از جانب [illegible] حضرت
صفی علیشاه [illegible] از طرف رحمت علیشاه در طریقه نعمة اللهیه حضرت [illegible] ارواح العرفاء
[illegible] اتصال [illegible] : [illegible]
نکته نادر که [illegible] قطبیت [illegible] سزاوار نیست زیرا قطب زمان [illegible]
حضرت صاحب العصر والزمان حجة ابن الحسن عجل الله فرجه [illegible]
[illegible] حضرت صفی [illegible] : [illegible]
قطب یعنی اولی الامر است [illegible] قطب [illegible]
[illegible] قطب تام [illegible] طریقت

درسایه ریاضتها که دلها را [illegible] از وجود حضرت [illegible] تصفیه نموده ملکات را [illegible]
قطب [illegible] لطفه [illegible] راه [illegible] تا ذوق [illegible] قلب وقت است
او [illegible] : [illegible] » لذا [illegible] رشته [illegible] دلیل [illegible]
و سالک [illegible] سلطان [illegible] صفای دل [illegible] عالم [illegible] بازگرده با حضرت حق [illegible]
پیدا و [illegible] و [illegible] را از آن [illegible] از دوام نفس اماره [illegible]
و [illegible] حقیقت [illegible] فی الله [illegible] با صفات [illegible]
در اینجا [illegible] چیزی نوشته باشم که از اوصاف نفس اماره [illegible]
طریقت [illegible] تصوف [illegible] نفس اماره است خداوند عالم
در این معنی در سوره حضرت یوسف فرماید «و ما ابرّئ نفسی ان النفس لاماره بالسوء»
نفس [illegible] است [illegible] نفس [illegible]
آن [illegible] مردم [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] نفس [illegible] صفت [illegible]
[illegible] خشم [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] در قرآن کریم در سوره حجر (آیه ۴۴) فرماید «و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة
ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم ان المتقین فی جنات و عیون ادخلوها بسلام آمنین»
[illegible] نفس اماره [illegible] جهنم [illegible] اگر ابواب [illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] جهنم [illegible]

چه خوب [illegible] بهشت [illegible] «هر دری [illegible]» [illegible]
[illegible] آن بخل و حرص و [illegible] بخل و کبر و خشم و حسد و [illegible]
است بهشت ابواب جهنم [illegible] درهای جهنم [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] وقت خشم [illegible]
[illegible] خشم [illegible]
آتش خشم [illegible] درب جهنم را بسته و [illegible] بهشت را گشوده.
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] نفس است ابواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] دل
[illegible] «ادخلوها بسلام آمنین» [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۴۰ [illegible] رجب المرجب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] روحی فداه [illegible]

دو ذات شد در قدم مورد (العلم نقطة وکثره الجاهلون)

ذات نزول علم صدق و صفا ی است [illegible] سبب نقش [illegible] ی است

آن نقطه سر و کشف لفظ ی است مصداق الا و [illegible] ی است

شکل حقایق است در شکل گل ی است

نامی زنام خدا مشتق آمد ذات ی زذات خدا مشتق آمد

ذات گر از حدوث و قدم مطلق آمد [illegible] حق در ذات ی [illegible] آمد

حقا بحق حق خدا حق نام ی است

در هر نفس معنی همه عشاق ی است در هر قدم [illegible] همه [illegible] ی است

منظور و مقصد همه عارفان ی است دار [illegible] و [illegible] ی است

راز مقصدی همه انبیا ی است

آن نقطه از نقطه وحدت بود ی است و آن مجملی در معنی کثرت بود ی است

آن منظری که عین حقیقت بود ی است قائم رزق و قائم جنت بود ی است

آن [illegible] علم [illegible] ی است

سر حقیقتی در خدا کس نگفت معنی [illegible] و [illegible] در [illegible] نهفت

سر لیسته نقطه بود در خود گفت و خود شنفت رازی در [illegible] آن [illegible]

آئینه دار و آئینه گر ی است

آن کس که با [illegible] محمد [illegible] گشت [illegible] روی خود [illegible] گشت

آن کس که [illegible] و کرم را [illegible] گشت آنکس که [illegible] گشت

آن [illegible] علم [illegible] ی است

در [illegible] که کرد ی بود در راه عشق دل ده و دلبر ی بود

در روز [illegible] ی بود در [illegible] نفر غضنفر ی بود

[illegible] و کان عطا ی است

خال و دلم همیشه به خوان صدا است در [illegible] او [illegible] است

در وصل او همیشه مرا دیده بر در است ذات ی [illegible] ذات خدا داور است

حق را [illegible] و محرم خلوت [illegible] ی است

[illegible] و خال [illegible] خصال او [illegible] حسن و جمال او

[illegible] وصال او شد جلوه‌گر بچشم دل و خال او

[illegible] ذات خدا ی است

[illegible] گیتی [illegible] در صف خدا

[illegible] خدا [illegible] کعبه از [illegible] او قبله [illegible]

است

[illegible] و دلم شد دوا ی

[illegible] دلم [illegible] غافل شد [illegible] غافل شد

[illegible] دلم ز غصه [illegible] شد

[illegible] ی است

غزل دیگر از فقیر

در تجلی انوار حقیقت بمو امل کثرت گوید

دلبر ز پرده دل پیدا است پرده پرده دل [illegible] دلبر [illegible] است پرده پرده

در صد هزار [illegible] چون [illegible] یار [illegible] [illegible] دل [illegible] است پرده پرده

در ذره‌ای ببینش گردیده محو رازش — راز نهفته یارش با ماست ذره ذره
سودای عشق جانان در هر سری است پنهان — در هر سری ز عشقش پیداست ذره ذره
ای قطره گر ندانی در بحر بیکرانش — یعنی جهان سراسر دریای ذره ذره
خلعت وار گونه اسرار بر سر دار — گر دیده دل تو بیناست ذره ذره
در دیر و کعبه دیدم از زاهد و برهمن — گر نور عشق دلبر غوغاست ذره ذره
گر نیشه است گه می گه دلبر است گه دل — گه مست باده گه گاه صهباست ذره ذره
گاهی خموش باشد در ذره هر ... — گه از زبان [illegible] گویاست ذره ذره
ای مظهر حقیقت ای رهبر طریقت — بر ما بوی وجودت مولاست ذره ذره
از ذره گر ندانی یعنی رخ صفائی — که یار نازنین را جویاست ذره ذره

رباعی

از جوهر عشق دلربا بود صفی — محرم حرم کبریا بود صفی
استاد طریق و پیشوای ره عشق — زینت ده عالم صفا بود صفی

فقیر محمود صفائی (صفاعلی)

فقیر نیز التماس دعا دارم. سید تقی هاشمی

[signature]

۱- محمود فرزند ملا حمزه گودرزی مشهور به صفائی متولد سنگسر سمنان در لباس اهل الله رسید عنوان
والکاظم [illegible] است بجانب [illegible] و کلمات قصار حضرت امیر ع را بنظم در آورده که
بجانب [illegible] حاج عبدالله ستار علی نعمتی معروف بحاجی داداش [illegible]
میباشد شرح حال خود را تقریر نموده [illegible] از مریدانش که ساکن ساری است سید تقی
هاشمی نوشته است بتاریخ ۱۲ / ۱۰ / ۱۳۴۰

هو

اسم شریعت حقیر ولی الله و نام طریقت من شوقعلی متولد سال ۱۲۹۰ هجری اهل اردهال از دواج [illegible] حوم ساری (مازندران) و فعلاً پنجاه سال است که در ساری سکونت دارم و چند سفر به [illegible] رفته و بعضی از شهرهای آنجا را دیدم یک سفر هم بکربلا مشرف شدم [illegible] از تهران و بعضی از شهرهای مازندران دیدن کردم بار اول در طریقت خدمت گلشن علیشاه رسیدم یعنی دست ارادت بایشان دادم و سر سپرده حضرت شاه سید علی عرب [illegible] انواع پیشه شدم و از طرف حضرت ایشان اجازه ارشاد گرفتم و از دوده مرحوم [illegible] صلاتی پیشه شدم و حضرت ایشان غیر از پیله که کوت را با شعشعت [illegible] دکوت بطرق خاک رضوانی را [illegible] شیخ سید [illegible] حقیر اکنون خانواده را ارشاد دستگیر کرده ام و طالب مرید هستم و خصوص [illegible]

هر پیر که طالب مرید است — در مذهب عاشقان زندیق است

[illegible] عیال اختیار کردم و اولاد اناث و ذکور نیز دارم از بزرگان سلاسل حضرت حاجی بهار علیشاه و میرزا معصوم علیشاه و حاجی [illegible] علیشاه و [illegible] اقطاب و شیخ نیز رسیدم و درک فیض کافی نمودم همچنین حضرت حاجی [illegible] رضا علیشاه اشرفی هم [illegible] شدم (اشرف که [illegible]) و اسم پدر حقیر علی اکبر و شغلش [illegible] ولی جدم اهل علم بوده است الحال علت آبریزی چشم تا در عالم نیستم ولی به عشق [illegible] کتاب میخوانم و فعلاً دعانویسی [illegible] و همان حضرت شاه سید علی عرب همیشه [illegible]

وچون حسین ابن علی (ع) بخاطر نوه خواندن شهید شد.

خوار و یکی در خدمت بار تشرف لازم است ولی برای مراعات آنچه من را که علا
اولاد دارند از خدمت معاف خواهند بود البته پیر میتوانند خدمت را ببخشد
که اینکه پیر من هم مرا نبخشید.

فرزندانم سلطنت وجمع هر دو دستگیر شده هفته منتها چون خودم عضو است
آنها را مشرف کنم یعنی جایز نبود لذا درویش بنام مقصودعلی آنها را مشرف
کرده است.

در دوره معصوم علیشاهی بر خلاف رویه فعلی رجال جوزا در خاندان ما
حق نمی شکستند و بیان شده اعتبار است و کوشش به شخصیت که اینهم ...
حضرت مولی است من نان بیگشم و بیان نمیدهم ولی کوشش مکنی نمیدهم

تقریر حضرت شوقعلی بوسیله آقای محمد حسین رئیس آموزش خوار زحمت نمیدهم تحریر
گردید.

حیو شوقعلی

۴۱،۳،۲۸

والحمد لله

رواج شرح حال اقطاب بطور جمع آوری نمایشید و در توم داشته اید اگر صلاح میدانید شرح حال خود را
بنویسید من نمیدانم چه تقصیری از من سرزده که در خدمت شما مقصر شده ام میخواهید مرا در شمار یک
عده شیادی دغلباز درآورید اگر غیر از شخص شما کسی این حرف را میزد تعجب نمیکردم ولی از شما تعجب
است که شما او را دعا گو را بالجوال هستید و این را نوشته اید من نمیدانم از خدای خود خجالت
میکشم چه در نزد خود شرمنده هستم که بتوانم ادعای اسلام و مسلمانی نمایم کجا برسد با ایمان
کجا برسد که ادعای مقامی در ایمان نمایم خاک بر سر من و مسلمانی من اگر دستوری یا ذکری
قلبی داده باشم از این نظر است که کسی آمده و اظهار گرفتاری روحی یا جسمی یا معنوی
یا صوری نموده آنچه بنظر من رسیده و از بزرگان وارد شده با ما عنایت استخاره
دستوری داده ام در شرع اسلام دستور است که اگر آب نبود تیمم باید کرد این دستور
من حکم تیمم دارد در آنهم اگر بعضی بزرگان سلف قدس الله سرهم است و اگر مامور
نبودم این جرأت را هم نداشتم غالب اوقات از خداوند و اولیاء او مسئلت
دارم که این بار را از گردن من بردارند والا بدنام کننده نیکونامی آنها هستم
خدا شاهد است اگر اعمال و کردار ما را با بزرگان سلف دین تطبیق نمایند
کفر ما ظاهر و هویدا خواهد شد شما که اهل مطالعه میباشید می‌بینید تمام کردار و گفتار
این اقطاب و این قائدین دین مخالف کتاب و سنت است لیف از شما
میباشد که کتابی بنویسید خلاف واقع و سنت دین و روا نیست
بدبهید بیک عده شیادی دین همین دروغگوها پیدا شده اند که دین را از بین برده
اند روایتی از حضرت صادق علیه السلام وارد است کلما الکوفی اخر من هذا الصوفی

صحیح است سگ از من بهتر است خداست هدایت نظر خاصی بکسی ندارم خود شما از من بهتر میدا[نید]
و لازم باطالة الکلام نیست امید است که بخاطر اولیائی از تقصیر من درگذرید و از این بعد چنین
نسبتی بمن ندهید اگر سؤالی هم از شما بشود جز اینکه بگوئید مرد بیست ادعای مسلمانی
مینماید لیکن دیگر نه بیشتر باشید نه شکوفه نه برگی نه ثمر نه سایه دارم
سبب لیکشت مارا   همین ادعا را دارم که هر دوستان خدا را دوست دارم   همه حیرتم که دهقان
احب الصالحین ولست منهم   صالحان را دوست دارم ولی از آنها نیستم   این
رباعی زبان حال ما شد   مومن به بدی نسبت کسی مانندت   این طرفه که جمله نیک
میدانندت   یک لحظه چنین بدی که خود میدانی   یک لحظه چنین باش که میدانندت
بگذریم و سخن را کوتاه نمائیم   العاقل یکفیه الاشاره   در خانه اگر کس است یک
حرف بس است)) از نامه لیله سه شنبه ۲۴ - ۷ - ۴۱ مشهد اصفهانی نقل شد
از نامه آقای حاج شیخ علی اصفهانی ملقب بطریقت نجم الدین قطب سلسله نقشبندیه
ساکن مشهد فرزند حاج شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی بوده و لقب
طریقتش بنده علی قبرش صحن کهنه مقابل سقاخانه طلا است سال آخر حیات خود کسی را
بمریدی نپذیرفته و تفسیر قرآن و شرح لمعه درس میداده و مرضا را امداد مینموده
و مرحوم نخودکی در زمان حیات ضمن تحصیل دروس قدیمه در اصفهان مرید حاج محمد صادق
اصفهانی رنگرز که قبلاً از لوطیهای قدیم بوده شده و مرید رستم خان بختیاری بوده است
آقای حاج علی اصفهانی دارنده شناسنامه ۲۴۷۰۰ صادره از مشهد در لباس روحانیت یکی [illegible] اولاد دارد

((در خصوص حالات فقیر خواسته بودید چون تازه از اردبیل آمده و فرصت هم خیلی کم دارم از اقران
کم شود و حین التحریر حاضر که خواستار حرکت فقیر بشهسوار شده و گرفتاریهای دیگر هم هست مجملاً عرض
میشود که فقیر چند سالی در قم مشغول بتحصیل و البته هر وقتی خود را متصف بصفت حیوانی
می‌شناختم میشودم تا در نتیجه رفتار دستورات حضرت صالح علیشاه روحی و جسمی له الفدا
انشاءالله تعالی از صورت حیوانات خارج و صورت انسانی پیدا کرده ام و فعلاً
مشغول انجام وظیفه ام امیدوارم که توفیق رفیقم بوده باشد و با چنین سعادت
از لباس اهل نجات پیدا کنم و ماده تاریخ انتحار فقیر در ۲۴ ذیحجه ۱۳۷۴ هجری قمری
بوده است که مفتخر بلقب عزتعلی فرموده اند شیخ عبدالله صوفی املشی گیلانی
۲۶ ج ا - ۸۲)) نقل قول از نامه مورخه ۲۶ جمادی الاول سنه ۱۳۸۲ هجری قمری است

آقای شیخ عبدالله صوفی فرزند آقای شیخ محمد صوفی که پدرش از مریدان سلسله گنابادیها
و در فلسفه اندکی دست داشته ولی در تصوف سمتی نداشته آقای شیخ عبدالله در لباس
روحانیت ساکن بخش املش از توابع شهرستان لنگرود و در تالنگرود دسته [illegible]
دارد و دارای عیال و اولاد و چند سالی در قم تحصیل نموده پس مرید [illegible] زنجانی گردید
سپس مرید آقای صالح علیشاه گردید از راه زراعت و نوشتن اسناد معاملاتی امرار معاش مینماید
و یکی از مجازین ~~شیخ سلسله گنابادیها است~~ و بعد از طرف آقای تابنده [illegible] بشیخی
منصوب گردید

اینجانب ابوطالب فرزند مرحوم حسین مژدگان متولد ۱۲۹۰ اهل رشت تا سال ۱۳۱۱ دوره تحصیلات
ابتدائی و متوسطه را بپایان رسانیدم پس از خاتمه تحصیلات بشغل معلمی (دبیر ریاضی) فرو
بفرهنگ منصوب شدم ضمن تدریس در مدرسه قدسیه (مدرسه حاج سمیع در رشت) اوقات بیکاری را
صرف خواندن منطق و فلسفه الهی را یاد میگرفتم و در سال ۱۳۱۵ نزد مرحوم میرابوطالب معصوم زاده
کیائی ملقب بمعصوم علی مشرف بفقر نعمت اللهی گردیدم و در سال ۱۳۱۷ از طرف حضرت
مونسعلیشاه به پیر دلیل شدم و از سال ۱۳۳۰ از خدمت فرهنگ کناره گیری نموده عازم تهران شدم
و هفت سال در خدمت پیر بخدمت تنگداری مشغول بودم و در سال ۱۳۳۶ مفتخر بنام شیخی ملقب
به نورعلی گردیدم و پس از خرقه تهی کردن حضرت‌شان با جناب آقای دکتر نوربخش نورعلیشاه —
تجدید عهد نمودم خام بدم پخته شدم سوختم

۴۱/۸/۲۵

جناب آقای مژدگان بعد از فرهنگ داخل بانک ملی ایران شد و در تاریخ ۴۱/۸/۲۵ رئیس
بانک ملی شعبه شهرستان بندرشاه بعلاوه زمینی در شهر بندر تهیه نموده و در
صدد ایجاد خانقاه میباشند بندرشاه از شهرهای استان دوم مازندران
است در روی بورد مطالب بالا را در بنده منزل در شهر ساری تقریر نموده و
پایان مطالب را شخصه امضاء نموده اند و از طرف دکتر نوربخش بشیخی
منصوب گردید

((و اما در مورد تقدیم شرح حال خود باید عرض کنم اگر از بنده بنام یک شاعر دعوت میشد بعد از کسب اجازه
از حضور پیر عالیمقدار خود این دعوت را اجابت میکردم ولی از آنکه میخواهید نام حقیر را در دفتر
تذکره اقطاب و مشایخ ثبت و اسم بنده که حتی خود هم نیستم در صندوق جواهر
وارد کنید با کمال تأسف معذرت میخواهم زیرا حقیقت این است که بنده علاوه بر آنکه
هیچگونه ادعائی ندارم و هیچ قابلیتی در خود نمی بینم حتی از نام درویش بر خود نهادن هم
بیم دارم عزیز من ز عشق با صبوری ها از فرسنگ الست در درویش مفاهیم و معانی
صوری و معنوی فراوان دارد که بنده به آنچه نظر مسلم از هر یک آن هم اطلاع و استحضاری
ندارم هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم بنده فقط درویشی
حقیقی را دوست دارم و خود را از صمیم قلب خاک پای ایشان میدانم و دیدار شان و همه
وقت آرزومند دیدار این خاک نشینان هستم و از این رو دوستان
و مولاییان حقیر را درویش میدانند و در پی این نام مفتخر ساخته اند بنا
بر این اگر در تقدیم شرح حال خود قصور دارم ایرادی هیچگونه گناهی نیست ولی
اگر روزی در صدد بر آمدید اسامی شعرای سلسله نعمت اللهی را منتشر فرمائید
نام و نشان اینجانب را در دفتر جناب آقای دکتر نوربخش بایگانی است از
معظم الیه مطالبه فرمائید ولی الاقتضا از ابراز عنایت مضایقه نفرمائید
و راجع به نظر به آقای حجت بلاغی بنده ایشان را ندیده و نمیشناسم و مرحله ذکر میکنیم

خود را محتاج بخواندن و دانستن سرِ سینه آنکه باده نخورده تصور نکند مستم مردی خراب
هستم با اینکه دستوری در این مورد دارم نه بستم هر کتاب مفید اخلاقی و عرفانی را میخوانم د
اتفاقاً وقتم بیشتر بمطالعه میگذرد و کمتر اهل معاشرت هستم ولی از خواندن آثار پر صالت
ادعائی خود دار مسلّم زیرا خواندن این آثار جز شکست فکر و عجز از ناراحتی روانی ثمری
ندارد منبع از رونق نکته داخل فقر شده ام اگر عالم نور باران شود دنبال آن میروم د
از نگاه کردن و فکر کردن بان هم ابا دارم احتیاج دارم بعلاوه کتب در این قبیل مطا
فرصت کافی میخواهد و محتاج بتحقیق و تشریح فراوان و بخور رسی در آثار اهل
فن و بزرگان قوم است که نه بنده وقت تشریح و توصیف آنرا دارم و نه سرِ کار فرصت
شنیدن آن خوشتر آن باشد که سرِ دلبران گفته آید در حدیث دیگران د
منتظر القصر دفتر عشق در نظر ارباب معنی در دو کلمه خلاصه میشود صدق و صفا
ارادتی بنام ناسعادتی ببری وقتی دلت مشتاقی بدست پیر روشن ضمیر رس
و در و شام جانش مشام روح افزای عشق عبیر افشان شد اگر در سر سودای
دل از این دریای بیکران قطره بمقدار عشق داری پس وجود داشت قرار
از تن و جانش میرود بی اختیار دنبال حال خود میرود و دل از هر قیل و قالی آنکه از
خواهد شست پس منظور دار سر بر آستان پیر منیر نهد و دل برکند از سیر د
که میخواهد او مطلبید دنیا و العشق او دو با آبگینه دل او را از رفتار خواهد دید

و با عندلیبان گلستان عشق حقیقت خو بگیرد و دیگر مانند هرزه درایان در اوهام
بدنبال نعیب غراب نخواهد رفت و در میدانش برنگهای صور فریبنده نخواهد نگرد
در هر روز دری را میکوبد و از تعلقات جهان در هر فکری و هر کاری که او را از خدمت
پیر و دیدار پیر از خیال پیر دور دارد مجبور دارد اثر را از خواهد شست آری عجز بزمین معنای درویشی
یک رنگی است درویشان دور و دراز خود در ارض و سست عنصر و با استوار و راهی یکجنبه
مقصود نیز از ندیم بخوانند ایدیا ایها الذین آمنوا آمنوا ایمان دوم چه معنی دارد جلی
از کلمه بار دیگر زمواجبی است این ایمان دوم سکینه و طمأنینه قلبی است و اگر کسی
بدین مقام نرسید هنوز الفبای ایمان و فقر را نخوانده بهمین علت است که حضیر
عرض میکردم حتی در نام درویش بخود نهادن بیم و وحشت دارم که مسلمانی در اشکه
حافظ دارد دای اگر از پس امروز بود فردائی دار از این طبقه بیچاره نرود بر بوزینه
کسانی هستند که از سایه خورشید ایمان دور شوند و بمنجلاب ظلمات وارد شوند
به بینیم خدای بزرگ چه میفرماید و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون پس مرد باایمان است و مؤمن
خدا پرست و صالح مقدم آنست که وقتی خدمت پیری را درک کرد و از فرشته کرار
عشق سرمست شد با همتی مردانه قدم در سبیل ارشاد گذارد و در خدمت
استاد بکوشد و همه وقت و همه جا باید خدا بجوید و از ترهات و لاطائلات
بخوبی بداند اثر از جویدی بر دامن اهلیان آدمی رد نیاید بر در بهر دلی دلبستگی نیاید

و دیگر از معشوق و دلدار حقیقی با هیچ کس نرد عشق و محبت نبازد که غیر از ندامت
و خسران ثمره و بهره نخواهد داشت سالک بر نیاز رسید نه دار بماند و نه دیار نه یار بماند
و نه اغیار نه جامی بماند و نه بالی نه مست بماند و نه هشیار وقتی دل آدمی در اثر تو[illegible]
در امتحانات و تمرینها از زنگار و ریب و ریا پاک شد و آئینه جهان نما گردید دلش نیرو یافت
گردید و دیگر از جانش خس و خاشاک جدا گشت و تردید زائل آمد طعم حقیقت
ادراک میکند و در خدمت استاد و پیر و قیمت و چالاک و سالک بخود میکند از [illegible]
خواهد کرد تا کوکب بخت و اقبال را در آغوش بگیرد عزیزم اگر دم از درویشی میزنی
و میخواهی از این سفره رنگین خداوندی و نورانی متمتع و بهره مند شوی کیمیا بشنو یکی
تو بکیمیا خواه کیمیا را پیدا کن من نگویم خدمت زاهد گزین یا معرفت هر که
حالت خویش کند در خدمتش چالاک باش این حکایت را شنیده الم [illegible]
اید یا خیر عاشقی بعد از مدتها چون بوصال معشوق رسید معشوقه بعد از
شنیدن راز و نیاز و سوز و گداز عاشق دلباخته در مقام آزمایش و امتحان
بر آمد گفت عزیزم من خواهری دارم که در باغ مشغول گل چیدن است و اگر او را
میبینی هزاران امثال مرا هیچ نخواهی گرفت عاشق بوس بازروی او در [illegible]
بجانب باغ کرد که خواهر معشوقه را ببیند معشوقه او را از خود راند و دیگر بخود
راه نداد خانه تاریک اگر روشن کنی خلوت خود خوش سرا من کنی

گر بیابی بوی یوسف گل پیراهن کی سخن با ما ز میراهن کنی نمیدانم در کدام کتاب بنظرم رسید
که یکی از اولیاء الهی مریدان را سه طبقه تقسیم میکند
۱ مخلصین — در تعریف مخلصین گفته اند که وصول بدین مقام با دستیاری و راهنمائی
پیر کامل میسر گردد صاحبان این مقام رفیع در سیر دو گاه و زمان اندک سیر نجات را طی مینمایند
قلیلی قطاع ایقان الی کثیر و اما الواصلون قلیلوا ۲ صاحبان عقل و ادراک
که از راه علم مرشد را تصدیق میکنند که این دسته بعلت عدم تصفیه کامل
در رسیدن بمقام ثبات و تمکین بر دوام حاسته آنها بالطور اطمینانی نیست
۳ ارباب نفاق و تردید که در ظاهر مرشد را تصدیق میکنند و در باطن
کارشان تکذیب است اینگونه مریدان هیچوقت بمراد دل نخواهند رسید
زیرا کار آنها تبعیت از شیطان است و همیشه بدنبال افکار شیطانی و
هواجس نفسانی میروند و باید دانست تمام انبیاء و اولیاء الهی از وجود
این زمره مردم دو رو و منافق در عذاب بوده اند
رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن یا ز جانان یا ز جان باید که دل برداشتن
نا جوانمردی است چون ~~[illegible]~~ (نا خوانا) بار دارا بودن و دل با سکندر داشتن
و در قرآن مجید هم از اینان بزشتی یاد شده و آنها را شقی ترین مردم بحساب آورده
اند اینگونه مریدان سبب میشوند و از خدا بیخبرند و دائماً در شک و تردید بسر میبرند

در ذوق خود شناسی و فنا شناسی را ندارند اینجاست که سرمستغرقانند

هر که شد همراه ما با پای تسلیم و رضا
خرده گیری گر کند در کار ما معذور نیست

و اما موضوع سوم در مورد رساله حضرت آقای دکتر نوربخش رهبر و شیفته راه منتهی متأسفانه باید عرض کنم اظهار نظر فقیر در مورد بیانات معظم الیه بدان ماند که طفل نوزبانی در اطراف فرضیه انیشتین اظهار عقیده نماید تنها جوابیکه میتوانم در مورد این سؤال مرحوم دارم همین بیت است و بس

لب لعل و خط مشکین چو آنش هست و اینش نیست
بنازم دلبر خود را که حسنش این و آن دارد

باقی خدا علی مولا
سرهنگ محمد فرنود منصور علی

جناب سرهنگ محمد فرنود سرهنگ دوم ... بازنشسته گردیده اکنون در همدان بسر میبرد در ضمن مأموریت خود در سال [illegible] ادعای جانشینی مرحوم مونسعلیشاه را مینمود بوسیله نامه با درس [illegible] و از این سؤال نمودم که آقای دکتر نوربخش در رساله گلزار شاد و سیر مجذوب سالک برای [illegible] قطبیت میداند و سالک مجذوب [illegible] را آقای حجت علیشاه در جلد دوم زندگانی شمس العرفا نظیر [illegible] دکتر [illegible] گرد و در مقدمه کتابش خود را قطب صامت زمان مونسعلیشاه و قطب ناطق در زمان حال [illegible] معانی قطب صامت و قطب ناطق و معنی سالک و مجذوب و اینکه کدام یک سالک مجذوب یا مجذوب سالک بایستی قطب میشوند ضمن شرح حال خود مرحوم دارند و به چهار صفحه بزرگ پاسخ داده و سؤالات جوابی نداد اکنون از شیخ آقای دکتر نوربخش دو نامی شعر [illegible] اند

((۲۹/۸/۴۱ جواب ۱۲۱ عرض میشود مرقومه رسیده از یادآوری و سلامتی مشعوف فقیر با حال پیری و عوارض آن در چالش و خداوند را بهرحال شاکر راجع به شرح حال مرحوم رفته بود مختصری از آن در نابغه علم و عرفان نوشته بیست و پیش از آن را با این اسم معروض که اصل آن از کتاب در قرائت لازم است نمیتوانم بنویسم والسلام فقیر مجتهد سلیمانی))

سالنامه کشور ایران سال چهاردهم در سیصد و هشت صفحه از صفحه ۱۲۰ تا ۱۳۰ تحت عنوان سلسله نعمت اللهیه گنابادی بقلم سید هبت الله جذابی در نویسنده مقاله اهل اصفهان و معلم در فرهنگ تهران بوده و پس از بازنشستگی معمم شده و از طرف حاج صالحعلیشاه شیخ نماز (یعنی پیشنمازی برای درویش گنابادی) دارد و اغلب ساکن بیدخت و در مقبره ملا سلطان حجره دارد و در مسافرتهای فرنگ طی آقای سلطانحسین تابنده است در مقاله مزبور ضمن شرح حال مشایخ گنابادی مینویسد:

آقای مهدی آل مجتهد سلیمانی (رضاعلی) در تاریخ رجب ۱۳۶۵ ه ق مأمور ارشاد در تهران اقامت دارند

آقای مجتهد سلیمانی معمم ساکن تهران و در سال ۱۳۴۱ خورشید رنگ درویش گنابادی از تکیه شهر باد جده جمع آوری و خانه مسکونی تهران را تحویل [illegible] و فرزندان تهران میدان رشدیه اصلاً اهل تنکابن و معلوماتشان هم بنسبت بیش از دیگر مشایخ گنابادی است

نابغه علم و عرفان تألیف سلطانحسین تابنده گنابادی در ۴۹۴ صفحه در صفحه ۳۰۵ گوید یکی از مریدی
مجتهد سلیمانی تنکابنی فرزند میرزا محمد صاحب کتاب قصص العلما در هفتم ذیحجه سال
یکهزار و دویست و نود و هفت قمری متولد و در محرم سال یکهزار و سیصد و چهل و یک قمری
توسط آقای حاج شیخ عبدالله حائری مشرف و در غره رجب ۱۳۴۵ قمری از نظر
آقای صالحعلیشاه اجازه راهنمائی یافته و در خاطر العقب یافت و در صفحه ۳۰۵
کتاب نابغه علم و عرفان عکس ایشان با شیخ محمد امام جمعه اصطهباناتی
(فیض علی) و آقای حاج شیخ عمادالدین سبزواری (هدایتعلی)
و مرحوم پسر حاج ملاهادی سبزواری و فرزند ایشان محمد اسمعیل است یکجا برداشته
شده است پیروان مجتهد سلیمانی از مخالفین تصوف بوده و خود در فاعلی
درس منبت و شیخ الگی بدرجه اجتهاد رسیده بود

مجتهد سلیمانی ضمن اینکه ساکن تهران است بشهرهای دیگر بیش از دیگر
مشایخ مسافرت مینماید و در ۶/۱۰/۱۳۴۱ اکنون ضمن گردش شهرهای
خوزستان در اهواز بسر میبرد و بیش از دیگر مشایخ گنابادی با سواد
است و سنا از همه مسن‌تر بوده و سیره سلسله گنابادی را گذشته در شیخ
تهران بالنسبه افضل‌تر از دیگر مشایخ باشد با الخص از نظر علمی و مردی
است کوتاه قد نحیف الجثه سفید چهره و بینائی چشم را تقریباً از دست داده
مزاج و در سال چهار جهت تعمیر منزلش بالغ بر پنجاه هزار تومان از فقراء گنابادی
شهرهای مختلف جهت وی گردآوری شده است

نامه جناب آقای حاج محمد راستین شیخ سلسله گنابادیها ساکن اراک :
((۱۲/۹/۴۱ بعد ۱۲۱ جناب آقای بزرگ دیده‌سی نامه مورخه ۷/۹/۴۱ آنجناب واصل
از شرح سلامتی شما خیلی خوشوقت شده فقیر هم بحمدالله کسالتی ندارد موضوع شرح
حال مشایخ داشت اقطاب عصر حاضر امام مشایخ در هر عصری مناسب آن عصر
ممکن است عده آنها کم یا زیاد باشد ولکن قطب در هر زمان یکی بیش نبوده
و نخواهد بود کلمه اقطاب عصر حاضر که در نامه مرقوم شده بود صحیح نیست و دیگر فقیر
تا بحال عکس خود را برای کسی نفرستاده شرح حالیهم که ارزش نگارش
داشته باشد در نظر ندارم جز آنکه عرض کنم شرمنده‌ترین بندگان
آستان مقدس حضرت آقای صالحعلیشاه ارواحنا له الفدا
محمد راستین)) عین کلمات با جمان املاء که در نامه نوشته شده منعکس گردید
نقل قول از سالنامه کشور ایران سال چهاردهم در سیصد و شصت صفحه
از صفحه ۱۲۰ تا ۱۳۰ مقاله تحت عنوان سلسله نعمت اللهیه گنابادی بقلم
سید هبت الله جذبی در حق نماز (مقام مادون شیخی) دارد و نوشته شده گوید:
((آقای حاج محمدخان راستین (رونقعلی) در شعبان ۱۳۷۴ ه‍ ق بارشاد
رسید)) آقای راستین از ملاکین عمده شهر اراک و ملاک و عمده برجسته میگذارند
و مدتی رئیس انجمن شهر بوده و مدتی از اعضاء حزب توده اراک بوده و بعد جهت در
زمانی در سیاست مختفی بوده و از لحاظ مراتب دانش مادون سه شیخ دیگر سلسله گنابادی
است
و در خط آقای راستین نیز به سمت شیخی ابقا گردید

نامه آقای سلطانحسین تابنده گنابادی که بوسیله پست ارسال گردیده است:

((بهمن ۱۲۱ - ۲۰/۹/۴۱ عرض میشود مرقومه محترمه واصل گردید از یادآوری و اظهار لطف متشکر
شدم و از خداوند متعال سلامتی و موفقیت مزید عزت سرکار را خواستارم بنده
حضرت آقا اظهار لطف و ابلاغ سلام فرمودند عکس و شرح حال حقیر را خواسته بودید
مختصری نوشته با عکس جوفا فرستادم رسید مرقوم فرمائید راجع متصوف در کتاب
فلسفه فلوطین الشعار اگر نوشته ام ممکن است بدان مراجعه فرمائید والسلام
علیکم سلطانحسین تابنده)) شرح ضمیمه در دو صفحه عیناً نقل میشود:

سلطانحسین تابنده فرزند جناب آقای حاج شیخ محمد حسن بیچاره بیدختی صالحعلی
شاه در تاریخ سه شنبه ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری مطابق ۲۵ - آبان
۱۲۹۳ شمسی در بیدخت متولد گردید جناب آقای حاج شیخ محمد حسن فرزند
مرحوم حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی و ایشان فرزند جناب حاج ملا
سلطانمحمد سلطانعلیشاه بوده اند جناب آقای صالحعلیشاه پس از
جد و پدر بمقام ارشاد در سلسله علیه نعمة اللهیه را دارا بودند و این سلسله
از زمانهای سابقه منشعب در تشیع اثنی عشری بوده معروف بود شیخ
نعمت الله برای اینکه پیروان ایشان یکدیگر را بشناسند تاج دوازده ترک را
که اشاره باثنی عشری بوده است برای آنها معین فرموده جناب آقای صالحعلی
طبق رویه پدر و جد و سایر اسلاف بزرگوار و بزرگان سلسله نعمة اللهیه
برداشتن کسب و کار علاقه مند بوده و هستند و خود ایشان بامور زراعتی مشغولند

پیروان را هم همواره بداشتن کار و ترک بطالت و بیکاری امر میکنند و این نیز یکی از
امتیازات این سلسله میباشد چنانکه تقید بآداب شرع مقدس و عمل باوامر
مقدسه شارع بزرگوار اسلام نیز از لوازم این سلسله است و دستورات اکیده
بدان داده اند و نیز این سلسله بلباس و کسوت مخصوصی معتقد نیستند و بزرگان
سلسله فرموده اند آنچه برای سالک راه خدا لازم است **لباس تقوی است**
که لباس التقوی ذلک خیر و لباس ظاهری تاثیری در سلوک ندارد در درویش
صفت بالش و کلاه تتری دار سلطانحسین تابنده پس از فراگرفتن قرآن مجید
و تعلم کتب فارسی نزد معلمین محل در درس عربی و ادبیات عرب را شروع نموده
و بعد نزد پدر بزرگوار خود بخواندن منطق و فقه و حکمت پرداخته و نزد جد امی
مرحوم آقای ملا محمد صدر العلما امام جماعت بیدخت معانی و بیان و اصول را
فراگرفت پس برای تکمیل تحصیلات باصفهان رفت و شش سال نزد اساتید
معروف از قبیل مرحوم آقا شیخ محمد گنابادی و آیة الله حاج آقا رحیم ارباب حفظه الله
و آیة الله مرحوم آقا سید محمد نجف آبادی و حجة الاسلام مرحوم حاج سید مرتضی خراسانی
و حکیم جلیل آقای شیخ محمود مفید حفظه الله و سایر اساتید بفراگرفتن علوم نامبرده بالا
پرداخت و بدریافت اجازه از مرحوم آیة الله نجف آبادی و مرحوم آیة الله آقا شیخ محمد رضا مسجد شاهی
نائل گردید پس در سال ۱۳۱۵ در طهران وارد دانشکده معقول و منقول شد و در ضمن در
شعبه علوم تربیتی دانشسرای عالی نیز وارد گردید و در سال ۱۳۱۸ هر دو را بپایان رسانید

و با پایان نامه تحصیلی خود را در دانشکده معقول و منقول بنام ((سیر تکاملی و حرکت جوهری
و در دوره دکتری رساله عالی بنام ((فلسفه فلوطین)) با پایان رسانید پس از چند سال
بعد از آنکه بارها درک خدمت مرحوم آیة الله آل کاشف الغطاء در نجف اشرف
نموده و مورد امتحانات علمی واقع شد از طرف ایشان نیز موفق بدریافت اجازه
اجتهاد گردید در سال ۱۳۱۶ ازدواج نمود و در سال ۱۳۲۱ بنا بمیل پدر بزرگوار
به بیدخت موطن اصلی معاودت نمود و در آنجا سکونت گزید و طبق میل
پدر بشغل زراعت اشتغال ورزید ضمناً بتدریس علوم قدیمه معانی بیان
و فقه و اصول و حکمت هم مشغول شد در مدت توقف بیدخت مسافرتهای
متعددی در داخله و خارجه ایران نمود دو مرتبه بمکه یکبار برای حج و یکبار برای
عمره و چندین سفر هم بعتبات عالیات مشرف شد و در بعض آنها بممالک
دیگر عربی سوریه و لبنان و اردن و مصر و فلسطین (قبل از تشکیل
اسرائیل) نیز سفر کرد و یادداشتهائی در اسفار خود نوشته سفری هم به
پاکستان و افغانستان نموده یک سفر هم که پدر بزرگوارش برای
معالجه و عمل جراحی بفرنگ مسافرت نمودند او نیز در ملازمت بود و پس
از بهبودی پدر برحسب اجازه ایشان گردشی در شهرهای دیگر سویس و بعد
سفری بفرانسه نمود تألیفات متعددی دارد که بعض آنها بچاپ رسیده از قرار
تجلی حقیقت در اسرار کربلا ۲- ترجمه دعای ابوحمزه و شرح حال او ۳-

خواب مغناطیسی (متمم کتاب تنبیه النائمین) ۴- شرح حال خواجه عبدالله انصاری
(مقدمه رسائل خواجه) ۵- فلسفه فلوطین ۶- نابغه علم و عرفان در قرن ۱۴ (شرح
حال مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه) ۷- خاطرات سفر حج ۸- رساله
رفع شبهات تالیفات دیگر که بچاپ نرسیده از قرار الف ۱- تاریخ و جغرافیای
گناباد ۲- شرح حال ابن رشد اندلسی و ترجمه کتاب او بنام ((الکشف
عن مناهج الادلة فی عقائد الملة)) ۳- سیر تکاملی و حرکت جوهریه ۴-
یادداشتهای سفر بممالک عربی ۵- از گناباد بفرنگ (سفرنامه اروپا) ۶- گردش
افغانستان و پاکستان ۷- رهنمای سعادت (ترجمه مقدمه تفسیر بیان السعادة و صفت
سوره آن)

سالنامه کشور ایران سال چهاردهم در سیصد و شصت صفحه از صفحه ۱۲۰ تا ۱۳۰ مقاله تحت
عنوان سلسله نعمت اللهیه گنابادی بقلم سید هبت الله جذبی
آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلی) در شوال ۱۳۴۹ هـ ق بارشاد
رسید در لباس روحانیت است ساکن بیدخت است

نابغه علم و عرفان صفحه ۲۷۳ از آقای صالحعلیشاه و دختر آقای محمد صدرالعلماء
سلطانحسین ملقب بفضل الله بشهرت تابنده در سه شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ ق
نیم ساعت از روز مانده متولد در هفت سالگی شروع بتحصیل شش سال در اصفهان مشغول
تحصیل بوده و در اسفند ۱۳۱۶ خورشیدی با صبیه آقای دکتر علی نورالحکماء تهرانی ازدواج
نموده است

عین نامهٔ آقای حاج شیخ محمدحسن بیچاره (صالحعلیشاه) نقل قول میشود:
((هو – ۱۲۱ – ۱۲ رجب ۸۲ عرض میشود مرقومه ۹/۲۸ رسید اقدام
بنوشتن شرح حال مشایخ و بزرگان تصوف نموده اید بجا و ملازم
است منتها اینگونه بلکه بجله و بدون ردیه نباید باشد با آنکه دیگر بر
سئوال از خبره باشد خود دیدم که علاوه بر مشاغل کسالت فرصت
نمیدهد به عزیز زندی حاج تابنده دستور دادم که بتواند مختصری بنویسد
و بفرستد والسلام علیک وفقک الله محل امضاء))

سالنامه کشور ایران سال چهاردهم در سیصد و شصت صفحه از صفحه ۱۲۰
تا ۱۳۰ تحت عنوان سلسله نعمت اللهیه گنابادی بقلم سید هبت الله جذبی
حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه در ذیحجه ۱۳۰۸ قمری در بیدخت
متولد و در تاریخ ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۹ قمری از طرف پدر بلقب
صالحعلیشاه ملقب گردید و دارای چهار شیخ مجاز ۱- آقای مهدی
مجتهد سلیمانی رفاعلی ۲- حاج سلطانحسین تابنده رضاعلی ۳-
حاج محمدخان راستین رونقعلی ۴- آقای شیخ عبدالله صوفی
عزتعلی است صالحعلیشاه مقیم ساکن بیدخت و از ملاکین عمده خراسان
بلکه ایران است عصرها در صحن کوکو تفسیر بیان السعاده و شبهای دوشنبه در بیرونی
منزلش کتاب صالحیه را شرح میدهد عده هم اجازه در امامت جماعت و دادن

اوراد و اذکار لسانی میباشند آقای شیخ هادی شریفی در سمنان آقای سید محمد تربت
در قم آقای میرزا سید محمد حکیم الهی در تهران حاج میرزا ابوالقاسم نور برادر
صالحعلیشاه در مشهد آقای مجدالدین مصباحی در شیراز آقای سید هبت الله جذبی
در تهران در اکنون اغلب در بیدخت بسر میبرد آقای شیخ علی الجرانی در مشهد
فشار روحانی در درویشی در قبال آن از مبلغین بهائیها بوده است

نابغه علم و عرفان صفحه ۲۷۱ حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه در روز چهارشنبه نزدیک ظهر
هشتم ذیحجه ۱۳۰۸ هجری قمری مطابق بیست و چهارم تیر ۱۲۷۰ شمسی از صبیه حاج ملامحمد صالح
مسماة به فاطمه متولد و در روز یازدهم ربیع الثانی یکهزار و سیصد و بیست و نه قمری از طرف
پدر اجازه ارشاد و ملقب بصالحعلیشاه گردید و در بیست و ششم شعبان ۱۳۲۹ ق
صبیه آقای محمد صدرالعلماء را بزوجیت درآورد و دارای چهار ده دختر و نه پسر میباشد
کتاب نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم بقلم آقای حاج سلطانحسین تابنده
گنابادی مشتمل بر ۴۹۴ صفحه و آقای سید هبت الله جذبی فرزند حاج میرزا هاشم
خاتون آبادی ساکن محله پاقلعه اصفهان و در تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۱۲ ق در
اصفهان متولد و در سال ۱۳۳۶ بخدمت حاج ملاعلی نورعلیشاه مشرف شد و در کتابهای
آقای تابنده رسماً مدحت و معاضدت نمایند حاج شیخ محمدحسن بیچاره بعد از پدر در ساختمان
مقبره ملاسلطان کوشش زیادی نموده و در سال یکهزار و سیصد و سه خورشیدی کتابخانه
بر آن مزار بنام کتابخانه سلطانی تاسیس نموده است صالحعلیشاه در تاریخ تصوف
اسلامی کسی باندازه وی ثروت نیندوخته و تا حدودی در ریاست کار طریقت
و نفوذ تا اندازه شده است گیوان قزوینی زمان وی به نشر کتب حاج ملاسلطان [illegible]

فقیر ناچیز عمو صفاگو محبت علی چیزی ندارم که در دفتر این کتاب تاریخچه باشد بنویسم فقط حضور سرکار رییس السادات
شفیق علی فقیر را مأمور [illegible] نموده و در آن تاریخ سال ۱۳۱۴ افتخار [illegible] انتظام السلطنه رسیدم فقیر را [illegible]
[illegible] حاجی عبدالله [illegible] تشریف آوردند و اجازه دستگیری دادند [illegible]
[illegible] در اصطلاح [illegible] دولت [illegible]

دیوانه شد آنکه پیر [illegible] — هر جا که رود [illegible] صفاگو [illegible]

صفاگو
۴۲/۹/۱۴

جناب آقای محمد فرزند جان بخش خطیب الملک شهرت صفاگو لقب طریقت
محبت علی اهل تهران متولد ۱۲۷۰ قمری شمسی ساکن تهران کارمند
بازنشسته وزارت دارائی در طریقت صفی علیشاه تقاضای
تشرف از مرحوم الحضرت ظهیرالدوله نموده معظم الیه دستور فرمودند الحضرت
آقای میرزا محمود رئیس در بابل از آقای محبت علی دستگیری نمودند در سال ۱۳۳۲
قمری و در ۱۳۰۸ شمسی در آمل از طرف شفیق علی بمقام ارشاد
رسیدند و از طرف آقای انتظام السلطان مامور دستگیری در قزوین
شدند جز والی [illegible] فرمودکه [illegible] بصورت کتاب مبسوط
نگردید است بین النهرین و قسمت اعظم شهرهای شمالی و شرقی و غربی
ایران را مسافرت فرموده اند ~~[illegible]~~ دارای دو اولاد
میباشند غیر از زبان فارسی ترکی و عربی با اندازه ای آشنائی دارند [illegible]

نیز با شناوگاهی تفننا شعر میسرایند

صفاگو دل بلطف پیر بسته است — صفا را در دل آن پیر بسته است
بجز با جان صفای دولت بادا — دل و جان قلب و روح و جسم یکجا

ولی دیوانی کامله تنظیم ننموده اند و دارای پنج نوه میباشند و حضرت محبت علی از طرف
الحضرت رئیس السادات (شفیق علی صفوی) در ساری [illegible] و شیخ
الحضرت صفی بوده اند دوم آقای انتظام السلطنة (بینش علیشاه) در جانشین
آقای ظهیرالدوله بودند و سومی حاجی عبدالله (امین [illegible] علی) شیخ المشایخ مرحوم
ظهیرالدوله بودند اجازه دستگیری دریافت داشته اند و مرحوم [illegible] علی
جانشین بینش علیشاه بوده اند

این مطالب تقریر شفاهی آقای صفاگو بوده است و نوشته شده است بتاریخ ۴۲/۹/۱۴

الحضرت آقای صفاگو مردی است خوش برخورد و سن هشتاد و اند سالگی و اغلب در
منزل بسر میبرد کوتاه قد و ریش نگذارده ولی سبیل بالا [illegible] دارند ولی سبیل
کاملا شارب را نچیده است و موی سر سفید و اغلب در تابستان و زمستان در
منزلشان بدیدنشان میروند و ادعای گزاف [illegible] نیستند مردی خلیق و متواضع
میباشند همسرشان نیز پذیرائی از واردین نموده و خوش برخورد هستند و متوقع از
کسی نمیباشند و الحق زن و شوهر با صفا و محبت هستند و [illegible] صفاگو مرحوم صفی را ملاقات
نموده اند [illegible] ازدواج [illegible] ۴۲/۹/۱۴

تیر ۲۵ - ۹ - ۴۲

۲۸ رجب ساعت ۱۰

در خانقاه

هو

مقربعلیشاه

اسم محمد حسن ملقب به مقربعلی نام پدر محمد شهرت گل آرای راد محل تولد تهران سنگلج سال تولد ۱۳۱۴ هجری در صد و پنج سال از طرف حضرت ۳ شیخ ابراهیم امام زاده زید

از طرفی به دستور و با اجازه خود وجود مقدس مولی الموالی امیرالمؤمنین ع علی بن موسی الرضا ع

و وجود مقدس حضرت حجة بن الحسن ع افاضه فیض شده ، ذره پروری فرموده و جزو قابلها

در این خصوص اثری فرموده امیدوار هستم هر کسی در این راه بر داشتن قدمهای دیگر سرعت

از هر صحبت برایشان میسر شده هم در این دنیا و هم در دار آخرت نزد معصومین

شرمنده و خجالت زده نشوند

دلا خواب شدی ترک این دیار فنا کن تا به تربت خود دمی نظر زده فالی

برو تو خانه شیطان ، که راه آنجا نیست ببین دگر بچه حال شهید بیدلانی

این سه بیت را در عالم خواب گفتم و از خواب بیدار شدم و با حال زار نقل شد

در تمام طریقت سلاسل برای بدست آوردن تجربه و اعلام قدم گذاشتم و نتیجه

از اول عتبات عالیات مشرف شدم از نقطه نظر اینکه خواستم مطالبی بدست آورم خیلی

شیفته بودم و در این راه بمقصد نرسیدم و در سن ۱۴ سالگی یا ۱۵ سالگی شبی در رویا مشرف

کشف شد منزل پدری حقیر اطاق بزرگی داشت که ۸ تا در و ده تا در بود و درب ورود درویشی

بنام رضا بود و صفا و طهوری داشت وارد آن اطاق شدم وجود مقدس مولی الموالی

امیرالمؤمنین ع در سمت قبله تشریف فرما بودند و حسنین در خدمت پدر بزرگوارشان نشسته بودند

و درویش هم در بین ایستاده بود شکوه عظیمی داشت ، حقیر تا وارد شدم بلا درنگ مولی را

شناختم و در پای قدمهای مبارک افتادم و قدمهایشان را بوسیدم حضرت زیر بغلم را گرفته

و بلند کرده و دستم را گرفته و به آن درویش که تاج درگاه بر روی سر داشت تحویل دادند

و در روی سر من کلاه درویشی گذاشته تشریف فرما شدند به درویشی که در حق دادند

آن آدم را پیر روزی نبودم چون که از من بود نزد در صورتیکه تحقیق کرده بودم

معلم دینی بودم و ایشان تا یک هفته بدرس خواندم و نزد معلم دینی

و بهر حال جذبه‌ای که قدرت دارد پیدا می‌کردم و این حقیقت مطلبی بود برایم روشن شد
که شخصی را پیدا کنم بود من معرفی کند حضرت خضر از بزرگان شیخ مرحوم شمس العرفا
و خیلی از اشخاص بزرگ خدمت کردم ولیکن ضعف توجه کردن و دستگیری کنند حال
شایق قابلیت نداشتم یا آنکه آنها قادر نبودند مرا جذب کنند بعد از آنکه هفت سال
که سرگردان شهرها و جنگلها و بیابانها بودم (البته در جنگلها و بیابانها نبودم) دفعه دیگر
تهران مراجعت کردم شبی در عالم سیر روحی اصل آنکه طالب بودم دیدم وارد مسجد تهران
جامع شدم و در این حال شبستان مسجد از سمت شمال تا جنوب منبرها بسته بودند
خیلی بزرگ قریب دو هزار نفر از علمای برگزیده روی منبرها نشسته بودند
و تمام پله‌های منبرها پر بود از علما بود شخصی وسط منبرها بود که چراغ جلو ایشان
میسوخت و مصحف دست ایشان بود خطور به من الهام آمد که اینها
آقایان عظام که اینجا جمع شده‌اند مقصودشان از این اجتماع چیست

به نظرم آمد که اینها انتظار تشریف امام زمان عجل الله فرجه را دارند خطور به من الهام آمد
که چرا تشریف فرما نشده‌اند ؟؟ در حین محاورات انگشت سبابه‌ام را
به شکل V «لا» کردم و گفتم هنوز در دل گرمی نشده است در این حین برخورد کردم
که وجود امام زمان عجل الله در محراب مسجد پیدا شد بشتاب بمحراب رفتم
و روی قدمهای آن حضرت افتادم امام با این حقیر ناقابل نوازش کردند و تشریف فرما شدند
بعد شخصی که جلو منبر مصحف بدست داشت و بنام آقا شیخ محمد امام زاده
زنجانی معروف بود و او فرمودند با ایشان که شما آقا به نماز کنید و اشخاص را
راهنمایی کنید برای [illegible] مقصود شده‌اند مقصود به آن کسی که دستگیره ارشاد
میتوانید بکنید ایشان است و به تعبیر افتادم که ایشان را قبل از سفر
مکرر خدمت ایشان در مسجد [illegible] رسیده‌ام و آقا نمی‌شناختم در حین که می‌شناختم
اظهار ادب میکردم و ایشان هم نسبت به حقیر کمترین لطف میکرد
و تبسم میکرد در نتیجه ایشان فکر میکردم که به چه جرم میخندد

تا آن شبی که تقاضا برایم باشی مفتوح شده و آن اصحابی که در خدمت ایشان بودند
و اصحاب سر بودند و آثار را از ادراک عوالم ایشان هم یکی از آنها بیرون راحسن
تر دادن سبب بود دستور اذان اعلانی داد و بحقیر فرمودند که تو هم اذان بد
وشنبه هم اذان گفتم و جمله شهادت حضرت مولی را تکرار دادم از صدای
خودم آن حال را که داشتم بیرون آمدم و فردای آن روز تحقیق کردم که
این مرد بزرگوار کیست ؟ به [illegible] گفتند ایشان را [illegible] برا اسطه
گرمی هوا به ییلاق رفته است پیاده حرکت کردم و رفتم خدمت ایشان
مرا تفضل کرده مرکبی برایم تهیه شد وقتی از راه با مرکب و وقتی پیاده آمدم
دو سه روز دهنه دالنه رفتم که بروم تقدیم حضرت ایشان کنم در درب [illegible]
دق الباب کردم ایشان تشریف آوردند دم درب فرمودند
مقصود از اذان شما اینجا هست؟ باز هم تبسمی کردند. عرض کردم
آیا هم خدمت شما از برای آدم شدن فرمودید شما چه دارید؟

شما نبود را دادم حقیر را به [illegible] دستور فرمودند بر [illegible] اما که آسیاب در
آنجا کار میکرد و غسل بکن و شنبه رفتم در [illegible] اسیاب [illegible] غسل را کردم و بعد از غسل
مشرف شدم خدمت ایشان نماز را خدمت ایشان خواندم و دستوری از ایشان حقیر گرفته
و دستورهائی که دادند حتی المقدور دستورها را آنطوری که فرموده بودند عمل کردم الحمدلله
مرا تفضل کردند تیمم گرفتم [illegible] حضور هم رسیده و تفصیلاً [illegible] وقت پیش آمد برایم
شبی خودم شرف [illegible] بشود در زیارت [illegible] دیدم دستور دادند
چندان اینم سیاحت کنید و تمام ذخیره گرفتم و [illegible] خدمت امام زمان
مرحوم آقا شیخ ابراهیم رحمة الله علیه در [illegible]
مرسیده و طی الارض هم داشتند و شبها تمام اماکن متبرکه را زیارت میکردند
و در مسجد سهله شبها سر امام زمان عجل الله [illegible] نماز خواندند و یک شب یکی از دوستان
ایشان به مسجد سهله رفتند نماز خواندند و از این اسرار ایشان [illegible] متعجب
و بدنبال ایشان رفت و از آن شخص خواست که تا زنده است به کسی نگوید. (۱)
داشتن و دارای علوم زیادی بوده اصطلاحا علوم غریبه و این علوم برای ایشان
[illegible]

رشتی ها افتاده بوده داوا متصرف بوده و دارای اکسیر بوده و دارای اسرار اعداد
(۱) مراد از آن شخص خود تقریر کننده بوده است

از اکسیر استفاده نمیکرد من چندین از چیزهائی که از آن مرد بزرگوار داشت

روزی پیر ازار ... آن خواست ... باشد ... بعد از عوض از اد

دعوتی کرده از آن ... از برای شب ششم فرزندش چون عیالش درد

زایمان گرفته بود مگر بگردش ششم بچه به شب چهارشنبه موکول

میشود از شیخ دعوت کرد که شب چهارشنبه یکی قول نموده

مجلسش را منور کند [بیمار] از آن ... و ... نموده و قبول کرده و شب موعود

تشریف نیاورده منزل آن شخص شدند برخورد به میزبان کرده دیدند میزبان

ناراحت است فرمودند چرا ناراحتی و علت ناراحتی چیست گفتند

از آن روز که خدمت شما شرفیاب شدم عیالم هنوز وضع حمل نکرده است

و عیالم در رنج و ناراحتی است و بیچاره شده که دیگر بیاورند

و بچه را از پهلو در بیاورند فرمودند برو به زوجه که ... برو در اطاقی که

زنت هست بنشین پهلوی عیالت و با انگشت سبابه ات اشاره کن

دیگر ابراهیم بگو بیرون بیا بمحض اینکه او کنار عیالش نشست و با اشاره [بچه]

گفت بچه ابراهیم بگو بیرون بیا بلافاصله بچه بدنیا آمد و از این قبیل کرامات

چیزهای عجیب زیادی از آن بزرگوار ظهور کرد و اما موقعیکه این اعمال از آن

ظهور میکرد از اشخاص تعهد میگرفت که چیزی در این باره نگویند

فقط بعد از رحلت ...

~~...~~

زیرا در عالم تظاهر نبود

از آل میرزا احمد رضا

آن مرحوم از مرحوم نجم الاشراف و همچنین از مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری

کسب فیض کرده بود و یکی از اقطاب ... که اسمش یادم نیست در

گورستان شیخان قم مدفون است کسب فیض کرده است

و اگر کسی هر کاری انجام میشود ... اشکال بگیرد در این خصوص انداختن معرفت

است زیرا هر کار را از قبل دیده داشتند

بردن گنجهای ... میسر نمیشود — نزد آن رفت جان برادر ...

آن مرحوم تألیفاتی دارد که چاپ نشده است

مختصری ... محاوره ای آن فقیر ... جسته جسته ... بعضی زبانها

صحبت میکند مطلع میشوم

این حقیر شش فرزند که پنج اناث و یک پسر است از یک همسر دارم
و از آنان دارای داماد و عروس راضی هستم و دوازده نوه دارم

دلم بغیر تو با دیگری قرار نگیرد × چرا که در همه دم یار و یادم جو تو باشی

مجذوب علیشاه

راجع به نماز آن مرحوم در ایام نوزادی زیاد نماز نمی‌خواند بعد ابتلا به خواندن نماز نمی‌خواند و بعد این
همه به دوازده تومان رسید با این حال رایشان فرقی نکرد و به نماز مشغول بود و بعد از این
بعد از نماز برخلاف دیگران هم بعد از نماز نشسته پول نزول را منع می‌کرد و در دست
دیگران نشد و نزول می‌بردند هم ده تومان به سلیم بازاریان ایشان را بنام نصرت
تکفیر کرده و هم حکم خصمی را که ۷ هم است به انگشتری از زندان
ایشان روز آخر عمر سؤال کرد که هنوز غریبه را نبینی یاد بدهید ایشان
تا پنج دار بدین این علم را در ضمن راه رفتن بیدار کردم ولی حالا که
در این علم کار نکردم از سرگذران آن مرحوم حاج آقا محمد
و آقایان درسی و آقای حاج شیخ سید میرزا آقا و مرحوم سعد [illegible]

و این حقیر دستور دستگیری داشتم از مرحوم در سپرده ۳ دفتر داشته و بجای
ایشان در زندانیان بیگانه و رفت و آمد برقرار است آقای حاج سید میرزا آقا
کردند مسجد ارباب محمد صادق واقع در دولاب تا زنده بودند دستگیری می‌کردند تا آنکه مسجد
به دستور ایشان ساخته شد علاقه به نشستن زیاد در زندان ایشان وقت گذراند
نماز را بر زنده.

از کشف و کرامات از مرحوم

زندانیان از زندان مرحوم درگذشته شدیدم هم چاره‌ای هست که مرا گذاشت و بعدن
کمک خواست و چاره خواست و نمود و شد و بعد در این
شهرها که شرکت کرده و دیگری از شهرها که رسمش را الکنون ذکر کردم
کارها ریال فروش داری کرده و حرکت کرده آن آن رسید به
و هم اکنون از الان پیاده گشته و مشغول کشیدن [illegible]
و به منزل برود علیق برای حال ایشان تیره شد هم تیر کشید

برای مغرب بمنزل دار رسید و دق الباب کرد و گفت [illegible] در بیت [illegible]
بمحض رفتن پدران زن تمام دستورهای حضرت شیخ را در سینه ضبط کرد
زن دائی آن روز وقت مغرب دید درب صدا میکند دید شوهرش با یک لباس
چادر وارد شد و چادر را گشود وارد منزل کرد و مطابق دستور از
شوهرش کامل پذیرائی کرد و از احوالات او خواست تا ببیند
که با زیارت حضرت شیخ مطابقت میکند یا نه در
آنچه اگر حضرت شیخ فرموده بودند همه را شوهرش بدون کم
و کاست بیان کردند

آن روز را بتعارف نماز صبح فرق نهر کردیم از علماء ها در همان شب سر
برادرش پیش میآید که آن شب شیخ فرقه نهر سکینه زن های حرکتی
سپیدی بود و دستور داده بود به مأمورین موقع تشییع جنازه
بزرگان دینی که فرشته و نگذارند تشییع کنند اگر چه بر تقطعه
کردن آنها منجر [illegible] زن [illegible] دیگر که جنازه از تو چه [illegible]

بزار رسیده بود در اماری است دیدیم نهر نشسته آمدند از برای تشییع
جنازه مأمورین شهربانی برای جلوگیری و کت جنازه آمدند و دیدند
دستی از توی اماری در کنار دست مأمورین حمله کرد و گفت (حجة)
همه بخشندم عجب چنین قضیه روز بعد رخ داد و هیچ مأموری نتوانست
مانع شود و با قدرت مهر کا جنازه را روی شانه وقت دادیم تا
ابن بابویه دور و حسینیه برقی فرموده بود که جنازه مرا در جاده کربلا
دفن کنید تا گرد و خاک زوار کربلا روی قبرم بنشیند با آنکه خیلیها مایل
بودند مقبره برایش بسازند و حقیر مانند پدر مرده ای در اطرافش
بودم پای برهنه دنبال جنازه اش میدویدم بعد از آنکه شستشو کفن
خانه بپایان رسید از ابراه حرکت جنازه بطرف [illegible] تشییع کردند و دریکی
از مقبره های این برزجا گذاشتند چون شب شده بود تا صبح در آنجا
با حرکت دادند حقیر که در خدمتش بود و چهار نفر از اخوان

قبل از ظهر که زمان گرم هوای تابستان بود بعد از آنکه جنازه وارد شهر قم شد
برف گرفت که آن شب قریب نیم متر برف آمد و شب را با رفقا آن
شب کرسی درست کردیم آتش زدیم از خستگی راه خستگی که داشتند شام را خوردند
و خوابیدند ولی حقیر تا صبح بالای سر جنازه پیچیده در پتو که ده ریال داده
و قرآن می‌خواندم در تلاوت قرآن کردن در حال خلسه بودم دیدم وجود
مقدس ایشان تشریف فرما شدند جلوی سینه نشستند و به سینه دیوار
و دستگیری کردند و دل شکستگان سرور آیند خواستم نقشش کنم دیدم رو به دیوار
خوابیده بود فوراً جنازه را بغل کردم برای عوالم معنوی [illegible] رسید
که در آن عالم این بچه [illegible] نیز رسیده بود و یافتم برای عطر مولای متقیان
است آن شب سه دفعه این خلسه پیش آمد برای حقیر که دود دیگر
صبح فردا جنازه را به حضرت معصومه بردم دفن کردم و در قبر
گذاشتم آن بوی عطر به مشامم رسید مثل همان بوی که حضرت
بایزید بسطامی دویست سال قبل از تولدش [illegible] خرقانی به مشامم

خورده بود باز دید شده همان بود بر او هم باز دو [illegible] گرد و تنش هم از بس
صبر آن شد مرحوم شیخ حسین اصفهانی که در آن در قم کتب فقه خوانده بود
آقایان علما در نجف و سامره و کاظمین بودند سپس اقامت ایشان
در قم بود از ایشان کتب فقه خوانده و [illegible] از علما گرفتن اجازه
که استاد آمد به نزد ایشان رفت و گفت کتب فقه می‌گم گفت کتاب
را چه کنی گفت کتاب خوانم می‌خواستم از شما کتب فقه کنم
شافعی
فرمودند فقه شافعی خواندی گفتم حفظم فرمود صفحات [illegible] را هر کدام از ایشان
به خوبی خودشان خلاف [illegible] عیب ندارد
و خلاف ایشان را [illegible] گفته آن عالم تازه ناراحت شد
و گفت فلیفه [illegible] از صفحات [illegible] مطلب که اینجا رسید
فقه شافعی را از کتابخانه اش در آورد و به آن عالم تشنه گذاشت

ما اهل تشیّن کتاب را مطالعه کرد و از خجالت نتوانست سر بلند کند و گفت
تکلیفم چیست؟ و در همان زمان مشرف شد به این حال

دزد ار گلیم را بدزدد دزد است / در کعبه گلیم را بدزدد دزد است

مرحوم آقا شیخ حسنعلی در تهران خدمتشان رسید و کسب فیض کرد و بعد
طبق دستور ایشان به مشهد رفتند و مکاتبه هم داشته

کرامت عطا را [illegible]

۱ سؤال

مرحوم امام زاده زید نایب خاص امام زمان عجل الله فرجه بوده و خود من هم این مطلب
را دیده ام

۲ سؤال

بنا به تحقیق علمای مرحوم امام زاده زید مستقیماً دست ارادت به مرحوم
مجذوب علیشاه نداده بلکه دست ارادت به مرحوم مشتاق علی در ازمنه تاریخ
مرحوم مجذوب علیشاه بجا داده است و گویا [illegible] معتبر بعلیشاه مرتکب اشتباه
گردیده است

شب چهارشنبه ۲۵-۱۰-[illegible]

جلسه دوم با حضرت جناب آقای [illegible]

تقریرات حضرت درویش را تحریر کردم:

یکی از ایشان که مشغول بودم قبل از مشرف شدن به تبعیت یکی از فقها [illegible]
آن گفت که یکی از کتب ها هست که خیلی میل داشتم آن را بگیرم ولی چون تسلط بر
[illegible] از خواندنش ترسیدم شاید که تا اندازه ای تسلط دارید بتوانید آن را به دست بیاورید
تصمیم گرفتم در موقع [illegible] درباره این موضوع کار کنم
و آن کتاب اسمش طلوع حقیقت است شب هم نشسته بودم هر گاه هم بود در جا
نشسته بودم مشغول ذکر بودم در آن شب تقریباً [illegible] گذاشته و در [illegible]
روی تشک [illegible] گرفت بنده برای رفتم دستهایش را از عبا درآوردم
اول [illegible] را ادب کردم پس از آنکه [illegible] را ادب کردم ایشان فرمودند
از آنچه مرا احضار کرده اید مقصود شما چیست؟؟
بنده عرض کردم طالب دیدار بودم میخواستم شما را ببینم

د توضیح آنکه ملکها تحت تأثیر و نفوذ کلیه مشغول زیارت به قیافه‌های
مختلف در حقیقت ظلمت هوس بصورت انسان تجسم شده بود)

فرمودند چه میخواهی تا من بشما بدهم؟ عرض کردم از شما چیزی نمیخواهم خدم
کسی دیگر است که تمام موجودات را بوجود آورده آنهم مولی الموالی حضرت
امیرالمومنین ع است ایشان از این حرفم خیلی ناراحت شده کفی زیرآب
کرده و دو دست خودش سه دفعه آب بمن پاشید حقیر بدو عرض کردم حالا
نفهمیدم آرام گرفت ... خوش آمدی ... بعد از آنکه ایشان
تشریف بردند منهم بجای خودم آمدم مشغول ذکر شدم البته ذکری که
اشخاص را به حق نزدیک میکند. چه بوقت حال جذبه‌ای برای حقیر دست داد
بطول انجامید بطوریکه نفهمیدم پشت دقیقه تا آفتاب تا اینجا بود
یک وقت متوجه شدم که نماز صبح را نخوانده‌ام گرچه آن حال حضور
بقدری بالاتر از نماز محسوب میشود تا نماز آنهم با تمام

رسیدم مشغول تعقیب شدم و حال غشوه‌ای بمن دست داد و در آن
حال غشوه بی اختیار افتادم تخلیه روحم شد که دیدم موکلین که همینطور قالب
را ول کرده منهم با ایشان عرض کردم قالب کثیف است روح را
ببرید ببینید ... فرمودند ما امشب موجودیم ببریم منهم را بردند به یکجا
رسیدم دیدم مسجدالحرام را از زمینی که گذاشته یک دقت دیدم نفهمیدم
شخصی پرسش که نجوم بودند آنها آمدند در مسجدالحرام بطور استقبال هو قر
تعریف کردم که منهم قبل بودم گفتند ما موجودیم مرا بردند وارد مسجدالحرام
کردند و آنجا مشغول اعمال شدم آنها مرا همراهی کردند در هر حال
که مناسک حج قبل با نیت عمره انجام کردند و عمل حج بطریق
شرعی در عرفات بعمل آمد آنگاه که جزء اهلیت بردند
برخوردیم بیرون حضرها رادند به حقیر در منزل رسیدم

وقتیکه مرا راحت داده دعوت بمنزل دادند شدت جذبه‌ام بی‌نهایت زیاد
شد وقتی نگاه کردم دیدم عالم عالم نور است روشنائی آفتاب در نور روشنائی
ماهتاب [illegible] نگاه میکردم مشرق - مغرب - شمال و جنوب
همه جا علی ع بود لا علی غیر او همینطور به آسمان نگاه کردم فلک (لا اله الا الله)
را دیدم جز علی ع کسی را ندیدم بزمین نگاه کردم تا آنجا که [illegible] شده بود
از اطراف با رتیهای نگاه میکردم خود علی ع را میدیدم جذبه بشدت زیاد
تا که [illegible] داشتم میسوختم حرارت در سینه‌ام احساس میکردم در آن روزها
و چشم گریان که داشتم از حال رفتم وقتی بخود آمدم فکر کردم ممکن است
که در وضو بطلان حاصل شده باشد رفتم سر حوض برای تجدید وضو همه
خشک [illegible] وضو گرفتم دیدم آب بصورتم میریزم دیدم خودم تمام [illegible]
گشت شدم داخل حوض شدم تا مدتی در حوض بودم خیس
بودم وقتی بیرون آمدم دوباره حالم گرم شد

آمدم بمکان خودم قرار گرفتم قرآن را باز کردم سوره انا انزلناه آمد
همینطور که مشغول تلاوت بودم مانند حضرت باریتعالی هزار سال
با من [illegible] عمر داده و همه اسم صرف قرآن شده که از نزول قرآن
الحمد را شروع کردم هر آیه را که میخواندم شروع به تفسیر و معنی میکردم
تا مرتبه سوره [illegible] تا با داستان [illegible] شده بود جذبه شدت پیدا
کرد با داستان که رسید جذبه [illegible] وقتی سوره به پایان رسید حال
حال اختیار را [illegible] شد [illegible] از اهل بیت [illegible] این قسم پیدا
که هیچ دیگری برای یا تعریف نمیگفتم این چیزها را که دیدم قابل
تعریف برای شما نیست [illegible] از احوالات [illegible] در این بود
[illegible] اگر چیزهائی که [illegible] دیدم همه را شرح
بدهم کتاب بزرگی خواهد شد
وقتیکه از اینجا خارج شدم
حال منقلب میشود نمیتوانم خودم را کنترل کنم [illegible]
[illegible]

پریروز بعد از نماز عصر را بخود پیچیده بودم دیدم نوری ساطع شد شخصی بلند

نورانی ظاهر شد حالم منقلب شد بصورت ایشان [illegible] گشتم در هوای

سیرهای [illegible] [illegible] بزرگ میشود

۷۰ سال است [illegible] عمر حقیر کمترین اولاد فرمایش بزرگان

الحسن مقربعلیشاه

عین تقریرات درویش دنباله جلسه شب چهارشنبه ۲۵-۱۰-۴۲

اولین در منزل شخصی را دیدم در میدان [illegible] از [illegible]

بیان فرمودند [illegible] عین کلمات تقریرات درویش بوده اند

لیله ۲۵/۱۰/۴۲

یکی از سفرهای که [illegible] مشرف شدم وسلطان عشق حضرت رضا ع را زیارت کردم

در یعنی در خدمت حضرت مشغول بودم در آن حال جائی می نشستم برای

وظیفه برایم ثابت شده که این [illegible] از [illegible] خود [illegible]

که در آن نقطه بنشینم در صحن [illegible] که مشغول بودم آنجا رفقا

[illegible] گاهی اضافه [illegible] برای آنان گفتم از جمله

شخصی [illegible] بصورت [illegible] است

[illegible] نشسته [illegible] انجام میداد

[illegible] صف [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت صالح علیشاه است [illegible]

[illegible] هم [illegible] صف [illegible]

[illegible] تشریف [illegible] در خلال صحبتها که [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] اینجا تشریف آوردید [illegible] تشریف

بردید؟ حقیر در جواب تذکر دادم که اینجا تشریف [illegible]

مشرف شدم و [illegible] رفتم [illegible]

ایشان فرمودند [illegible] حضرت آقا [illegible] را

[illegible] عرض کردم [illegible]

حق چه باشد. البته ضعف‌ها و این مرض‌ها بودند که اکنون حال را

را نه این گفتارها را آن شب ایشان بیان نمودند صبح یک

شب بعد از آن شب تا صبح شنبه همان گلیم جا نشسته بودم باز بقا

گرم صحبت، افکار، و اسناد و سرم پایین بود از طرف حضرت

سلطان علیشاه ره اشاره حقیر سر را بلند کردم رو به طرف این ترجمه از

طرف امام علیه السلام توجه فرمودند که سر بلند کردم دیدم حضرت صالح علیشاه

دست سینه برابر هم ایستاده طبیعته به آن نگاه کردم دوستان

[illegible] ایشان با او همراه ببینند حقیر هم آنگونه نگاه کردم سلام کردم

تواضع کردم تعارف کردم و ایشان هم به من

نگاه نگاه کرد بعد از آنکه نگاه‌هایشان تمام شد رو را

برگرداند و رفت [illegible] از اخوان سلسله ذهبیه با کرده

دراز کشیدند [illegible] بعد ایشان [illegible] آن

آقا کی بود؟ گفتم صالح علیشاه.

این آقا رفت که دوان دوان دنبال صالح علیشاه

رفت چون ازدحام جمعیت زیاد و ایشان نزدیک سینه دست بردار

کرد و گرفت عبای صالح علیشاه را کشید و ایشان روی

را برگرداند دیده و گفت چه می‌خواهی گفت [illegible] به [illegible]

مراجعت کرد که به شما [illegible] ایشان کرد [illegible]

در گرفت و یک [illegible] المعلوم با ایشان داد و آن شخص

از مریدان خاص صالح علیشاه بود و باز گفت ترسم کسی

[illegible] که صالح علیشاه [illegible] قدر درویش را [illegible] طلبه

خود درویش صالح علیشاه را احضار طلبید و آن

شخص دیگری که آنجا [illegible] دو شب [illegible] اگر از این [illegible]

گذشت گفته بودم همان مکان دیدم شخص

ناشناسی از مقابل من [illegible] صاف آمد [illegible] حقیر

حق چه باشد. البته صفه لوفا؟ از این مرضها بودند که اکثرشان
را به این گفتارها را آشنایان با بان لوزنفس حصه بیک
شب بعد از آن شب تا صبح شبو هلال کلیه جا نشسته بودم. بارها
گرم صحبت، افکار، واستفاده و سرم پایین بود از طرف حضرت
سلطان غنی اش ره اوراشه حقیر سرایکنه کردم برفتم به این ترم از
طرف امام علیه السلام بعد هلال به سر کردم دیدم حضرت صالح علیشاه
دست سینه برابر ایستاده همینطور نگاه کردم دو سه بار
اشاره انگشتی با او همراه بنده حقیر هم نگاه نگاه کردم به سلام کردم
به تواضع کردم به صفا کردم و ایشان هم به بنده
نگاه نگاه کرد بعد از آنکه نگاههایش تمام شد رو را
برگردانید و رفت. بلی از قول آن سلسله ذهبیه با اجازه
درازش نشان داده است بعد از آن شنیدم که آن
آقا کی بوده؟ گفتم صالح علیشاه.

این آقا رفت گردو دوان دوان دنبال صالح علیشاه
رفت چون ازدحام جمعیت زیاد داشت ایشان نرسید دست بدار
گرد و گرد شیعه بای صالح علیشاه را گرفته بود ایشان روی
بلند برگردانید دیده دلیست چه چیزی که دارد میخواستم به سمت
برای صحبت کردن او بیاین شنود و مطلب بدر ایشان کردو و حتی او را
در گرفت و کسب رضای الحمدلله پایشان داد و آن شخص
از مریدان قاضی صالح علیشاه بود و با وگفت تو سینگفی
سوخ است که صالح علیشاه قدرتی دارد این درویش را بی طلبه
خود درویش صالح علیشاه را الحضر طلبه و آن
شخص دیگری به اسم ... دو شب بعد هر از این سفر
گذشت گفته نشسته بودم هلال سلطان دیدم شخص
ناشناسی از مقابل سینه صاف آمد به پهلوی جعفر

دیدم صفا کردیش. دو سال بود و حتی ایشان هم گذشت

در قضا در این شخص نگاه کردم دیدم ایشان گیوتر جلد هم هست

آقا نشستند تشریف فرما شدند که فقیر سابق در خدمت

حضرت آقا در بنده گفت [illegible] صحبت حضرت آقا شرف

بودم [illegible] عرض کردم به جهت اینکه در درجه تقلید

نگویند تنبل زود [illegible] سایه خودش [illegible] پیش نشسته بودم

خود ایشان اثر تصوف نه داشتند [illegible] تحریر حمله

شد و اجازه خواست که در نماز حضرت آقا بر

چون دوازده سال [illegible] گفتم که چون [illegible] شد خوش

آمدند. ایشان را خود حضرت صالح علیشاه

دستگاه بود. نام حسن ملقب به مظهر علیشاه

نامه ۱۲۱ دوست دانشمند جناب آقای سرهنگ [illegible] که در تحقیقه رقیمه کریمه در نهایت از فرط لطف

در جهت دعاگو از کمال علاقه و محبت بود زیارت شد و به شکرگزاری و دعاگوئی افزود دعاگو

[illegible] حضرت [illegible] بزرگوار [illegible] استعداد و استحقاق شامل

این روسیاه شرمنده [illegible] جز از سپاسگزاری و تشکر بوده‌ام ولی در عین حال غلام

درست [illegible] نیافته از عتاب و خطاب معاف است ولی پس از آن‌ها [illegible] اگر گاهی

خطا و خلافی از او صادر گردد مورد عذاب و عتاب خواهد شد این بنده ضعیف با هجوم

جنود شیطان [illegible] چه قدرت دارد [illegible] مجادله نماید جز آنکه لطف خداوند

شامل حال این ضعیف را نگاهداری فرماید مع ذلک بیش از پیش محتاج دعای [illegible]

برادران [illegible] آنانکه [illegible] منظور عنایت و لطف [illegible] سلوک [illegible] دارم

اللهم [illegible] من [illegible] و [illegible] بحق اولیائک المقربین و عبادک

الصالحین [illegible] عرض [illegible] [illegible]

[illegible] نام بزرگان نوشته شود [illegible] از ذکر [illegible] دادی [illegible]

ولی [illegible] شرح مختصر در ابتدای کتاب [illegible] علم

و عرفان مرقوم فرموده اند ممکن است بدان قسمت مراجعه فرمایند عکس [illegible]

جدید [illegible] عکس [illegible] موجود نبود عکسی از پنج شش سال قبل موجود بود که

تقدیم گردید در خصوص نظر [illegible] مخصوص شرح مختصر [illegible] عرض که

[illegible] اشتغال [illegible] بخط یکی از برادران نوشته شد و تقدیم گردید

[illegible] آن دوست ارجمند را از خداوند متعال درخواست دارد زیاده

والسلام علیکم خاکپای فقراء هبة الله جذبی ۳۰ / ۳ / ۴۳

اشخاصیکه تصوّر میکنند تصوّف و عرفان طریقه و مذهب خاصّی است و در
ردیف سایر فرق اسلامی است بکلّی در اشتباهند و نیز کسانیکه خیال میکنند
تصوّف و درویشی عبارت است از خانقاه و بوق و منتشاء و کشکول و
تبرزین و پرسه زدن و دریوزه گی و بعنوان توکّل دروغ است از کار و
بار کشیدن و سربار جامعه شدن و گیسوان بلند و بلباس مخصوص در آمدن
و تسبیح هزار دانه بگردن آویختن و چنتر بکتف گذاشتن و بآداب
مذهبی و قوانین اجتماع بیقید بودن و چرس و بنگ و سایر مخدّرات
استعمال کردن و گفتن مولا سخن است و منهیات را مرتکب
شدن و امثال اینها که غالباً برخلاف شریعت مطهّره است
راه اشتباه * را پیموده اند و تمام اینها زواید تصوّف و درویشی
و روح عرفان و تصوّف از این زواید بیزار است یا عقیده آنانیکه
میگویند تصوّف از سرچشمه افکار فلسفه یونانی ظاهر شده یا از اختلاط
افکار آریائی با مذهب تشکیل شده یا از هندو مذهب بودائی اقتباس
شده یا از مسیحیت و رهبانیت اخذ شده همه، این عقاید خطا و از صواب
دور است یا کسانیکه میگویند متصوّفه را دارای عقیده حلول یا
اتحاد یا تشبیه و تجسّم یا وحدت وجود باطله است از حقیقت عرفان
و تصوّف بکلّی بی اطلاعند تصوّف باطن شریعت و در حقیقت عین شریعت

است که با عمال ظاهره و احکام فرعیّه جان و روح می دهد یعنی
تا اعمال ظاهره ارتباط بقلب نیافته جسد بیست بروح و صورتی است
بدون معنی و فاقد اثر روحی و جزاء آخروی است بلکه باید با ارتباط
باطن و قلب باعمال ظاهره روح بخشید و مؤثّر و مورد قبول حق
قرار داد که فرمودند: لا صلوة الا بحضور القلب. تصوّف یعنی تصفیه و
تجلیّه قلب و تزکیه و تحلیه روح و ارتباط قلب با حق و خلاصه خداجوئی
است و این امر فطری بشر و ناشی از منبع مخصوصی نیست از روزی
که بشر حس کرده است که ماوراء این عالم قوّه قاهره قادره ایست
که صانع این عالم و ایجاد کننده تمام موجودات است و تمام ذرات
موجودات مسخّر اراده او است در صدد برآمده که ارتباط قلبی
و روحی با آن صانع بیابد و در تمام مذاهب حقّه اشخاصی بوده اند
که در این راه سلوک کرده و ارتباط یافته اند و منحصر بمذهب . . .
اسلام نیست و در هر مذهبی بنامی ذکر میشده و در اسلام بنام
تصوّف نامیده شده علاوه بر این روح بر حسب تلوین بدون . . . .
استشعار سایر در این راه و مایل و سرگشته رسیدن بمبداء

و موطن اصلی خود است که قل الروح من امر ربی بدلیل آنکه هر
مطلوبی را که بشر غایت سعی خود قرار میدهد چون بمقصود نائل شود
می بیند روح دست از طلب نکشیده و در جستجوی مطلوب
دیگریست و همچنین هر مطلوبی دست میاید باز روح را
آرام نمی بیند و این تلاش روح برای آنست که میخواهد بمبدأ
اولیه خود برسد و این میل و علاقه هر چیز بمبدأ خود در همه
اشیاء مشاهده میگردد مثلاً آب که مبدأ آن دریاست با
نهایت سرعت میخواهد خود را بدریا رساند یا اجسام ثقلیه که
از خاک بوجود آمده و میخواهد خود را بخاک رساند و سقوط
اشیاء از همین لحاظ است یا کربن که از هوا در اشجار
ذخیره شده در موقع سوختن بطرف بالا که مرکز اکسیژن و کربن
است صعود مینماید و همچنین یک معنی رجعت همین امر فطریست
پس روح هم که از عالم امر است عاشق و شیفته اصل خودش باشد
و راحت نخواهد شد و دست از طلب نخواهد کشید مگر رسیدن
باین مطلوب که: لا راحة للمؤمن دون لقاء الله و روح انسانی فطرتا
و تکوینا سایر الی الله است که یا ایها الانسان انک کادح الی ربک
کدحا فملاقیه و در جنبه تکلیفی هم همانطوریکه در جریان آب باید
مجرای مستقیمی باشد تا آب در آن مجری زودتر سیر خود را

انجام دهد در سیر تکلیفی روح هم انبیاء و خلفاء آنها مأمور شده اند که راه
راست و طریق مستقیم وصول بحق را بخلق تعلیم دهند که آن دیانت
حقه است و نیز همان قسم که در جریان آب ممکن است بمانعی
برخورد کند و سیر خود را تغییر دهد و به بیراهه بیفتد و راه خود
را از مقصد دور کند و آبیار باید مواظب جریان آب بوده
و هرگاه بمانعی رسید آن را مرتفع نماید که همین قسم در مقام تکلیف
بشر باید خود را تسلیم کامل انبیاء و خلفاء ایشان نماید و تحت
راهنمائیهای آنان این سیر و سلوک را انجام دهد که اگر تسلیم
نشود یا از اطاعت و فرمانبرداری سرپیچی کند از راه دور
شده و گرفتار خطرات و درندگان گردد که حضرت صادق
علیه السلام فرماید یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا و
انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض فاطلب لنفسک
دلیلا و نیز فرموده اند من لم یکن له شیخ رشید تمکن الشیطان فی عنقه
و این راهنما باید حی و ظاهر باشند البته تمام فیوضات الهیه بوسیله
حضرت امام عصر عجل الله فرجه افاضه میشود و تمام عالم وجود
بوجود ذیجود آن حضرت موجود است و اگر نازی کند
از هم فرو ریزند قالبها ولی بحسب ظاهر هم باید از طرف آنحضرت
راهنما و هادی وجود داشته باشد که عمل راهنمائی ظاهر
را

وقت رجوع نمود و اخذ تکلیف نمود که آن عالم مضبوطاً اجازه
او با امام برسد در اعمال قلبیه هم باید تحت اطاعت مربی و
راهنمائی قرار گرفت که بدون واسطه یا بواسطه مجاز از
طرف امام باشد پس در حقیقت تصوف و عرفان عبارت
از سیر و سلوک انسان است بوسیلهٔ راهنمای مجاز
بطرف حق و مستلزم هیچیک از زواید بالانیت و هرچه
بآنان نسبت داده شود که برخلاف ظاهر شریعت
مطهره باشد کذب و افتراء است و شریعت پایه
و اساس سلوک است و تا این پایه مستقر نباشد هر
بنائی گذاشته شود بی نتیجه است چنانچه دورهٔ ابتدائی
در تحصیلات پایه و اساس تحصیلاتست و تحصیلات
متوسطه و سپس عالیه بر پایهٔ ابتدائی استوار است
و از مراحل مادون مستغنی نیست همچنین طریقت و حقیقت
روی اساس شریعت استقرار دارد و برای سیر و سلوک
لازم و ملزوم یکدیگراند که در جلد ۶۷ بحار الانوار مذکور است
قال ابو عبدالله علیه السلام یا هیثم التمیمی ان قوما امنوا بالظاهر
و کفروا بالباطن فلم ینفعهم شیئاً و جاء قوم من بعدهم فامنوا
بالباطن و کفروا بالظاهر فلم ینفعهم ذلک شیئاً و لا ایمان

عهده دار باشد که فرمودند: من اصبح و لم یکن له امام ظاهر
یعرف اصبح ضالاً تائهاً وان مات علیه مات میتة کفر و نفاق باید در
تحت راهنمائی این مربی طریق سلوک را طی نمود قطع این
بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر تنهائی و نیز
من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
و این راهنما باید یا پیغمبر یا خلیفه پیغمبر باشد و هر کسی نتواند ادعای
این مقام را نماید ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود
هستی بخش و این راهنما و هادی که خلیفهٔ حق است بمنطوق
انی جاعل فی الارض خلیفه از ابتدای خلقت آدم الی خاتم و از آنحضرت الی
زمان غیبت کبری بوسیله پیغمبران و خلفاء ایشان و ائمه
اطهار (ع) یا مجازین آنها جاری و ساری بوده در دورهٔ غیبت
چون خلاف فضل الهی است (مقصود از امام ظاهر
راهنمای مجاز از امام عصر عجل الله فرجه میباشد) که بندگان
را بدون راهنمائی ظاهر گذارد و بدون آن امر دین و سلوک
حق مطلق مختل میماند از ناحیه مقدسه حضرت امام عصر عجل الله
فرجه اجازهٔ راهنمائی برای جنید رحمة الله علیه صادر گردید و از
آنجناب تاکنون مرتب مأذونین بوده اند که راهنمائی خلق
را عهده دار بوده اند و همانطور که در اعمال فرعیه باید بعالم

بظاهر الا بالباطن و لا باطن الا بالظاهر. وکسانیکه ادعای طریقت
میکنند و بتکالیف شرعیه بی اعتناء می باشند از عالم تصوف بی بهره
و فرقیکه از متصوفه منطوق آیه شریفه و اعبد ربک حتی یاتیک
الیقین و عبارت اذا ظهرت الحقیقة بطلت الشریعة را اظهار
و از مقصود آیه مبارکه و عبارت مذکوره بی اطلاعند گرفتار
دام نفس و کید شیطانند نعوذ بالله من کید الشیطان و شرور
انفسنا و برای اینکه صفات صوفی حقیقی که مؤمن واقعی است
ذکر شود عین آن صفات که در آخر نامه مبارکه پند صالح
مذکور است نوشته میشود.

مؤمن خداخواه و خداجو است نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع
دارد پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد دوستیش بی آلایش و
کردارش بی غش باشد بخود پرداخته بدیگران نپردازد و از
خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند نگاهش بعبرت
بهره اش عبرت خاموشی او حکمت گفتارش حقیقت است دانائی
با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانائی و شجاعت با نرمی و
مهربانی دارد و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر
خود ترسان باشد پایان[1] مهیای مرگ باشد و ساز و برگ آنرا
فراهم سازد سرمایه عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید
و سفارش به نیکی نماید حیایش بر شهوت چیره باشد و گذشتش

(۱) کار را سنجیده و در سختیها پافشاری کند و در همه حال و هر کار یاری از صبر و صلاة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد

و قناعت بر آز جامه مانند مردم پوشد در میان آنها زندگی کند و دل بآنها نه بندد
بر خشم و دوستی بر کینه شتاب نکند و کار امروز بفردا نیندازد و در دنیا
میانه روی کند و از معصیت خود را آگاه دارد زیانش بکسی نرسد به بدکنندگان
بر خورد نیکی کند و با آنکس که از او بگسلد به پیوندد و محروم کننده را
ببخشد سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند روی
نیاز جز به بی نیاز نبرد و نیاز نیازمندان بر آورد و انصاف دهد[1]
خود را از لغزش نگهدارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش
دیگران درگذرد دشمن ستمگران و یار ستمدیدگان باشد از سردی
مردم دلگیر نگردد بجستجوی عیوب نکوشد و عذر پذیرد و عیب جوئی نکند
از چاپلوسی مردم شاد نگردد از بدگوئی اندوه بخود راه ندهد با مؤمنین
یکدل باشد و در شادی آنها شاد و در گرفتاری[2] آنها اندوهناک گردد اگر
تواند بهمراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد و اگر نتواند از
خدا درخواست چاره نماید برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد
و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان
دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد بروی آوردن دنیا
خشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود همت بلند دارد
بعادات بد خو نکند لغزش را تکرار نکند تا نپرسند نگوید و چون
گوید کم و سنجیده گوید کردارش گواه گفتارش باشد از تدبیر زندگانی
فروگذار نکند از فریب و دوروئی و دروغ برکنار باشد و خود را
بزرگ نشمارد و دیگران را پست نبیند کسی را سرزنش نکند و با مردم

(۱) انصاف بخواهد و انصاف دهد ۲ - گرفتاری

ستیز دو بازنان کم نشیند ولی با آنها مهربان باشد و دلشان
خوش دارد دل همایه را بدست آرد صدا را بلند نکند سخن چینی
نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد در حکم از درستی نگذرد ستم روا
ندارد در خنده پردهٔ حیا ندرد در کارها شتاب نکند نام مردم
را بدی نبرد حفظ الغیب همه نماید دشنام ندهد دوست دانا گزیند
و از یار بد بپرهیزد یاور ستمدگان و یار آوارگان و ناتوانان
باشد با درویشان نشیند و خشنودی مردم را بر خشنودی
خدا نگزیند و بمال و جان و انام در همراهی کوتاهی نکند اگر
کم خوانند بپذیرد بر دوستان بدیدار سلام کند در کار مشورت
~~[illegible]~~ ننماید خیانت نکند رشوت نگیرد گرچه حق الزحمه و حق العماله
ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن
خود و کرداران نا امیدی آورد ولی کرم خدای پایان
و فضلش فراوان است نباید دست از طلب داشت
و آنچه بتمام نتوان دریافت همه اش را نتوان گذاشت
گرچه وصالش نه بکوشش دهند در طلبش آنچه توانی بکوش
باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار
را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تیره روزگار دیده
با نیاز از درگاه بی نیاز پوزش خواست

بنده همان به که ز تقصیر خویش | عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش | کس نتواند که بجا آورد

امید که بهمهٔ دوستان حال بندگی و نیاز مندی ببخشد و آنچه پسندیدگی
است موفق دارد

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۳۸۴/۱۲/۱۵

حضرت [illegible] علیک [illegible]
[illegible]
الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی [illegible]
[illegible] شب جمعه [illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الفقر فخری [illegible]
فالاحتیاج العبد الی الله لا الی الخلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

به ۱۲۱ عرض میشود نامه شما زیارت شد از مژده سلامتی شما دلشاد گردیدم فقیر نیز با
دعاگو است شرح حال الحقیر را خواسته بودید زندگانی بنده قابل مذاکره نیست
لکن مختصراً بعرض میرسانم نام فقیر سید محمد شریعت فرزند مرحوم آقا سید حبیب الله
شریعت فرزند مرحوم آقا سید محسن شریعت آقا سید محسن جد حقیر معروف
بزهد و تقوی در شهر قم بوده است و از خدام آستانه مقدسه (فاطمه معصومه ع)
بوده و خود بنده هم افتخار خدمت را با استادی قرائت قرآن در حرم مطهر دارم و از سادات
رضوی و از نسل موسی مبرقع فرزند حضرت امام محمد تقی علیه الصلوة والسلام است و پدر
مرحوم آقا سید حبیب الله شریعت علاوه آنکه در علوم اسلامی و هیئت و حساب
متبحر بود نیز بجای پدر از خدام آستانه مقدسه بوده و پدرم معروف بتصوف
و عرفان بود لکن در حالی مشرف نبود فقط مرحوم آقای نور علیشاه طاب الله ثراه
فرموده بودند شریعت هم از ما است تولد بنده در هفتم رمضان سال یکهزار و سیصد و چهارده
قمری در شهر قم بوده است گرچه ورقه سجل احوال بنده پنج سال اضافه است
در سن طفولیت مشغول تحصیل بوده و بکلی از دروغ و ظلم با امثال و اقران متمایز
(مراد نویسنده متمیز است) بودم و با اطفال بازی نمیکردم که اسباب زحمت دیگری
میشد نمیکردم و بچه‌ها را بعدالت و محبت دستور میدادم و چون والد حقیر را ایلی از
ملاها تکفیر کرده بود بعض مردم من را هم خوب نمیدانستند لکن غالب مردم خوش
بین بودند و شهادت بنده را می‌پذیرفتند بنده در اوائل تکلیف خیلی مقدس
و متعبد بودم که همه روزه دعای صباح حضرت امیر را میخواندم و دعای کمیل را در
هر شب جمعه میخواندم و سایر ادعیه را مواظب بودم و در درس هم بمرتبه استادی

بلوغ فرا گرفتم گرچه غالب دروس را خدمت والد خود تحصیل کردم و در سن پانزده و شانزده
سالگی با یکی از آقایان که مرد فاضلی بود مسمی به آقا شیخ حبیب الله ریاضی معاشر شدم
و از صحبت و کلمات ایشان بهره‌مند شدم تا ایشان عنوان فقر را به بنده معرفی کردند پس
از شنیدن عریضه در حضور حضرت آقای نور علیشاه سلام الله علیه عرض کرده و جواب گرفتم ایشان
اجازه تطهران بحضرت آقای حاجی شیخ عبدالله رحمتعلی شاه فرموده بودند در روز عید نوروز سال
یکهزار و سیصد و سی و سه قمری از قم توسط گاری حرکت کرده روز دیگر دم غروب بطهران رسیده
مرحوم کاکا شریف عطار در جنب مسجد مرحوم سراج الملک دکان تنباکو فروشی داشت
کسی را همراه بنده نموده بخدمت مرحوم آقای حاجی شیخ عبدالله رسانید بنده اظهار طلب
کردم وعده دادند در اسباب تهیه کن و در مجلس دیگر در خونه حاضر شو در خانه مرحوم حاجی
میرزا ابراهیم ملکی رفتم فرمودند پیر دلیل بنا میرود مجدداً فردا با این صورت صبح روز پنجشنبه بدلالت
مرحوم حاجی محمد علی اصفهانی در خدمت ایشان مشرف بفقر شده و پس از چند روز تجدید توبه
کردم و بعد از رحلت حضرت نور علیشاه توسط حاجی شیخ عباسعلی تجدید بیعت کردم
و در سنه یکهزار و سیصد و چهل و پنج قمری مسافرت بمشهد مقدس کرده و پس از آستان
بوسی آن حضرت به بیدخت بحضور شریف حضرت آقای صالحعلیشاه روحی الفداه مشرف شدم
و پس از چند سال بعتبات عالیات بزیارت ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار
با اجازه حضرت آقا مشرف شدم و در امسال برحسب اشاره حضرتش و حضرت آقای
تابنده روحی الفداه بمشهد مشرف شده و بعداً به بیدخت بحضور مبارک رسیده در شب پنجشنبه
المصادف با شب عید قربان بود دستخط مبارک را که راجع به خدمتگذاری آقایان اخوان
الرفقا محول بودند ملقب به محمدعلی در مزار کثیر الانوار حضرت سلطانعلیشاه شهید مفتخر شدم امیدوار
که مارا بخودمان وا نگذارند و توفیق خدمت مرحمت کنند بتاریخ ۲ شنبه ۲۵ صفر ۱۳۸۴
مطابق ۱۵ تیرماه ۱۳۴۳ محمد الرضوی شریعت

اسم محمد حسن شهرت آسمانی فرزند مرحوم شیخ حاجی نصرالله اهل شیراز لقب طریقت قدرتعلیشاه
قبلاً در خدمت حاجی بهار علیشاه در کربلا مشرف شدم بعد با تاریخ فقر از شیراز آمدم [illegible]
حاجی بهار علیشاه که یکی از خلفاء معصومعلیشاه بودند در شیراز منصورعلیشاه [illegible]
خود حضرت [illegible] بود تجدید بیعت کردم و از آنجا در سلسله شیخ شدم و لقب طریقتم [illegible]
سلسله [illegible] بودم دائماً طالب شهرهای ایران سیاحت و سیر آفاق و انفس کردم و [illegible]
سال است که یکی از مجردات معجزه صفی علیشاه هم در [illegible] شدم معصومعلیشاه [illegible]
از مریدان حضرت رضاعلیشاه دکنی بودند معصومعلیشاه قطب سلسله نعمت اللهی بود [illegible]
سلسله معصومعلیشاهی (مراد دکنی [illegible] است) [illegible] ایران اوضاع نامرتب [illegible]
ضمن دستگیری مریدان با دربار [illegible] [illegible] خود حضرت معصومعلیشاه [illegible]
عرض کرد حضرت رضاعلیشاه معصومعلیشاه را فرستاد و در [illegible] نورعلیشاه [illegible]
[illegible] [illegible] زیادی بوی [illegible] بسبب نابودی معصومعلیشاه نورعلیشاه
بودند [illegible] علیشاه [illegible] [illegible] [illegible] را در [illegible] [illegible]
[illegible] علیشاه [illegible] در زمان شاه نعمت الدولی معصومعلیشاه [illegible]
نعمت الدولی [illegible] سید علی محمد [illegible] خانه داشتند [illegible] علیشاه [illegible]
است از تقصیرش [illegible] ایران [illegible] طریقت باقی ماند [illegible]
[illegible] سلسله کمیل بن زیاد بحضرت علی [illegible] شعری هم میگویم [illegible]
نوشته ام در بعنوان نمونه دو بیت از آن نوشته میشود:
در ستایش دانای غیب [illegible] شایسته و سزاوار است بعد از حمد خداوند [illegible]
نظیر بر مرآت منیر اهل بینش [illegible] خدای

میخواست خود در ابخلقت عالم و آدم بنا نهاد دل نور پیغمبر اخاتم انبیاء از گزید
دارای دو داماد [illegible] دختر و یک پسر میباشم و بعنوان نمونه یک غزل نوشته میشود

ما فقیران همه دم سلطنت دین داریم
آفتاب رخش اندر دل مسکین داریم

خاکساران [illegible] حقیقت مائیم
بر [illegible] گل و لاله و نسرین داریم

نیست در خاطر ما [illegible] از کم و بیش
از ازل تا با بد حالت تمکین داریم

این جهان جام جهان بین [illegible] ما
ما بکف جام جهان بین
هم جهان بین داریم

بر در زاهد خردادی [illegible] آرام طلب
هادی راه هدایت لب شیرین داریم

ترک هستی کن و
بکدم بخرابات خرام
چشم بگشا و ببین دیده حق بین داریم

بخدا دست [illegible] بر تن ویرانه ما
ای [illegible] گنج [illegible] بالین داریم

اختران حرکت بمره ما سیر کنند
سالک راه نشین زهره و پروین داریم

ای قدرم دست بدل
خلقت ما از ازل بهر سخندانی نیست
داد و آئین داریم نقل از دیوان شد

تقریرات جناب آسمانی در لیله جمعه ۱۳۴۲/۴/۲۶ در اطاق مسکونی ایشان در خانقاه
صفی در ماه [illegible] صفحه دوم با خط خود امضاء فرمودند

هوالحق هوالعلی

۸۳ چون برادر ارجمندم حضرت آقای یاعلی مدد سرهنگ مدرسی دامت افاضاته
الشریف امر فرموده اند که از بزرگان و مشایخ گرامی که در تهران و سایر ولایات دیده ام و از افعال
قدسی این گونه اشخاص گرامی عرض نمایم نظر بارادات قلبی که بخود ایشان بخصوص بذوق عرفانی
که مولای متقیان بایشان عنایت فرموده اند دارم و میتوانم عرض کنم در مقام عشق و سال حقیقت
بینی که حق براین شخص مرحمت کرده اند یگانه دوران خود هستند و توفیق ایشان را در راه جمع آوری
احوالات مشایخ موفق بودنشان را از مولای درویشان خواستگارم اما بعد از
این جمله زبان دراز که حق این بی زبان نبود بعرض میرسانم آنچه از احوالات مشایخ
سلسله نعمت اللهی صفی علی شاهی از نزدیکترین کسی که با حضرت صفی علیشاه بوده یعنی
عیال ایشان بانو شادمنه که آقای میرزا صالح آقا شادمنه و میرزا رضا خان شادمنه که نبیره
های حضرت صفی علیشاه بوده اند یعنی پسرهای همان بانو که عرض شد روزی نمره رفتم خدمت ایشان
چون بچه بودم الی ۱۲ ساله فتی بودم و مرده و زنجیرها برای انجام کارهای ایشان فقیر افتخار داشتم
که خدمت گذار ایشان باشم که یکی از آن روزها بنده ایشان را قسم دادم که خاطرات [illegible]
چه شد که بعد از حضرت صفی آقای حاج سید محمود خان حیرت علیشاه از خانقاه به ماهان تشریف
بردند ایشان اول فرمودند بچه جان میخواهی چه بکنی [illegible] فقیر باز قسم دادم خاطر را فرمودند
من میگویم اما مواظب باش تو راضی نباشد اگر بحرفی من یک نقطه اضافه کنی یا کم کنی عرض کردم بچشم و این
عرضم عین فرمایش ایشان است فرمودند که روز بخرقه خالی کردن حضرت صفی بود
که مشایخ و بزرگان را خواستند در خانه که پشت سر مقبره قرار دارد که حیاط حقیقی
میبود و البته تشریف آوردند حضرت [illegible] گردند [illegible] که لحظت کرد فرمودند
یعنی باهم اتحاد و اتفاق داشته باشید و نفاق و دوگانگی را کنار بگذارید که [illegible]

مخالفین شما متحد میشوند و شما را [illegible] پایمال خواهند کرد و فرمایشات دیگر هم فرمودند
و بعد الظهر فرمودند که آقای حیرت علیشاه در خانقاه تشریف دارند برای هدایت خلق
و آقای ظهیر الدوله هم با ایشان موافقت بفرمایند و پشت ایشان را نگاه بدارند و [illegible] یاری
خواهد فرمود و آقایان را مرخص فرمودند وقت برخواستند [illegible] فرمودند به
که آقای حیرت علیشاه لااقل یک سال را در این خانقاه خواهند ماند (لکن گمان نکنم) که از
و بعد از خرقه خالی کردن یک روز که گذشت آقای دبیر الملک جعبه مخملی را آوردند و
در بست آن را باز کردند کاغذی بود که در پای او [illegible] است و از آن به بعد
بنای مخالفت با سید را گذارده و [illegible] میرزا ذاتی که ذاتی آقای [illegible]
حضرت صفی بوده اند کار را بجائی رسانیدند که عقرب میگرفتند و در اطاق سید میانداختند
و گاهی میرزا ذاتی به سید میگوید سید از خانقاه برو [illegible] بگیرم مثل سگ بکشم از
خانقاه بیرون [illegible] چون دیدند وضع چنین است شب جمعه ای بود ذکر داشتند سید
بین ذکر سه مرتبه بلند میشود و میگوید یا پیر شاکری ببینید که چه بر و زمین میاورند [illegible] قسم
به پیر زمان من [illegible] مرخص فرمایید و در مرتبه سوم فرمود دیگر از ذکر فقیر [illegible] از پیرم گرفتم
و [illegible] صبح [illegible] فردای قیامت شما باید ببین من و پیرم شهادت بدهید
و رفتند ماهان [illegible] ارشاد نامه که حضرت صفی برای حیرت علیشاه مرقوم فرموده اند
که بخط مرحوم مولوی نزد این فقیر موجود است [illegible] از ارشاد نامه ببردم
بجهاتی که ذکر آن را لازم نمیدانم از نوشتن آن خودداری مینمایم و معذرت میخواهم
و در حقیقت آن فرمان شاهنشاهی است اگر کسی آن را بخواند میبینی ارشاد [illegible] آن
وقت میدانند برویم در سر مقبره خود حضرت آقای حاج سید محمود خان حیرت علیشاه

حضرت علیشاه کیست و بچه وسیله خدمت حضرت قطب الاقطاب آقای صفی علیشاه رسید
در سال یکهزار و دویست ۸۹ قمری چهار نفر از شیراز به تهران آمده بودند که یکی آقای حاج معدل شیرازی
و دیگری آقای میرزا آقاخان صورتگر و دیگری آقای میرزا محمدخان و آقا میرزا عبدالکریم خان
در تهران اسم و آوازه حضرت صفی را شنیده بودند که نفر آنها غیر از حاج معدل برای زیارت حضرت
صفی آمده بودند رسیدند بحضرت صفی همان و مجذوب شدند همان جا در خانقاه ماندند تا آن که
بمقام رسیدند آقای شجاع سید محمدخان نایینی است و فامیل ایشان تمام مجتهد میباشند
ایشان بقدری گرم بوده اند که حضرت صفی بارها فرموده بودند حضرت علیشاه [illegible]
قدرت آن را داده که شیر را با لفظ زنجیر کنی بارک الله در سال یکهزار و سیصد و یازده قمری
بمقام شیخی نائل میگردند و در سال یکهزار و سیصد و [illegible] وفات قمری خرقه خالی میکنند در ماهان
مقابل خانقاه خودشان مقبره دارند رحمت الله

آقای میرزا عبدالکریم خان کیست ایشان اهل شیراز میباشند اسم طریقتشان معروف علی
است و دارای دیوانی بنام دیوان منصوری است که شرح احوال را بقلم خود نوشته اند
ولی آنچه فقیر از بزرگان راجع با ایشان شنیده ام این است که [illegible] عرض کردم
ایشان با حاج معدل از شیراز به تهران آمدند و چون خدمت حضرت صفی علیشاه رسیدند
دیگر از خانقاه بیرون نرفتند تا آنکه از طرف ایشان مفتخر بمقام ارشاد شدند و خود
حضرت صفی امر فرمودند [illegible] خودشان را آوردند بر سر ایشان گذاشتند [illegible]
ایشان را دفن فرمودند شاگردهای شوریت شیراز با ایشان مرحمت کردند فرمودند دولت
سرا همراه شما باشد ایشان پس از اجازه مرخص شدند و فعلاً در خانقاه خود که شیراز است
مدفون شده اند برای یادگار یک قطعه عکس ایشان را پیوست این مختصر شرح حالشان مینمایم

نمازی کیست اسم مبارک ایشان محمد ابراهیم نام خانوادگی نمازی از طرف عارف بالله
و واصل درگاه الهی آگاه حضرت صفی علیشاه ارواحنا فداه ملقب به نیاز علیشاه
میباشند از اوایل زندگانی یعنی به سن بچه ده سالگی به هندوستان و شانگهای رفته و
مشغول به تجارت شده اند بطوری که خود حضرتش فرموده اند روزی در تجارتخانه خود نشسته
یکی از دوستان وارد شده و کتابی در دست داشته اند فرموده اند سوال کردم که این
چه کتابی است گفت زبدة الاسرار گفتم ببینم دادند مقداری مطالعه کردم گفتم ممکن
میشود چند شبی این کتاب را به من بدهید گفت بلی من کتاب را بردم منزل و شروع
بخواندن کردم و آن شخص دیگر آن کتاب را از من مطالبه نکرد بعد از دو سال
کتاب من را مجذوب کرد از صاحب کتاب پرسیدم که گوینده این کتاب زنده است
گفت بلی و در ایران تهران تشریف دارند من آن وقت به سن ۳۵ سال بودم
تجارتخانه را گذاردم و آمدم برای ایران دیدن ایشان با نشانی که آن شخص بمن داده بود
خانقاه را پیدا کردم و خدمت پیر روشن ضمیر حضرت صفی علیشاه رسیدم هم آن سال
۲ سال بعد از سال مجاهده بر در و بعد خدمت ایشان مشرف بفقر شدم و در خانقاه ماندم
برادرهایم وقتی خبر شنیدند که من خدمت حضرت صفی هستم عریضه ها عرض کردند
که به هند بروم من با گریه و زاری خواهش میکردم که اجازه مرخصی به من ندهند
با این یک بار آقا فرمودند که من بشما امر میکنم که برای خدمت برادرانت برو و یک چندی
باش بعد اگر حالتی باز پیش آمد بیا فقرا اطاعت کردم رفتم ولی با آنکه شب و روز مشغول ذکر
و فکر بودم اغلب اوقات حضرت را زیارت میکردم باز دلم طاقت نیاورد به تهران
آمدم باید لطف عذرها را خواهی امر فرمودند به هند برو اطاعت کردم یک ماه بیشتر نتوانستم

مراجعت کردم و در خانقاه مشغول ریاضت شدم پس از ۲ سال حضرت اجازه ارشادی به من
مرحمت کردند و مأمور هندوستانم فرمودند باز به هندوستان مراجعت کردم خانقاهی در
شانگهای بنا کردم و یک خانقاه هم در حیدرآباد دکن بنا نمودم و باز پس از ۳ سال خدمت پیر رسیدم
فرمودند من اجازه ارشاد هند را به شما دادم که دیگر حرکت از آنجا نکنید شما که باز آمدید باز به
عرض کردم قربانت گردم من بی ملاحظه جمال شما آرام ندارم و خود شما هم میدانید حضرت لب خندی
زدند و صورت من را بوسیدند باز فرمودند فرزندم من دلم میخواهد شما به هندوستان باشید
من به هند رفتم تا آنکه حضرت خرقه خالی کردند به تهران آمدم چون آقای حیرت علیشاه
به ماهان تشریف برده بودند بنده هم به ماهان رفتم و خانقاهی در آنجا برای ایشان بنا کردم
دیدم آنجا تا چند سال بعد از خرقه خالی کردن حیرت علیشاه بعد به شیراز رفتم مدتی ماندم
بعد به تهران آمدم مشرف به ارض اقدس رضوی شدم باز به تهران آمدم در سال یکهزار و سیصد و بیست
شمسی از تهران به ماهان تشریف بردند و در سال یکهزار و سیصد و بیست بود خرقه خالی فرمودند و
در مقابل خانقاهی که برای آقای حیرت علیشاه ساخته اند مقبره ای هم برای ایشان
بنا کرده بودند خود ایشان هم در همان مقبره مدفون گردیدند رحمت الله علیه در سن ۱۲۸ سالگی
و از جهت یادگاری یک قطعه عکس مبارک ایشان را هم پیوست شرح حالشان [illegible] میدارد

یا حق

اخوی گرامی یار ایمانی جناب آقای سرهنگ [illegible] هنگ که در حسن اخلاق و فهم و کمال یگانه
آفاق و در حسن اطلاع بی نظیر در آن مقام [illegible] که وجود شریف این چنینی داشتن [illegible]
را از بلیات محفوظ فرماید از این بنده نادار و بی علم و سواد که [illegible] خط انشاء و دلیل
صدق عرایض من است خواسته اند که شرح حال خود را بنویسم فقیر را جز آنچه عرض کردم
دیگر چیزی بخاطر نمیرسد که قابل نوشتن باشد ولی نظر به اینکه امر ایشان اطاعت شده باشد

با کمال نادانی و نهایت ناتوانی بعرض میرساند اسم فقیر احمد نام خانوادگی من صفائی تهرانی
اسم طریقتم باقی [illegible] نظر به [illegible] اسم پدرم علی ابن جعفر فقیر در سن ۱۲ سالگی چون مرحوم پدرم
درویش صفی علیشاهی بود دست ارادت ایشان پای من به خانقاه حضرت صفی باز شد به بخشید متولد
۱۲۱۵ شمسی میباشم پس از آنکه پدرم از دنیا رفت فقرا فقیر را بجود برادر پدرم راه دادند بنده
در خانقاه عصرها برای خیال بردن فقرا حاضر میشدم درویشی بود بنام حاج افضل که خدایش
رحمت کند او بیشتر از پدرم پاس رفتار میکرد و برای من حرفهای درویشی میزد تا آنکه بوسیله خود
ایشان در سال یکهزار و سیصد و ده شمسی شب اول فروردین بخدمت حضرت آقای نایب الصدر
رحمت الله علیه مشرف گردیدم و بنده گویا آخرین نفری باشم که خدمت ایشان رسیدم چون در سال
یکهزار و سیصد و یازده ایشان مرحوم شدند و یک سال بعد از آن حاج افضل هم مرحوم شدند
فقیر با حیران و سرگردان بودم تا آنکه حضرت قطب العارفین جناب آقای حاج محمد ابراهیم
ملقب به حیرت علیشاه [illegible] از مشهد مقدس به تهران تشریف آوردند فقیر هم شب و روز گریه
میکردم و دست بدامان حضرت صفی علیشاه شده ام که من کودکم [illegible] که باید من را [illegible] کند
ترا بحق پیرت قسم میدهم که بمن نشان بده یک شب خوابی دیدم که شرح آن بسیار است
گفتنش لازم نمیدانم اینقدر بود که عرض کنم ایشان را حضرت صفی معرفی فرمودند
فردای آن شب خود ایشان بنده را خواستند فرمودند آن که بتو نشان دادند ما هم نشان داد
در خدمت ایشان مشرف شدم پس از ریاضات بسیار بعد از آن که تشریف بردند به ماهان
از آنجا در سال ۱۳۲۱ برای فقیر ارشادنامه مرحمت فرمودند و در سال ۱۳۲۰ فقیر در خدمت
حضرت آقا حاج عبدالله [illegible] علیشاه رحمت الله علیه بکرمانشاهان رفتم و مدتی بودم آنجا
[illegible] خانقاه [illegible] شدم ۲ ماه هم آنجا بودم [illegible] بکرمانشاهان آمدم برای فضولی
که کردم [illegible] فرستادند و فرمودند مشغول اربعینی باشید [illegible] بنده اطاعت کردم

۸۹ دوم اربعین در ملایر نشستم بعد ایشان تشریف آوردند در خلوت شان به تهران آمدیم

تا آمدیم خود فقیر تشرف [illegible] خانقاه حضرت صفی شدم یک اربعین هم در خدمت شان در خانقاه گرفتم

۲۰ روز مانده بود که ایشان مشرف بیت الله شوند شبی بنده را خواستند با کمال مرحمت فرمودند

و فرمودند حال خود شما است بنده تشکر کردم با طاق آمدم باز کردم دیدم اجازه نامه است

پس از ایشان یک سال بعد بنده از طرف اداره منتقل به مشهد مقدس شدم در سال ۲۸ شمسی [illegible]

در حیاط آن مشهد [illegible] خریده بودم کاغذی برایم آمد وقتی باز کردم اجازه نامه هم حضرت آقای

مولوی مرحمت کرده بودند و [illegible] محرم هم [illegible] البته ارشاد نامه آقای مولوی

هم بی سابقه نبوده است چون از سن ۱۲ سالگی در خدمت فقرا و ریاضت ها دیده بودم

بخصوص که هیچ سواد نداشتم حتی الف را از ب فرق نمیدادم شبی فقرا در اطاق مرحوم

درویش علی آقا صفوی که خادم خانقاه بود داخل جمع بودند زبده [illegible] یک بیت شعری

را از زبده معنی کردند فقیر در آن بی سوادی گفتم معنی این بیت به من گفتند بچه اینقدر

فضولی میکنند تو که سواد نداری من خیلی ناراحت شدم شب در بستر رفتم

گریه بسیار کردم دست بدامان حضرت صفی شدم صبح آن شب مثل اینکه کسی در گوش من

گفت که زبده را بخوان من زبده را برداشتم دیدم میتوانم بخوانم گفتم این خطها که

میخوانم به بینم درست است هر خطی را که میخواندم سؤال میکردم دیدم درست است

از ذوق رفتم خدمت حضرت آقای مولوی عرض کردم ایشان بنده را امتحان کردند دفعه

دیدند درست میخوانم [illegible] به فارسی [illegible] بگویند برای خودش

درست کرده بنده هم آن کار را [illegible] میکردم بعد هم [illegible] طبیعی هم به من

مرحمت کردند این شعر اول این فقیر است (من نمیدانم [illegible] در سوز و گدازم

یا برای چیست شب تا صبح در گاه [illegible] نیازم [illegible] از بهر عبادت

او خود عکس [illegible]

۹۰

عکس دلدار حقیقی یا که معشوق من است این — یا چه باشد مصلحت کار این علتی سان من اندر سوز و سازم

خام اند عاشق بودم لیکن از همت دل — پخته گردیدم به میدان طریقت یکه تازم

گشته ام محو صفی نامم منصور علی از آن شد — بنده درگاه شاهی چون صفی دل نوازم

این بود شرح این حقیر فقیر حاج احمد مصفائی منصور علی صفی علیشاهی که با یک قطعه عکس نا قابل تقدیم

میشود یا علی مدد بتاریخ ۲۲/۵/۲۴ منصور علی — مهر حضرت صفی بعد از امضاء

مرحوم میداشتند ((میرزا حسن صفی علی)) بعد مهر حضرت ایشان این بود

((یا حسن التجاوز)) و اجازه نامه حضرت صفی بمیرزا محمود خان یازدهم محرم الحرام

سال ۱۳۱۱ قمری

مرحوم آقای مولوی گیلانی ملقب به وفا علیشاه در سن بیست سالگی خدمت حضرت صفی در

تهران میرسد و چهل سال از عمر خود را در خدمت حضرت صفی و صفا بسر بردند جلیس شب

و روز حضرت آقای ظهیرالدوله بودند بعد از حضرت صفی و اجازه شیخی ایشان از طرف مرحوم

ظهیرالدوله بوده ابتداء که اجازه از طرف حضرت محمود خان داشته بعد آن از طرف حضرت

صفا نیز اجازه گرفته اند تالیفاتی دارند تاریخ عالم و آدم منظوم تاریخ انبیا است و دیگر

غزلیات خودشان در سال ۱۳۲۸ شمسی در تهران در جوار ظهیرالدوله مدفون میباشند

منصور علی

آقای مصفائی منصور علی کارمند وزارت دارائی

و اغلب ساعات غیر اداری را در خانقاه صفی

بسر میبرند مردی [illegible] اندازه

[illegible] و امور خانقاه [illegible] را با دل [illegible] خود

قبول نموده است

((د ۱) بعد از معصوم علیشاه مرحوم مرتضوی و مرحوم بحرالعلوم ذکر شده است)

عین نامه آقای صبوری که بوسیله پست رسیده عیناً نقل میشود:

محمد حسن صبوری دیلمی رودسر بعد ۲/۷/۴۳ محمد حسن صبوری دیلمی خادم الفقراء متولد
دیلمان سال ۱۲۷۷ دارنده شناسنامه [illegible] صادره از شهرستان رودسر ساکن رودسر
پس از یک دوره تحقیقات عمیق فقری در اطراف سلسله‌های مختلف تصوف و گردش
در استانهای خراسان مازندران گیلان آذربایجان و اصفهان اراک و غیره و ملاقات
با عده‌ای از بزرگان و مشایخ طریقت از جمله آقایان صالح علیشاه قطب سلسله گنابادی
و آقای حاجی مطهر قطب سلسله خاکسار و مرحوم حاجی عباسعلی کیوان و مرحوم گلشن شاه
و مرحوم صادقعلی شاه و مرحوم حاجی اسمعیل دهقان از خاکسار و مرحوم سید محسن
مرخالی و مرحوم شیخ محمود صفا و مرحوم محمد خطائی و آقای شیخ عبدالله ازدی علی (برادر [illegible]
عزتعلی است) و محمد ضیائی از مشایخ گنابادی و مرحوم صدرالشریعه و مرحوم [illegible]
و مرحوم حاجی محسن کرمانی از مشایخ سلسله ذهبی و مرحوم میرزا محمد معصوم زاده
معصوم علیشاه و مرحوم بحرالعلوم و مرحوم سید اسمعیل وداودی و سنائی که از
سلسله نعمت اللهی ایران ملاقات پس از [illegible] کسب فیض از حضور نامبردگان
در هر صورت هم خویش نتوانستم اطلاعاتی از فضیلت فقر بدست آورم متاسفانه
مطلوب و مقصودم حاصل نگردید در سال ۱۳۱۶ بالاتفاق معصوم علیشاه بتهران خدمت
مرحوم حاجی عبدالحسین مونس علیشاه ذوالریاستین قطب سلسله نعمت
اللهی رسیدیم به نظرم شخص وارسته از هوای نفس با کمالات و فضیلت
جلوه نمود چون عاشق دلباخته دست ارادت بسویش دراز کرده مورد
قبول قرار داده مشرف بفقر شدم مراجعت به رودسر کرده در سال ۱۳۱۷ خانه
شخصی را بنام خانقاه تاسیس و شبهای جمعه اهل دل را برای نجات از هوای
نفسانی دور هم جمع کرده طبق دستور مشغول اذکار فقری بودیم در

سال ۱۳۱۸ مرحوم حاجی عبدالحسین مونس علیشاه بگیلان تشریف آوردند توفیق
زیارت حاصل شد اجازه فرمودند بوسیله جزوه ذکر انفاس طالبان راه حقیقت
تلقین و تعلیم گردد پس از فوت مرحوم حاجی عبدالحسین ذوالریاستین بجانشینی
آقای حضرتش نگذاردی عاشقان کوی حقیقت مشغول بودیم خبر رسید جناب آقای دکتر
جواد نوربخش تربیت شده دامن پاک مرحوم حاجی مونس علیشاه بوده بعد اداره
شهرستان بم انجام وظیفه مینمود بطهران تشریف آورده در خانقاه نعمت اللهی
متعلق به مرحوم حاجی مونس علیشاه بارشاد سلسله نعمت اللهی مشغول است
پس از ارتباط با فقری در سال ۱۳۳۶ چند دفعه در تهران خدمت ایشان
رسیدیم تجدید عهد بعمل آمد مطابق دفترچه چراغ راه صادر فرمودند اجازه
فرمودند به تعلیم و تلقین طالبین راه حقیقت مشغول باشم و هستم و اما
نظر بنده اینجانب درباره تصوف میتوانم عرض کنم آنانکه میخواهند از
هوای نفس نجات یافته و به راه انسانیت بوسیله اتصال بحقیقت
پیدا کنند حتماً باید دستورات مقدس سلسله فقر را رفتار کرده
مخصوصاً سلسله جلیله نعمت اللهی تا بتوانند از ضلالت هوای نفس
بر حذر بعلاوه از تکبر و آدم دوری گرفته به آغوش سعادت
انسانیت واصل گردد در این جا از درگاه پروردگار عالمیان با کرام
فضیلت مولا علی علیهم السلام استدعا دارم عموم فقرا را از ضلالت
و جهالت نجات داده سعادتمند فرمایند) نوشته نعمت اللهی را
نعمت اللهی و سعادتمند را سعادتمند نوشته آقای رضا ضیائی و صدرالشریعه شیخ
نشسته آقای صبوری مردی خلیق و از اهل راحت و اجاره داری املاک
امرار معاش مینمایند و گنابادی را شاه گنابادی نوشته اند

بقیه مطالب از صفحه ۸۳ الی ۹۰ از آقای حاج احمد صفائی منظورعلی شیخ سلسله صفی

بدرون بیقرارم تو اگر دمی قراری
به بیش وجودم از تو برسد نکو عیاری

بسرم گذر کن از ره فاک پیت ای جان
براهم ز نا امیدی برسدم امید داری

تو چو کام من برآری نبود عجب ز لطفت
در به شهرت کرامت تو ملیک کامکاری

همه شب بدرگهت من ز ره نیاز آیم
تو اگر به ما نیازم در چهره از ناز آری

بجز ابر از غم تو سند منزلم چه سازم
بامید آن که زآنسو خشند آخرت گذاری

چو سواله بگذشتن بربهت نشسته بودم
از شنید از ره تو به سرم مگر غباری

بر و ای طبیب عاقل که دوای این چه غم زا
تو بخوانی در گناهی و از ادب خبر نداری

ز وفا شد بصفا بصفای دل چو صوفی
تو اگر وفا نداری بخدا صفا نداری

۱۴/۸/۱۳۴۳ از درویش دردمند قاسم تو انگر نورعلی شیرازی. محوالعلی مدد دانشمند در عتبه دادیب ادیب جناب آقای سرهنگ مدرسی از این حقیر ترا با تقصیر خواسته اند شرح حال خود را نگاشته تقدیم دارم با اینکه خود را قابل و داخل در شخصیت های ممتاز این عصر نمیدانم و به خود اجازه نمیدهم نامی برای خود تقابل باشم در باقی مانند مع الوصف برای اینکه امتثال امر ایشان شده باشد بطور اختصار بعرض میرساند این درویش برابر درویش و در حلقه ارادتمندان مولای متقیان در بازده فرزندان گرامش برگه درسن ۱۵ سالگی بوسیله مرحوم میرزا عبدالکریم خان معروف بعلی شاه متخلص بمنصور شیرازی در دیوانش که یک مرتبه در زمان حیاتش بطبع رسیده و از طرف قطب معظم حضرت صفی علیشاه در شیراز شیخ بوده از مردم دستگیری میفرموده مشرف به دوره طبلیه نعمت اللهی گشته و به آستان مولا سر سپرده بیش از سی سال درک فیض حضور و خدمت ایشان را نموده و مرتبا به تربیت آن حضرت و با اینکه همیشه بعهد او لبیه باقی بوده و میباشم از محضر بزرگانی مانند مرحوم نایب الصدر سمنانی و مرحومان حاجی محمد ابراهیم نمازی و حاجی سلطان کرمانشاهی و حاجی محمدعلی شیرازی و رهبر علی شاه معصومعلی شاهی و مولوی رشتی و آقای حاجی ادیب منظورعلیشاه خراسانی و چندین نفر دیگر دستان مخلصه و از هر خرمنی خوشه‌ای بر داشتم با اینکه قریب پنجاه سال است در اصلاح خود کوشیده و سعی بلیغ مبذول

مجدداً از شیراز با پست برای من فرستاده در ابتدای صفحهٔ پاسخ نامه در ضمن مندرجات نامه این جمله را بوده به
این فقیر نوشته است که عیناً نقل میگردد ((استاد اولی و آخری این درویش مرحوم میرزا عبدالاکبر میخان
معروف علی شاه شیخ سلسله حضرت صفی بود و بس ما بقی را از فیض محضر ایشان برخوردار
بوده ام و کسب فیض از ایشان را بطور جامع میدانم)) در دو نوشته نامه صفحه ((هو یا علی مدد
شرح مختصری از احوال مرحوم میرزا عبدالاکبر میخان مرشد معروف علی شاه متخلص بمنصور
آن مرحوم در سال قمری در شیراز در خانه پدرش ملقب به حاجی فتح الله
شغل تجارت داشت به وجود آمد و تحصیلات اولیه را در شیراز بپایان
رسانید و در عرفان و ادبیات بسیار دست داشت و از عنفوان جوانی
حالت عشق و جذبه داشت صحبت در سیر تا بسیار نیکو بود و بجای تعقیب تجارت
رفتن سعی میکرد از مجالس فضلا و عرفا استفاده نماید و با درویشان علاقه مخصوص
داشت و پدرش را که کوشش میشد بجای خود دکان بگذارد موفق نشد و برای تکمیل و تزکیه
نفس عزم هندوستان را داشت و پدر مانعش میشد تا اینکه کارش از شدت
جذبه بگریه مدام و راز و نیاز با خدا و بقدری تا شبی حضرت صفی علی شاه را بخواب
دید او را دعوتش بطهران نمود بعد از اطلاع کسان بی زاد و توشه پیاده برای
طهران حرکت نمود و در راه صدمات دید و سختیها کشید تا جائیکه در نزدیک کاشان
آب رود خانه او را برده و بیهوش گشته با حضرت صفی او را نجات میدهد
در هنگامی بهوش میاید در خود در کنار رود دیده که دهقانی بر سرش حاضر است
او را سوار کرده بمنزل خود میبرد و پس از چند روز نیز برایش خرج و بهبودی راه
طهران را پیش گرفته تا زمانیکه در پای منار بشرف خدمت صفی شرفی ببیند

میدارم مصائب خود را تبرکاً میسازم آنچه جلو میبردم از عقب ماندگی خود بیشتر با خبر
میشوم و هنوز قدرت آنرا ندارم که نام درویشی بر خود نهم تا چه رسد به اینکه خود را
شیخ بنامم رسیده یا قطب بدانم مانند دیگران فقط افتخارم این است که دارد
درویش و خدمتگذار درویشانم و اینک چندین سال است خدمت درون داری
خانقاه صفائی شیراز که تربت پدرم در آنجا است از طرف پیر بزرگوارم در انجمن
الخوت به این فقیر واگذار شده با اینکه به آن نظم تمایلی ندارم برای اجرای امر ادای
وظیفه میکنم بسیار از خدای خود راضیم و از مولایم شاکرم از مخلوق
بی نیازم و با دست شغل و راز الخیراً هم موفقم داشته که با کمک یکی دو
نفر از اخوان مخصوصاً آقای صیاد قربانی عضو فرهنگ خانقاهی بمساحت
هزار متر مربع در اطراف طهران برومند خیراندیش یعنی آقای منصور
خان خسروی که خداوندش خیر دهاد برای خانقاه حضرت صفی علیشاه
اهدا کرده است تأسیس نمایم در دو جلد فارسی تولدم سوم رمضان
۱۳۱۶ قمری در شیراز است و تحصیلاتم در مدرسه علمیه و دبستانیه بوده
۲۰ سال در ادارات شهربانی و دارائی و قشون در ۳ اداره با شغلهای مختلف
خدمت بدولت و ملت بوده چون همه را ناپایدار و خزان پذیر یافتم خدمتگذاری
آستان مولا را بر همه ترجیح دادم که همیشه بهار است و خزانی بدنبال ندارد در روز
بروز بر ترا دوستیش افزوده میگردد و در آستانه کرمش امید دارم آتی میت و منت
سوخته و به بذر منیر حقیقت فروغم می بخشد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
آقا میرزا عباس پاکطینت و آقا میرزا زین العابدین فرزند کلیلیک ان را نیز ملاقات کرده

همان وقت از پدر شیراز در خواب دیده بود در بهبودی از بعد دیانتش حالا است الحال یکدیگر را می بینند
مانند دوران شناسائی قدیمی یکدیگر را در بر گرفته و بسیار مورد عنایت پیر واقع میشود و اطاق کوچکی
جهت سکنی برای ایشان تخصیص داده سه چهار سال تمام در خانقاه حضرت صفی علیشاه به خدمت
پیر و تزکیه نفس خود پرداخته و بعد از آن مامور دستگیری فقرای شیراز بجای مرحوم حاجی میرزا
محمود خان نائینی میشود بیشتر از آنچه ممکن است مردم به چیزهای زودگذر احتیاج دارند می پردازد
تا تمام دارائی موروثی را از کف داده و خانه پدری را خانقاه نموده و در آنجا
مشغول عبادت و ارشاد میگردد و سه سال تمام با کشیشی مشغول مباحثه بود که
آن کشیش همه را به زبان انگلیسی نوشته بچاپ رسانید و اغلب مبلغین بهائی
و سایر فضلا و طلاب خدمتش رسیده و پس از هفته ها مذاکره مجاب شده
میرفتند بسیار خلیق و مهربان و خوش برخورد و سخی الطبع بود در
سالهای آخر عمر بسیار کشف و کرامات داشت و پیش گوئی از ایشان دیده شده همه
معترفند بحقیقت پیوست آمدن ناخوشی انفلوانزا و کشتار دردناک آن از یک هفته
قبل وقوع قضیه گفت تغییر رژیم سلطنت از قاجاریه به دودمان پهلوی را در زمان
سلطنت احمد شاه فرموده قضیه کشف حجاب و کشیدن خیابانها و گرفتن نظام وظیفه
و تغییر لباس ها به لباس متحد الشکل همه را ۲۰ سال قبل از وقوع تذکر داده و در
حدود هزار نفر بیشتر را دستگیری کرده و بعد از فوت حضرت صفیعلیشاه با
آقای ظهیرالدوله و مرحوم حاجی میرزا محمود خان و سایر مشایخ این دوده همه یگانگی
و دوستی داشت برخی را عقیده بر آن است که بعد از حضرت صفی علیشاه مقام روحانی
ایشان به حاجی میرزا محمود خان و بعد از ایشان به مرحوم میرزا عبدالکریم خان و بعد

ایشان به مرحوم میرزا عبدالکریمخان و بعد از ایشان به آقای ظهیرالدوله و بعد از ایشان به حاجی محمد ابراهیم نمازی
و بعد از به آقای حاجی وحشت و بعد به آقای حاجی ادیب میرسد و هیچگاه در مقابل حضرت صفی علیشاه
بر مسند قطبیت جلوه و نسبت منسوبی این است آنانکه دست ایشان پیر یا دیده است سرکار دارند
هیچگاه اهل دعوی و صاحب ادعا نبوده و نیستند و خود چون شمع در خفا سوختند و
گلهای رنگارنگ بویا دیگر هستیم حقیقت بین هم شد آنها را اخوان حقیقت شناخته و با عموم
کار داشتند قبرش در تاریخ مسجد و خانقاه خودش که نزدیک مسجد آقا قاسم در محله
سردزک شیراز است و معروف به خانقاه صفا است مدفون و هم اکنون زیارتگاه رندان
و محبان مولا است و شبهای جمعه گروهی از اخوان الصفا آنجا جمع گشته و بعد از
تلاوت و گفته بزرگان و عبادت شب را تا صبح میرسانند دیوان اشعار ایشان در حیات خود
آن مرحوم بطبع رسیده و اینک بسیار کمیاب است و هم اکنون بسیاری از مردم به زیارت
تربتش آمده و از روح پاکش فیض های بزرگ گرفته اند دیگر از بزرگان این دوده
مرحوم حاجی میرزا محمود خان نائینی بود و بسیار سید بزرگوار و از مشایخ حضرت صفی
علیشاه بود و پیر راهنمای درویش خدمت ایشان تشرف یافته و بعد از حضرت صفی علیشاه
دستور داده بودند در خانقاه تهران باشد و از مردم دستگیری کند از دست مردم به
تنگ آمده اقامت را بعزم رحیل بطرف همدان تبدیل کرده و در آنجا خانقاه مفصلی
بنا نهاده و فیض ها بخشیده و در همانجا فوت کرده و مقبره اش در همان جلوخان خانقاهش
با قیبست و فرزند حضرت صفی علیشاه را هم در پای آن مرحوم بخاک سپردند و دیگری
مرحوم حاجی محمد ابراهیم نمازی بود و از مریدان خواص مرحوم حاجی میرزا محمود خان

بوده و دنبال پدرم که از جمله تجار محترم شیراز بود شیث یازده و از تجارت در هند دست کشید و خدمت
مرحوم حاجی میرزا محمود خان نگزیده و از طرف ایشان اجازه دستگیری گرفت و دو نفر ملا سوختن را
یادی میکرد و در اجتماعات درویشی میگذرید و همیشه به عقیده از خواص مرکار درویشی درآمد مرحوم نیز
همه پیروی از پیرش سالها در تهران بود و گاهی شیراز و تهران مسافرت میکرد و در سال فوت
خود به قبر پیرش در تهران پهلوی پیرش سپرده شد و عکس آن مرحوم ضمیمه است دیگری از مشایخ حضرت
صفی علیشاه سید المشایخ قمشهای مراد شد و سمت سید المشایخی را داشته و بسیار سید
بزرگوار بوده دیگر از مرحوم نایب الصدر سمنانی مراد شد و پیرش سمت وزارت آن
سامان را داشته و بعد بر شغل پدر بیست و پنج سال در سمنان و حدود و اطراف
مانند سنگسر از مردم دستگیری مینمود و تمام اموال خود را در راه سلوک خود بخلق خدا داد
و برادر ... مرحوم صفا الملک بود و در سال قبل فوت نمود و در مقام شیخوخیت را از طرف
آقای ظهیر الدوله داشتند شرح حال ایشان را از اخوان سنگسری و سمنانی معتبر میشود تحقیق کرد
دیگر از مشایخ این سلسله مرحوم حاجی بستا ... بود از طرف آقای ظهیر الدوله در کرمانشاه از
مردم دستگیری میکرده و بعضی ایشان خانقاه ... در کرمانشاه آن ساخته شود و دیگر
خدمات مهمی انجام داده و در سفر حج چند سال قبل که سمت معاون امیرالحاج را
داشت فوت نمود و در جوار مدینه طیبه بخاک سپردند دیگر از کسانیکه فیض زیارتش
را داشتم مرحوم رهبر علیشاه شیرازی است از طایفه کشمیر بهادر از تجار
معتبر بوده اند مریا شده و آن مرحوم قطب بوده معصوم علی در مقابل رهبر علیشاه
را قطب دانسته و ... معلی شاهی از طایفه خاکسار بهم دو بوده اند مریا شدند و آن مرحوم
اموال بسیار در راه درویشی خرج کرده و در شیراز و خرم شهر و اهواز و بصره و عراق مریدان بسیار
داشت مدفن آن مرحوم چهل تنان شیراز است بعد از آن مرحوم معصوم علیشاه خیاط شیرازی
بجای او بود و آن مرحوم خرقه خود را به این جانب با کرسی نامه واگذار و سرای خانقاه را ابد ... گفت

۱۰۰ هر چند که شرح حال این فقیر سرا با تقصیر قابل اظهار و تحریر نیست ولی حسب الامر سرور گرامی
جناب آقای سرهنگ مدرسی به تحریر مطالب ذیل مبادرت مینماید -
فقیر ابوطالب پدرام فرزند مرحوم میرزا مصطفی خان مدیر الممالک در شهر شیراز لیله
۲۴ رمضان المبارک سال ۱۲۷۸ شمسی متولد و در سن شش سالگی با مرحوم پدرم که از محترمین
وزیر خارجی نامیده میشد با دربار مرحوم شاهزاده شعاع السلطنه والی فارس در زمان سلطنت
مظفرالدین شاه قاجار به تهران آمده و به تحصیل مشغول شدم و تا سال ۱۲۹۷ شمسی ابتدا در مدارس
ارکان و بعد در مدرسه عالی امریکائی بتحصیل خود ادامه دادم و در اواخر سال ۱۲۹۸ بخدمت اداره گمرک
وارد و تا سال ۱۳۴۱ یعنی ۴۳ سال در نقاط مختلف کشور در خدمت دولت بودم - از سال ۱۳۴۱
که بافتخار بازنشستگی نائل شده ام حالت انزوا و گوشه گیری را اختیار و وقت خود را به مطالعه و
از جانب مثنوی سیاف داشتم طبع جدم که تاکنون بچاپ نرسیده میگذرانم - ناگفته نماند از اوائل سال ۱۳۱۴
که به طهران منتقل و ریاست اداره صندوق کل گمرک را بعهده داشتم بارها بهمراهی مرحوم پدرم اغلب خدمت
مرحوم صالح ... عبد الحسین ... قدس الله سره الشریف شرفیاب و از محضر ایشان کسب فیض میکردم بعد از فوت مرحوم
پدرم چون مرحوم ... با تعیین سمت ناظر در وصیت نامه پدرم تعیین شده بود از سال ۱۳۲۴ اغلب
در خدمت ایشان میرسیدم و دستورات ایشان را عمل میکردم تا سال بعد افتخار تشرف به فقر سلسله نعمت اللهی
نصیبم گردید و ایام خوشی با آن مرحوم گذراندم و با وفاتی که دولت مستعجل بود و در این بیست سال اخیر خدمت اغلب
بزرگان فقر رسیده ام و مانند آن مرحوم کسی را که دارای کلیه صفات باشد ندیده ام خداوند رحمت فرماید -
اما شرح حال جدم - مرحوم حاج علی اصغر شمشیرگر (سیاف) از عرفا و مرشدین سلسله نعمت اللهی شیراز
بوده است که شرح حال آن مرحوم در تاریخ آثار عجم نگارش مرحوم فرصت الدوله و طرائق الحقائق جناب رحمت علیشاه
و مرآت الفصاحه مرحوم شیخ مفید نگارش یافته و در جلد اول مثنوی سیاف در مقدمه کتاب که بقلم

مرحوم ذوالریاستین مرقوم گردیده عیناً چاپ و انتشار یافته و احتیاج به تکرار آن نیست
ولی بطور اجازه برای اطلاع نگارد که مرحوم حاج علی اصغر از مریدان جناب حاج
محمد حسین زین الدین اصفهانی نعمت اللهی بوده است (مراد حسینعلیشاه است) و از آنجناب
حسینعلیشاه لقب یافته و مریدان ایشان او را حسینعلیشاه ثانی نامیده‌اند و اواخر عمر
خود را به ریاضات و عبادات مصروف نموده تا صاحب مقامات شده و حالات او چنین
گردیده کتابی بطریق مثنوی منظوم فرموده هفتاد هزار بیت در دوازده جلد که پنج جلد
آن مثنوی مسمی به گنج اسرار و هفت جلد دیگر موسوم به جنات وصال است و در سال ۱۳۶۲
هجری وفات آن مرحوم بوده است و بین تکیه حافظیه و چهل تنان شیراز مدفون گردیده است
موقعیکه مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ایالت فارس بعهده ایشان بوده و برای مثنوی آن مرحوم
در اطلاع از حالات او سکوی بزرگی برای مزار ایشان بنا و سنگ قبر بزرگی بطول ۲/۲۵ متر
و عرض ۰٫۹۰ سانتیمتر و ارتفاع ۰٫۳۰ سانتیمتر از سطح زمین (مقدار زیر زمین معلوم نیست) با حجاری بسیار عالی
روی قبر میگذارد که شرح حجاری شده در مقدمه جلد ششم مثنوی سیاق ذکر شده است
چون زمینهای قبرستان اطراف تکیه بمرور در سنوات اخیر بوسیله اشخاص مختلف تصاحب
و خرید و فروش میشده و همه هم ساختمان نموده‌اند که بعد برای حفظ آن محل در حدود ۲۰۰ متر
از زمینهای اطراف تکیه که تماماً به اخراج مرحوم سیاق وقف قبرستان شده بود تنظیم شده
که محصور شده و بعد بسیار زیبا و جدی بایوان و اطاق [illegible] ساخته و دفتر تقویت هم
باکاشی [illegible] کاری شده و تعمیرات لازم هم شده است کتابخانه هم در [illegible]
[illegible] و مقداری از کتب [illegible] کتابخانه طهران خود را به آنجا برده و در دفتر مختصر ثبت و حفظ
و وقف نموده لکن بعداً [illegible] مختصر کشیده و مقداری ثبت آنجا موجود است [illegible] آمده است

تا بعداً آنجا محل [illegible] و سجاده خانقاه سلسله نعمت اللهی اختصاص پیدا کند البته برای فاتحه عمومی نیست -
ناگفته نماند که قبر مرحوم وصاف صاحب تاریخ معروف هم با این قبر مرحوم سیاق فاصله کمی پیدا شد
در فروردین ماه ۱۳۴۳ مراسم افتتاح آنجا با حضور روسای ادارات و جمعی از اهالی بعمل آمد
و شب تولد حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب بود و بیش از یکهزار نفر در جشن [illegible] که در اطراف
مقبره ختم [illegible] در آن محل [illegible] و با شکوه خاصی برگزار گردید که شرح آن در روزنامه پارس
مورخ ۲۸ و ۲۹ [illegible] ۴۳ نوشته شده است -
از ۱۲ جلد مثنوی سیاق ۹ جلد آن چاپ و منتشر شده جلد دهم نیز قریباً خاتمه پیدا میکند
که با مجلدات ۱۱ و ۱۲ یک مرتبه انتشار پیدا کند از خداوند متعال توفیق این خدمت را
خواهانم [illegible] جلد مثنوی سیاق (جلد ۷-۸-۹) را برای کتابخانه حضور محترم تقدیم نموده‌ام -
و موفقیت آنجناب را از درگاه حضرت احدیت مسئلت مینماید [illegible] نعمت اللهی
[illegible]
۱۳۴۴/۱۰/۱۲

و از مشایخ سلسله علیه ذهبیه که جناب آقای دره گزی و ریاض العارفین مرحوم رضاقلی

هدایت در [illegible] در شرح گلشن راز شمس الدین محمد لاهیجی نموده [illegible] و او را سلطان الاولیا

حضرت امام موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثنا [illegible] و در ایران [illegible] را

که خود نوشته [illegible] فیض حضور [illegible] کرده ام مختصرا حال ایشان را [illegible] نوشته میشود

۱) حضرت آقای حاج میرزا احمد علی خان جد سلطان الفقرا [قطب العارفین] قدس سره حضرت معظم له

دستور طریقت را [illegible] از زبدة الاولیا مرحوم میرزا حسین علی [illegible] تمام مختص

(که در اردبیلی از اولاد حضرت قطب الاولیاء شیخ صفی الدین [illegible] میرزا احمد [illegible] شیرازی

قدس سره [illegible] مجالست و دستگیری داشته) [illegible] و پس از فوت حضرت [illegible] الاشراف

تربیت کامل ایشان از قطب العرفا وحید الاولیا میرزا احمد عبد الحی مرتضوی تبریزی [illegible]

(را در شیراز در خانقاه احمدی برقرار فرمودند) شد تا آنکه پس از درگذشت [illegible] حضرت وحید الاولیا

جانشینی ایشان منصوص گردید در خانقاه احمدی شیراز [illegible] و بنای [illegible]

حضرت وحید الاولیا بهمت خود و کمک ارادتمندان حضرت وحید الاولیا [illegible]

که امروز [illegible] از بناهای مجلل و خانقاه های مستطاب شیراز است

مرحوم حضرت آقای حاج میرزا احمد علی خان جد [illegible] در سال ۱۳۸۳ قمری هجری از جهان [illegible]

و دارای ولایت خانقاه شیراز و تهران و مجمع [illegible] فقرای سلسله ذهبیه [illegible]

[illegible] را که [illegible] دستور از حضرت [illegible] حاج میرزا محسن [illegible] العرفا

که شیخ [illegible] حضرت وحید الاولیا قدس سره [illegible]

۲) حضرت مستطاب [illegible] زبدة الاولیاء [illegible] حاج میرزا محسن [illegible]

رهبر [illegible] الفقراء [illegible] از اولاد مرحوم [illegible]

[illegible] از بزرگان اولیا و عرفای این عصر بوده [illegible] نوشته که فرزندان مرحوم [illegible] در

راه سلوک طریقت [illegible] دارای [illegible] در [illegible]

وحید الاولیا [illegible] از مرحوم [illegible]

مطالعه [illegible] که [illegible] فقرای سلسله ذهبیه [illegible]

در سال [illegible] رجب [illegible] شعبان [illegible]

[illegible] عرفای بزرگ [illegible]

بعد از حضرت وحیدالاولیا قدس سره [illegible] بود

و در قدرت معنوی و تربیت سلوک دوران پس از آن کسی را [illegible] آن مرحوم رحمت الله [illegible]

در مجلسی که فقرا نشسته [illegible] گرد شمع جمع شده [illegible] و جوش و ذوقی

فوق العاده به مجلس میداد، و ما را در دل شیفتگان حقیقت معنوی [illegible] میکرد.

تصرف و تربیت او در دل سالکان و عاشقان آشکار و مشهود بود. که [illegible]:

دست پیر از غایبان کوتاه نیست

برای آن مرحوم تألیفات عدیده ایست چه علمی و چه عرفانی که اکثر آنها [illegible]

از کتب عرفانی:

۱) شرح بر اشعار مشکله مثنوی مولوی جلال الدین رومی که در تهران چاپ [illegible]

۲) شرح بر [illegible] باباطاهر عریان همدانی [illegible]

در عصر حاضر کسی در تحصیل و تجربه [illegible] عرفانی [illegible] که [illegible]

شرح [illegible] گناه را [illegible] سایه [illegible]

۳) شرحی بر گلشن راز شیخ محمود شبستری که خط خود [illegible] مرحوم آقا داود [illegible]

[illegible] از [illegible] تاج الفقرا در تهران [illegible]

۴) دیوان قصاید و غزلیات عربی و فارسی در دو جلد که در تهران چاپ شده

بعد از صعود حضرت شاه [illegible] قدس سره در کرمانشاه [illegible] ۱۳۳۴ [illegible] ۱۰ جمادی الاول [illegible]

در کرمانشاه [illegible] و در وادی السلام مدفون شده

۵) رساله ای بنام رساله مشوق الحقیقه در جواب [illegible] و گفتار علمای بزرگ

در [illegible] طریقه [illegible] در تهران ۱۳۳۸ چاپ شده [illegible]

دیگر مقدمه های بزرگ [illegible] در اثبات طریق عرفان و تصوف و [illegible] طریقه [illegible]

[illegible] نگاشته ام.

«[illegible] حاج احمد [illegible] جناب حاج میرزا محسن [illegible] عمادالفقرا [illegible]»

۱) آقای حاج احمد [illegible] از بزرگان و مشایخ سلسله علیه [illegible] سلام

از [illegible] مرحوم محمد آقا [illegible] الفقرا را در [illegible] حضرت وحیدالاولیا [illegible]

ایشان [illegible] ۱۳۱۱ شمسی

۲۴ ذیقعده ۱۳۵۱ رحلت نموده است [illegible]

۲) والد عارف بزرگوارم: حضرت حاج میرزا محسن [illegible] عمادالفقراء [illegible]

که از اولیاء بزرگ این عصر بشمار میرفتند

معظم له عمده از اینکه مرتبه جسمی و روحی [illegible] بوده از علمای کبیر علمی عربی و ادبی

و نحو و صرف و اصول فقه و معانی و بیان را نیز در حد [illegible] علامهٔ [illegible] بوده و مورد [illegible]

و حتی [illegible] معلومات [illegible] ایشان هم مراحل [illegible] و در [illegible] آن بزرگوار بوده

لهذا که در شیراز مستقیماً حضور در حضرت قطب الدین وحید الاولیاء و میرزا احمد

مرتضی قدس سره نیز شرفیاب گردید و کسب فیض کمال معنوی از محضر فیض گستر آن

بزرگوار [illegible] و در این [illegible] حاصل شد که در این عصر قحط الرجال، حضرت معظم له که از رجال

و اولیای کامل خدا است [illegible] ولی کامل در جامع جمیع [illegible] صوری و معنوی [illegible] در عصر حاضر

[illegible] و محیط [illegible] حضرت وحید الاولیاء را تربیت کند

~~[illegible]~~

آنچه که در کتاب اولیاء و تذکرة الاولیاء عطار از عرفای سلف دیده و خوانده بودم

همه را در وجود حضرت وحید الاولیاء قدس سره مجسم دیدم

دور گردون در این زمانه چو او
نادر و عارفی بصیر و وحید

بهمین ترتیب معنوی در [illegible] نیز [illegible] و ملازمت دائم معظم له بزرگوار که از عرفای [illegible]

و عرفای کامل عصر بودند [illegible] گرفته است

حضرت وحید الاولیاء قدس الله سره و حضرت [illegible] آن بزرگوار توجه خاص [illegible] برکات [illegible]

[illegible] در تصرف [illegible] ، و [illegible] در تفسیر [illegible] تو [illegible]

[illegible] که [illegible] ، ولی افسوس که [illegible] قرار [illegible] و [illegible]

از [illegible] و [illegible] حبیب [illegible] قدس سره

در [illegible] من
[illegible]

[illegible] گدایم گدایم

[illegible] ، [illegible] صحیح

[illegible]

در [illegible] حضرت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] عطار [illegible] «[illegible] گفته ام»

[illegible] که [illegible] موفق [illegible] آنکه

[illegible]

۱ – توحید عارفان : ترجمه و شرح کتاب اسرار النقطه امیر سید علی همدانی (عارف بزرگ)

از عرفای قرن هشتم هجری و مرید [illegible] (در همدان [illegible] کشمیر) که از عرفای [illegible] گفته

داشته‌اند و پس از [illegible] معمر بزرگوار [illegible] ترجمه و شرح کرده‌ام (رساله [illegible])

و در تهران در مجموعه گنجینه توحید به طبع رسید

۲) آیین رهروان – ترجمه و تلخیص شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری عارف

معروف هرات که در قرن پنجم میزیسته

چون در این عصر کنونی مردم سواد و حوصله خواندن کتاب [illegible] مفصل [illegible] را ندارند

و اکثر هم از لغت عرب بی بهره‌اند – [illegible] که [illegible] معرفت و سیر و سلوک [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] به فارسی سلیس [illegible] ترجمه و تلخیص و [illegible]

شرح نمودم و در هر یک از ابواب منازل سلوک [illegible] منزل است بیتی از [illegible]

عرفا آورده‌ام و ختم [illegible]

از [illegible] هدا

این کتاب نیز جزو مجموعه (گنجینه توحید) [illegible] ۱۳۲۸ شمسی [illegible]

۳) دیگر از تألیفات [illegible] ترجمه [illegible] رساله بطلان تناهی ابعاد

[illegible] ابوالقاسم راز شیرازی قدس سره ([illegible]) [illegible]

ناصرالدین شاه [illegible] نوشته‌ام [illegible] ۱۳۱۷ شمسی [illegible]

[illegible] عارف [illegible] که [illegible] عالم [illegible]

[illegible] حضرات ائمه اطهار [illegible] علیهم السلام [illegible] عالم [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] کرده که [illegible]

عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] است

[illegible]

[illegible] است

[illegible]

گر تو خواهی شرح مطلب بیشتر

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] قدس سره

[illegible] حضرت حاج [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] قدس سره

[illegible] ملقب به [illegible] حضرت حاج [illegible] ملقب به [illegible] الدین [illegible]

[illegible] احمد [illegible] الفقراء [illegible] ساکن تهران – [illegible] ۱۳۴۴ شمسی

احمد [illegible]

گرچه شرح حال این بنده در خور نگارش و قابل گزارش نیست و از روزگار گذشته جز حسرت
و ندامتم حاصلی نه لکن بطور ایجاز و اختصار بعرض میرساند نامم عباس پدرتیم [illegible] ولادتم
در سال ۱۲۸۰ خورشیدی در شیراز اتفاق افتاد پدرم رجبعلی خان در ادارات صا[illegible]
بهمراه ایشان رهسپار طهران شدم در آنجا برای تحصیل بدبستانم بردند بدست
آموزگارم سپردند پس از آموختن پارسی که دانستنش موقوف است
بفرا گرفتن مقدمات تازی در سایه عنایت او بعتبات عرش درجات
مشرف شدم و پس از بازگشت بزیارت تربت مطهر حضرت ثامن الائمه
علیه الثناء والتحیه فائز گردیدم و پس از رحلت پدرم طاب ثراه یعنی در سال ۱۳۰۲
خورشیدی بشیراز رفتم و در تحت لوای عنایت و الطاف مرحوم میرزا آقا
خان شیرازی ملقب به آصف الملک برادر مرحوم معتمد الدیوان که در جود و
سخاوت مشارالیه بالبنان بودند و یکی از رجال درجه اول فارس و
شوهر خواهرم بود در آمدم و بمساعدت و معاونت ایشان در نزد دانا
سید یعقوب ارسنجانی که در رندی شوریده عالی مجردی فارغ بال بود و از
بزرگان علم و ادب عصر خود بشمار میرفت شروع بآموختن مقدمات عربی و متعا
ادبی کردم و مدت چهار سال در حوزه درس این استاد جلیل القدر حاضر و استفا
و استفاضه مینمودم همچنین برای تعلیم بنا بر مفاد الخط مخفی بتعلیم الاستاد در خدمت میرزا
محمد خوشنویس شیرازی میرفتم و از دین نکات و دقایق خط را تعلیم میگرفتم

پس از فرا گرفتن خط و یاد گرفتن عربی و ادبی چندی در کابینه شهرداری فارس که
ریاست آن با حضرت اجل آقای آصف الملک بود بسمت منشی گری منصوب
و نیز در حکومتهای معظم له بهمان شغل منشی گری برقرار بودم در سال
۱۳۱۰ خورشیدی بطهران مراجعت و در شعبه بانک سپه بازار بسمت
مدیریت دبیرخانه منصوب و فعلاً هم که سال خورشیدی به ۱۳۱۹ رسیده
در همان بانک بانجام وظایف مقرره محوله اشتغال دارم و در مدت توقف
در طهران مسافرتی بمازندران و استراباد و رشت و قزوین کرده ام نا
گفته نماند از آغاز جوانی و مبادی احوال زندگانی بصحبت ارباب
حال مایل بوده کوشش میکردم که از خوان نوال گوشه نشینان
توشه برگیرم و از خرمن افضال صاحبدلان خوشه برچینم
و از روشن ضمیران بالبصیرت همت گرفته مدد طلبم و بواسطه
رابطه با ایشان در تهذیب خلق و تصفیه ضمیر کوشم و از
مینای باطن فیض مواطن ایشان در ساغر کثرت رحیق
وحدت نوشم و در راه حق راه طریق تحقیق با نظر دقیق و فکر عمیق
دریافته و با قدم صدق به پیمایم بدین سبب گاهی بدرک فیض حضور
پیشوایان طریقت و قائدان حقیقت و صاحبان معرفت

نایل و موفق میگشتم و زمانی مصنفات و مؤلفات گذشتگان آن سلسله
را مطالعه مینمودم و مخصوصا آثار دُرَر بار سلسله صوفیان صافی ضمیر قدوة العرفا
الواصل بالحقیقة حضرت حاج میرزا حسن صفی علیشاه طاب ثراه را میخواندم
و در آن دقیق میشدم و بقدر قابلیت و استعداد از آن استفاده و استفاضه
مینمودم تا اینکه توفیق رفیق و دست بهار آرزو چهره گشود و در سن ۳۲ سالگی شب جمعه
هیجدهم ذیحجه ۱۳۵۱ مطابق با ۲۴ فروردین ماه ۱۳۱۲ بحضور پیر طریقت حضرت مولوی
رضا علیشاه که از طرف حضرت پیر صافی ضمیر صفی علیشاه نورالله مرقده اجازه دستگیری
طالبان حق داشتند بشرف فقر مشرف و بلقب شاهد علی مفتخر گردیدم و از
آن صهبای صافی که آن پیر دردی کشان بر ایمان بخشید سرمست و از
رنج مخموری رستم زهی سعادت که باین مرتبت رسیده قابل
قبولی اهل دل شدم و چون طبعی مایل بکلمات موزون بود و در
سخن اساتید فن شعر خاصه غزل که نیکوترین قسمت شعر است
تأمل میکردم و اغلب دیوان غزلسرایان را میخواندم و جان و دل را قوت و توشه
میدادم و بر حسب ذوق فطری رطب و یابسی بهم میبافتم اینک ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ کهن [illegible] نمونه اشعار خود
تقدیم داشته و اگر در سلسله کلام در رشته سخن آشفتگی و گسستگی دیده شود
عذر میخواهم تخلصم ثاقب در شرح حالم در تذکره رجال فارس تعلیم رکن زاده

آدمیت در پنج مجلد است ذکر گردیده و در تذکره مدینة الادب تعلیم دانشمند شهیر
آقای عبرت ثبت گردیده و در کتابخانه مجلس شورای ملی مضبوط و هنوز بحلیه طبع
در نیامده است

نمونه اشعار

رباعی

در دهر کسی صفی علیشاه نشد — از سر خدا چو او کسی آگاه نشد
هر کس ره بدانش چو ثاقب زد دست — بیمود طریق فقر و گمراه نشد

رباعی

هر سالک ره صفی علیشاه نشد — چون او ز طریق فقر آگاه نشد
ثاقب داند که غیر از او راه روی — آگاه ز راه در رسم این راه نشد

رباعی

~~ما از تو بغیر تو [illegible]~~
ما از تو بغیر از تو تمنا نکنیم — جز کوی تو در دو کون ماوا نکنیم
گر بر سر دار همچو منصور روم — اسرار نهان تو هویدا نکنیم

غزل

شب تا بروز بی مه روی تو ای صنم — از ناله شور و ولوله در چرخ افکنم
سیمرغ وار چونکه ز خود بی نشان شدم — در قاف قرب حضرت حق گشت مسکنم
از بسکه مهر سبز خطان بست بر دلم — غیر از گیاه مهر نروید ز مدفنم

با یاد دوست گر بدوزخ روم شود — همچون خلیل آتش سوزنده گلشنم
در دو بهشت جای دهندم بجد اگر — بالله در بوستان بهشت است گلخنم
آلوده شد زباده گرم خرقه پاک نیست — زآلایش هوا و هوس پاک دامنم
دادم ز درد باده صفا طلب خویش را — اسرار هر دو کون از آن گشت روشنم
تا کیش عشق را بگزیدم بمذهبی — زاهد بکعبه ره بکلیسا برهمنم
من جز صفی مراد ندارم بهر دو کون — جز بر هوای او نفسی دم نمیزنم
چون در رهش بصدق و ارادت قدم زدم — از کید نفس همت او کرد ایمنم
تا برنخاستم ز سر کوی عافیت — تا لقب صفت نشد سر کویش نشیمنم

غزل

اندر این دیر بجز غم نه تو داری و نه من — دل آسوده خرم نه تو داری و نه من
گیسوی یار چو ما شد درهم ایدل — دم بجز خاطر درهم نه تو داری و نه من
قرنها رفته در شد تخت سلیمان برباد — یادی از دیو و ز خاتم نه تو داری و نه من
سبب ره بر کوی الحقیقت بردن — جد و جهد است در آن هم نه تو داری و نه من
نه مرا هست بدل غصه گیتی نه ترا — زان سبب هیچ بدل غم نه تو داری و نه من
بجهان تکیه ما شو دار بالش فقر — حشمت تخت کی و جم نه تو داری و نه من

دم ز اسرار الحقیقت مزن ایدل زنهار — بالش خاموش در محرم نه تو داری و نه من
بالش ایدوست در تا با تو برادرم دمی — در دمی بهتر از این دم نه تو داری و نه من
در طریقت بجز از پیر الحقیقت مونس — قبله دل بدو عالم نه تو داری و نه من
کشش از جانب او گر نبود با کوشش — بر درش بار مسلم نه تو داری و نه من
دانم ایدل در بجز دیدن آن پیر طریق — شوق دیدار بعالم نه تو داری و نه من
همدم مونس ما هست خیالش شب و روز — غیر از این مونس و همدم نه تو داری و نه من
فیض قدسی ز دمش با که نصیب من و تست — حشمت برخ عیسی مریم نه تو داری و نه من
تا لقب این نظم دری در خور مونس بشود — زانکه گفتار منظم نه تو داری و نه من

رباعی

گر خاطر خسته ز خود شاد کنی — به زانکه هزار بنده آزاد کنی
آباد کنی اگر دل ویرانی — بهتر که هزار خانه آباد کنی

رباعی

حافظ ار چو او کسی سخن سنج نبود — از چهره شاهد سخن پرده گشود
اسرار رموز غیب را کس چون او — از غیب عیان نکرد ظاهر ننمود

این شرح حال در ۱۳۱۹ از نسخه اکنون در ۲۶/۱۱/۴۳ بیاد شد از بانگ نسبه باز نوشته گردیدم

هو الابهی

دوست محترم   مرقومه عالی حاکی از ارادت و محبت و بشیر در حوادث نوشتن شرح حال و رحم والده مدارائی بابت ارواح

حال و خبر در فرودگاه لیکن که ظاهرا عادی شرح حال شیخ و مطالب ضمیر حاضر است زیارت و مدارا ب لطف

و مجلات بس بسیار می‌گفتند و انگیزه در هم قدرتی و نهاد هر که در راه رهبران طریق و دیدگان اهل فضل است گذشته

و اینک اقدام شایسته خود کم و شعر نی استادان و دیوان و مطالب سعدی و فردوسی اهم نعم عمر بنان بطالبان

و شیفته طالب شعر باشد و حق بیان قرار داده و امید ولدی است . اما توجه بانکه و بشر نیز بر همان خلق و دیوان واقعی

و عارفان و روشن دلان جهان که همواره در میان خلق و در خلوت آرامند و جز بانچه دل شیفته آنان بنیت بعدد

و در حقیقت از خود گذشته اند و بخشیده با خدای خود هستند و در قلب هستند و با کسی کاری ندارند کار است ایشان منظر

و از طرف دیگر همین امر نیز از حقیقی و هر طبقه نو اقطعه است و هم در بابت طالبان ظاهر مذهب الصمد همی هم

معتقد که با ظاهر دارید و به نیت و شهوت جاه و مال و عقبه و در کسوت پاکان در لباده و دون وارد

گوش آنان رحم العالم فرستند و در جای اعلم الله که دارند و با مشاهده از بیان دو لطف بدون دل و دل کان

و در خود همدوا رونق نمی‌دهند . و تاسف طالبان و اهل و صدق و محبتی اصفیا باوفق

گر با نیت و با سلطان این قبیل مقام کرده راه طالبان حقیقت نمی‌دهد مسیر مواجه دگرگون

ظاهر کار و گرمی بازار ایشان را مجذوب و باهر طرف جان و دل عمر بیهوده و در حیرانی و سرگردانی میگذرانند

و امیدوار است هر که در کار و توجه حق تا حدی کامل از توجه شایسته فقد از قلب و دگرگون و همراهان صادق و طالب

با صفا و حقیقت را که حالشان با نور و درد و در طلب حق و در رهبری است روشن ضمیر در یافتن و تشخیص

و پیروی حق و خضر راه را اینجا باشد که فرموده اند :

خضر پیموده بهر از نور وجود | عمری جان ز دل برشد پیر مرد
با صفا و سعی رو پیر طلب | تا برآید صبح امید از شب

اما توجه بانکه طرف پرسش و مباحثه حضرتعالی در این امر از قبیل اهل تصوف است و تا حدود حضرات

در جواب جواب انکه با اطلاع از نظر و اطلاعات کافی در حقیقت آن میگذارند دانستم علت آنکه با چیز را نیز

در آن زبان محبوب فرموده اند چه بوده ؟ آیا گفته و نوشته و چیزی که نه در شده است از قبیل و ... و قی

بر دو و نه صاحب کرسی و مسند هیچ ارزش خود بنده داشته باشد ؟ یعنی مجموعه فرمایند که آنچه اتفاق

ننگ بوده ؟ که انقلابیت و با وجود شیخ و قطب و رهبر و صاحبان مسند خیلی که خود سرکار

کما قد اثبتناه در دوره جاه و زیر و زور و در میت که گوشه نشینی و خلوت گزیدگانی لطافت چون خضر که

فارغ از غیرند و در وجود بیرون میکنند و او هم طالب بوده . بنده معتقدم تمام فقر و درویشی را که

اولین قدمش را نمود که سیخ دلی بیاندازی و دو سر قدم دیگرش هزاران نکته بار گیرد نوبت آمده

همین را کوچک نیست که بر جبین گردون چون نمود در عرش آن باشد تا چه رسد به قدر بالا در سوار شاه

خدا هم هم چه خوش فرموده : تا بر دل نقش مهر جانان نقش است ـ هر جان آن نقش بسته دلی گیتی است

عوض فرصت است اهل خبر ـ است عشق او و عید درگیتی

سر دنیا و سر را از سر ـ کن برون از غم گردون خبر

اگر بسته عشق در دل و در بی لذت دنیا خودکشی میکنیم و اگر در راه حضرت مقصود دنیا و عقبی

اهل دین نمیکنند آن دنیا را اگر هر روز در درد فرزند هجران را طاقتم نیست آل رحمن خود به بری

نامه بسازم (خط کج کرده ام) از خطر چه خطر نموده ام و داشته باشم گردانم که اگر هر دم در سر

گنجینه ام هم آن موانع همی در دوش سبب راست قطره قطره ام قطع ـ هیچ آنکه یکی

بر میان باشد و جنبه ام بر ره و هیچ دور اندازی به لذت خود را با کلمات در هر در

هر دو دوران بهتر از جدا رواج دهند و هر دو تاج شغل در حقیقت هم کنده تو [illegible]

بشنود الله عاقل لذا حمد ـ [illegible] روح گنگ دی بیعت [illegible] ـ آرزو که در دل [illegible]

آری که جهنم این گفته ها روشن تغذیه حال که شایق و دو دوست و سعدی شیخ [illegible]

آن دو روز هر کن منافع صاحب نباشد و لذا اگر که امکان دارد مطالعه این مرکز است هم

افضل شده در راه دور و در منزل را به راه است حق را ادا کرده مطالعه نوشتم و از مطالعه کلام بزرگ

محققین ـ نمودارم و نمودن ـ با علم لطافت چه معلم میدانم ـ با انکه بعدم تواند که خود اقرار دارم

شعر گفته نام انکه شاید نوشته فقیر هم اند در حضرت دانم منظور جمله سرکار و خود و سفید با تا خدا جان

بمان از پیکم و توجهات او را عرض است از معطوف میدارم :

با چهره علم عشق فرزند ارشد حضرت منور و روحانی عارف الله حضرت محمد عرفه بحر (جد اعظم برادر)

و محمد حضرت جلال الدین علی میرزا ابوالفضل عرفه نام را محمد علی فرموده) پس از سالها سابقه محمد

و مجاهدت و ریاضت و خلوت و در مصاحب دیگری داشته و از محضر حضرت او در زمانی تهیه شد الله

حضرت رسول الله آثار بزرگان و دو کتب و به همراه آن از محضر او آثار گرانبها را مسئله که کتبه است

شاید همه را خود را در روح خیر گرانها و دو صد هزار در بیان حقیقت نشان میدهم و با

الحمد لله ـ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

شرح حال مرحوم که بعد از خروج از حلقه مرادی فارغ تو با کمال و خبری روشن محضر و جلال و دلبر

و در سیر و تدبیر که با مرقوم و خصوص و کتابت که از آثار آنحضرت و در کتاب نسخه معتبر اخیر و وجود

بهم خورده نوشته شده و عنوان آن نسخ نموده و همچنین شرح حال عارف ربانی و مرکبات [illegible]

حضرت جلال الدین علی میرزا ابوالفضل عنقا [illegible] در تذکره ها مندرج و القاب اجداد ایشان [illegible]

است و گرانبها جلال الدین ابوالفضل استاد و پیشوای [illegible] ارادت [illegible] حضرت [illegible]

شرح حال معظم له را سلطان [illegible] در [illegible] آورده است [illegible] که در تذکره ها مندرج است

کتاب [illegible] شده [illegible] بعنوان [illegible] گذشت.

از آثار ایشان [illegible] دیوان شعر [illegible] است [illegible] را بعنوان [illegible]

بلکه برگزیده [illegible] است که [illegible] اگر [illegible] داشته باشند [illegible]

یک غزل یا قصیده [illegible] از آن [illegible] است

آثار: رساله معظم له [illegible] در [illegible] چاپ شده

رساله [illegible] است

راجع [illegible] و [illegible] را عرض میکنم [illegible]

شیخ [illegible] نفحات جامی ذکر [illegible] نموده اند.

مرحوم [illegible] و [illegible] آن [illegible]:

ادعا می کنم مقصود از فقرای اویسی آن نیست که منسوب بحضرت اویس قرن (محبوب مطلق)

باشند بلکه کسانی را که از عالم باطن مجذوب شده اند اویسی میگویند و با اینکه بعضی انساب خود را بحضرت

اویس قرن نسبت داده اند ولی غیر مستقیم فقرای آن مکتب معلوم نیست

گفته شده است که اویسیان ظاهراً پیری ندارند ولی طبق نظر شیخ [illegible] الدین [illegible]

در نفحات جامی پس از ذکر کلام شیخ [illegible] آمده است که [illegible] اگر هم [illegible]

طریق فقر را بدون استاد و پیر [illegible] بود [illegible] ارادت [illegible]

می یافته صاحب نفحات میگوید بعضی از اولیاء [illegible] که [illegible] حضرت اویس بوده اند به اینکه

ظاهراً پیری داشته باشند [illegible] تربیت یافته اند [illegible]

و [illegible] از شیخ [illegible] در اول سلوک طریقت از [illegible] اولیاء [illegible] کرده اند

در مورد حضرت اویس هم که گفته شده ظاهراً پیری نداشته و پیغمبر صلعم [illegible]

در [illegible] مرحوم [illegible] که چاپ شده [illegible] است

این مطلب [illegible] که [illegible] در دوران [illegible] قطب [illegible] بوده [illegible]

و [illegible] حضرت مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام تربیت [illegible] شده است.

در بحر معارف پس از فوت مخدوم شیخ علاء گفته شده که شیخ ابوبکر خرقانی از باطن بایزید استفاضه
میکرد و ملاحی گنجوی و خواجه حافظ که هر کدام در حلقه اویسیان در دوران خود بوده اند از باطن پیری
تربیت شده اند در حالیکه در بحر دیگر گفته شده که شیخ خرقانی به شیخ احمد جامی خصیصه داشته و گنجوی
ارادتش را به شیخ اخی فرج زنجانی فرستاده . خواجه حافظ هم که خود مردم شیخ را دیده
مگر فرموده است من جهله - کی خبر دل [illegible] کرده بودم راه - قطع این مرحله بی همرهی [illegible] مکن
در عالم رندی فرموده . یا منه به خود که مقصد گم کنی - یا منه پای در این ره بیدلیل
صدها هم اگر قرآن را ولی درست ورز بی پیر نشنید . پیر داند و خود را از دل خسته بشنید
پیر شان که کی رنگ تشنه دل گدای خوش است . فرموده

با کس نه دل رفت به همراه ما | گر دور خود نستم دل زلف رنگ دیشیم

نیم طریقت از تربیت میگیرند - و در این باب قطبیت و دعوت ارشاد و سند و سلسله هست
مستند او سلوک کرده اند و کسی را که مرید در خود وقت نشده و در وجود او با طریقت [illegible] کنم
باطن وظیفه دارد . اگر بعضی طالب [illegible] حافظ [illegible] از خواجه غیب رسید
داد باطن حضرت بوده - مانند در حال [illegible] باغش وعده [illegible] در [illegible] داده
د مبرا [illegible] با امداد معنوی مقصد و با پیر خود سخنی مسیحی مرتبط و با کمک باطنی

پیر از روحانیت مقدسه و ملکوتی خود دارد بهره . پیر در طریق حق پنهان هم آنگه د
همراه خود و حقیقت اویسیه که پیر باطن رفیق است نه فقیر [illegible] حال و حال او را به پنهان
خود و حضرت باطن رنگ بی قرار [illegible] و در عالم وحدت آنی نبینند و تسلیم شود با
در حضرت الالهیت یعنی حضرت [illegible] و در آنجا همه و خدمت [illegible]

چون در طریقت پیر [illegible] او پیر نظر به باطن است و تربیت ظاهر [illegible]
بعضی از [illegible] تربیت [illegible] و غیره مطلع نظامیه [illegible]
[illegible] تمیز نموده میگویند :

وین دانست [illegible] گیتی | دریا [illegible] اینها شرط است

و نیز : یعنی [illegible] آن برخواست | که الله [illegible]

روش اویسی [illegible] حضرت رسول اکرم [illegible] ۴ است .
و خصوصا [illegible] در بعضی مطلوبات [illegible] از جانب [illegible] مصطفی [illegible] یکی
[illegible] گفته اند . نام [illegible] خانواده [illegible] نکیم که [illegible]
یکی از سران خانواده از این سلسله [illegible] و در تمام [illegible] موجود :

از جمله طرائق الحقائق ـ حدیقة الادب ـ نامه دانشوران ـ دیوان طرب ـ و نامه های دیگر
و جد اکرم همگونه اند و از کمالات [illegible] مطالب [illegible] و در زمان حیات آنان
جناب اظهار داشته اند [illegible] تصویر جد اکرم با عمامه سفید در کتاب [illegible] طبع شده بود
بهترین گواه [illegible] نام حضرت میرزا قید شده [illegible] سید [illegible]
[illegible] بوضع [illegible] و [illegible] را باید از [illegible] سؤال [illegible] محمد
[illegible] [illegible] معتقدم [illegible] دارد [illegible]
[illegible] [illegible] آنان [illegible]
[illegible] [illegible] که از ارادتمندان حضرات
[illegible] میکردند .

[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] [illegible] اگر [illegible]
معهد قرآنی خود
[illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] علی عنقا

[illegible] علی عنقا و [illegible] علی عنقا ـ
[illegible] از طرف [illegible] محمد علی ۱۳۴۴

شرح احوال آقای علی عنقا و پدرش محمد عنقا و جد پدرش میرزا ابوالفضل عنقا از مقدمه کتاب از
جنین تا انسان در مقدمه ۱۱ صفحه بقلم علی عنقا و کتاب بقلم محمد عنقا به دستور آقای علی عنقا در
[illegible] نوشته شده و تلخیص آن ضمیمه این کتاب میگردد اینک شرح احوال جلال الدین
علی میرزا ابوالفضل عنقا ابن ملا علی ابن [illegible] قاسم الطالقانی الحائری الطهرانی متخلص
به عنقا در سال ۱۲۶۴ ه در قزوین متولد و در سن ۱۹ سالگی بتهران آمده و نزد آقا
سید حسین تبریزی در قزوین فرزند حاجی سید [illegible] [illegible] و از [illegible] سید حسین
[illegible] و نزد آقا شیخ محمد [illegible] متخلص به [illegible] [illegible] الالهی بوده در
حوزه آقا سید حسین [illegible] دریافت و نزد آقا میرزا عبدالقادر فرزند میرزا
عبدالغفار تاجر [illegible] [illegible] بوده [illegible] میرزا عبدالقادر مرید
محمد حسن [illegible] [illegible] حاجی عبدالوهاب نائینی [illegible] از تألیفات
ایشان ۱ ـ کتاب عقاید [illegible] در اصول دین و مذهب ۲ ـ رساله در اثبات
نبوت خاصه و ولایت خاصه ۳ ـ مثنوی انوار القلوب در مطبع رشیدیه
۴ ـ حقایق المناقب بطبع رسیده ۵ ـ مثنوی اشارات الحسینیه ۶ ـ
مثنوی آئینه جهان [illegible] ۷ ـ دیوان غزلیات ۸ ـ مفتاح باز
[illegible] شرح گلشن راز و یک جلد قرآن با تفسیر بخط شیخ رحلتش در ۲۹ ربیع
الثانی ۱۳۳۳ ه ق مطابق با ۲۵ اسفند ۱۲۹۳ شمسی پنج بعد از ظهر در
تهران محله معروف بمیدان محمدیه و مزارش در قسمت غربی ابن بابویه
قبرش با محمد عنقا در یک حجره و از طرف صادق عنقا آئینه کاری شده است
پنج فرزند داشته محمد عنقا و دوم حسن عنقا کارمند بازنشسته دارائی حسین
عنقا افسر بازنشسته ارتش احمد عنقا کارمند وزارت دارائی است
دیگری دختر حسن عنقا برادرزاده اش صادق عنقا اظهار ارادت مینماید

محمد عنقا در سال ۱۲۹۶ هـ.ق در تهران متولد و بریاست کابینه حکومتی تهران و ریاست دفتر
والی فارس و ریاست کابینه بانک ایران و در دوره چهارم مجلس در قسمت قانونگذاری
رئیس دبیرخانه مجلس و ریاست دفتر ولیعهد محمد رضا شاه پهلوی علوم غریبه قدیمه کلده و
و علوم جدیده مثل هیپنوتیزم - مانیه تیزم - اسپریتیسم - قرائت افکار - قیافه
شناسی - کف بینی - مداوای بیماران عصبی - مسئله پاکتی را در یافت نزد پدرش
رسیده بود و کاملی نیافته تا در عالم رویا پیر بزرگی به او دستور کامل تجربه داده‌ام لذا مشغول
گردیده و فعالیتش علی عنقا را بدین پیر برفت [illegible] فعلها در دو لیستی پدر را ابن [illegible]
علی عنقا پسر دوم در ساعت هشت صبح روز شنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۱ شمسی فوت
کرد دیوان غزلیات و قصاید دارد ۲ - از جنین تا جنان ۳ - رساله ادب [illegible]
نامه حو - رساله مراقبه و مشهود ۵ - تحشیه بر تاریخ تصوف دکتر غنی ۶ - تحشیه
بر کتاب دستور کیوان قزوینی ۷ - علوم قدیمه غریبه ۸ - هیپنوتیزم - مانیتیسم
اسپریتیسم ۹ - کف بینی و قیافه شناسی و قرائت افکار و تله پاتی ۱۰
تجلیات طبع شد اولاد اوش علی عنقا کارمند مجلس سنا و دو دختر فرزند
چهارم صادق عنقا کارمند وزارت دارائی و اعلای سیاست و جانشینی
دارد سوم پنجم ابوالفضل عنقا بجای پدر رئیس دبیرخانه مجلس شورای ملی
از اشعار علی عنقا تیر آن غمزه دلدوز ~~بجانم تا کی - گر که امروز [illegible]~~
~~[illegible] تا کی - نفس و شیطان در عرصه [illegible] بزنی تا کی - جان آزاده~~
~~بزندان هوسها تا کی~~ و ایضاً دل ما در خم آن زلف پریشان تا کی
سر به سوز ز حسرت بگریبان تا کی - تیر آن غمزه دلدوز
بجانم تا چند - مگر آلوده بخون از سر پیکان تا کی و ایضاً

کرد

محمد عنقا بمرض از پای در آمد در ریه (مرض قلبی) که دو سال مبتلا بوده و درباره این مرض [illegible]
ای دل خام طمع در پی دنیا تا چند — گر که امروز نشد در غم فردا تا چند
نفس و شیطان در درون ساکن و تو بر دنی تا کی — جان آزاده بزندان هوسها تا چند
سرنگون در چه پستی و در پرستی و کبر — در حضیض دنیا [illegible] بالا تا چند

شو مجرد ره ببر منزل جان - عمر صرف هوس [illegible] تا چند
مرد ره باش علی در ره تجرید ارد عمل - دم فرو بند سخن در پی [illegible] تا چند
در منقبت علی امیر طبع رسا سروده است
تا این روز میلاد امیر دین و دنیا شد - ز شادی طوطی طبعم بمدح شه شکرخا شد
ز شرح شوق جانان خامه ی شکسته تر از دل - بجان در یافته [illegible]
ز نشئه مردان توانا شد

تفاوت [illegible] اگر بنده [illegible] - [illegible] عنقا در ره ذات جانش
عشق مولا شد - اگر هیچم ولی عنقا فخر بر نام علی دارم - که هر
کس فخر بر نام علی دارد معلا شد صادق عنقا برادر کوچک
تر علی عنقا بر سر جانشینی پدر با برادر بزرگ ترک مراوده نمود و
با کسی برخاسته و دعاهای بس بزرگ در سر دارد محمد عنقا نیز در
زمان حیات خود با وی [illegible] باور [illegible] نبود و از او کدورت
داشته و رسم برادری و خویشاوندی کامل برقرار نبوده است

بسم الله الرحمن الرحیم

هو حق یا علی مدد   حال کاتب فقرا حق الی الله راحق یا علی مدد

فقیر حقیر ناچیز غریق ابحار ذنوب و مملوء از نقائص و عیوب

~~غفر الله تعالی الکروب~~ دفع الله تعالی عنه الکروب

آقای الحاج شیخ عبدالکریم المدرس العالم الملقب بمعصوم علیشاه

جلالی ابوترابی موسس سلسله جلیله عالمیه

اعاننی الله تعالی فی رواجها بحق محمد و آله الطاهرین ص

که متولد ۱۲/۴/۱۳۰۵ شمسی در نجف اشرف

در مهد علم

و در سال ۱۳۱۸ شمسی در کاظمین خدمت حضرت

نور علیشاه سرای خراسانی و فعلاً رشید حیوة

و ساکن مشهد مقدس و بانی و معمر بقعه شریف

خواجه اباصلت هروی خادم صادق حضرت

ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه الاف

التحیة و الثناء و بقعه شریفه خواجه

مراد (هرثمة بن اعین) از خواص اولیاء

هستند

مشرف بفقر خاکسار شدم و حسب حکم

دستور علیشاه کرمانی سر نظر

و ناطق علیشاه کرمانشاهی کاظمینی

پیر دلیل حقیر شدند

پس از چندی خانواده وبه رودبار دران حوزه
درحال جذبه بزرگ شده و در جوار تا حرکت
و مدت سه سال با یکهزار و دیگر روز
در خدمت پیر روشن ضمیر
مشغول ریاضت و ذکر جلی و ذکر و فکر
مراقبه بودم
در سال ۱۳۲۶ به تهران آمدم و بعد تقدیم شرف
و بنا به وصیت پیر مسلم بسم الله ازدواج
نمودم

بعد بطهران آمدم ملاحظه اینکه دیگر بلباس
فقر فخریه اهل عیال نخواهم بود
بلباس روحانیت درآمدم و به منبر اشتغال
ورزیدم پس از چندی به اتهام جمعیت
در مجلس آزادی تائید و تصدیق حضرت
آیت الله بهبهانی ره
لیکن مدتی در زندانهای شهربانی و حبس
ها از شر ... پناهگاه قهوه
به وعظ و خطابه و تهذیب اخلاق

بندگان حق مشغول بودم ضمناً

برا[ی] خواهش و راحت خلق

تصدی دفتر ازدواج را قبول نمودم

و بمصداق

ما برای وصل کردن آمدیم عمل نمودم

در خلال این امور

در خدمت حضرت آیت‌الله حاج

میرزا خلیل کمره‌ای ادام الله ظله [illegible]

درس فقه و فلسفه و حکمت ملاصدرا را

باندازه درک و استعداد خود حضور

استفاضه نمودم

با همه این احوال از کارهای اداری و دریافت

حقوق غافل نبودم در ضمن اوقات فراغت

چهل سال گیاهخوار بودم

که به ضعف بنیه مبتلا شدم و به اطبا

مراجعه نمودم اطبا گفتند از عدم تغذیه

به حیوانات است

در ضمن حالات با بزرگان طریقت

در تهران ملاقاتها نمودم

ولیعصر اق

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

و فرموده

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس
خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

تشریح در چشم آنچه میخواهم در وجود خودم حق
بود و گفت گذارده

که فرمود من عَرَفَ نفسَهُ فقد عَرَفَ ربّه

خلاصه راز مکاشفات پیوسته که از ایشان
حضرت رخ داد و نظر محمد و آل حق
به کشف آن در شرح حال خود آن نگاشته

ولیعصر اق

خوشتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

دقت و مطالعه در حالات بزرگان و راه ارباب
و سلوک وادی محبت و حقیقت
خیال در فروتنی و تواضع حضرت موثر افتاد
وای بر دهم م فقر و محتاج بلطف همه اولیای
حق هستم

تألیفات حقیر

۱ آیات ولایت

۲ تحفه درویش

۳ مونس السالکین

۴ گنجینه اولیاء

۵ کشف الهدایة و مفتاح الولایة

۶ رساله عالمیه

۷ هزار درویش یا حدیقة العرفاء

زیر چاپ

۸ دیدار الهیه

۹ فقرای معاصر

۱۰ دلیل الحاج مناسک حج مصور

اما بزرگانی را در طریقت که

در شهرها قبل از ربع قرن و بعضی هم زیارت

نموده‌ام

در مازندران مرحوم حاج شیخ علیشاه بشیر

(حاج محمد دهقان) و حاج احمد منجم باشی

در لنگرود مرحوم معصوم علیشاه بزرگ و اعظم

در رشت و ... مرحوم سنگسری زرین حلک در رشت

و خیلی از فقرا که اسم فراموش کرده‌ام ولی

در بندر انزلی زیارت محمد کمال مرحوم مجذوب علیشاه

در رشت بود و هم در بندر انزلی

و مرحوم میرهوشنگ زرین کلک بود

در علوم غریبه چون رمل و جفر و اعداد و اوفاق

بسیار جالب و مطلع بود ضمناً رشته‌ای علیحده جالب بود

مرحوم حاج یحیی دهقان در شعر و شاعری

و حاج احمد منجم باشی نیز از زهاد و متواضع کامل

که از فقرا آقا حاج دانش کرمانشاهی نیز بود

و در کرمانشاه مرحوم ذاکرعلیشاه خانقاه را افتتاح

و آراسته واقعی و مرحوم میرگوهرعلیشاه در اصفهان

سید جلیل و عالم نبیل و شاعر شهیر بود

و بزرگان اهل حق شعر گوینده و صاحب سخن و شاه آبادی ملا [illegible] نجوم

منجمله مرحوم محبوبعلیشاه که اهل صدق و صفا بود

[illegible]

و اما سلسله عالیه

موجبات تأسیس سلسله عالیه

۱- لطف و عدم محبت برادران خانقاه

۲- شهید حاج مهدی بر تألیف کتب حضرت و عدم صلاحیت ایشان

۳- اشتباهات زوجه حضرت در روش مردم داری

۴- اشتباهات فقرا در رسوم و آداب فقر خانقاه

۵- مأموریت باطنی از جانب حضرت رضا علیه السلام

۶- و اینکه بعضی به برادران تکیه کرده‌اند و حقوق

با این کلمات مخالف هستیم

و مشمول گفتن‌ها را به گفت اهل اشتباه نموده و اهل

بنفع حضرت طرد نموده‌اند فلهذا رساله عالیه بود

تدوین نمودم بدانجا راجع شد

[illegible] بر قرار

تاریخ ورود [illegible]

۲۶-۳-۳۴

بسم الله الرحمن الرحیم

اینجانب محمد افضل سهروردی ولد فقیر محمد پاکستانی متولد شهر لاهور و پدرم متولد از شهر ... ۱۵/۱ میباشد. در سلسله درویشی از بچگی عشق داشتم. از دوره جوانی گاه گاه شبها ... صحرا میرفتم وگاه شبها تو آب دریا میایستادم و مشغول ذکر میشدم

باقی الله

... فاتح ابو العلم

خدمت حضرات صوفیای کرام

بنده یک کمینه حقیر فقیراست از آنجا که در فرابهچند درویشان شرح حال خود را و نظریه درویشان نوشته اند بنده در مقابل آنها هیچ نیستم ولی با امر و فرمایش آقای درویش جناب سرهنگ النورالدین مدرسی چند نکاتی که از قربان درویشان است خدمت برادران گرامی اهل تصوف اند میرسانم

المدد یا اهل حق

از تصوف مراد علم حقیقی است. که از کتاب حق الله و سنت پیغمبر علیه السلام به شدت عمل سینه درویشان را روشن میکند. حضرت امام شافعی رحمة الله علیه که عالی رتبه و مقام و شان بزرگی داشتند. میفرماید که مجتهدین شریعت و مجتهدین طریقت هم راست گویند و خدا آنها را برای شریعت خودش منتخب فرموده است.

سید الطائف حضرت جنید بغدادی رضی الله عنه میفرماید که ما معروف اهل تصوف را از کتاب الله و سنت پیغمبر علیه السلام استوار و مستحکم میدانیم.

مردم حضرت شبلی را دیوانه میگفتند. چندین بعد دوستانش تعدادی از صوفیان را دیگر فساد کرده و سؤالات فقهی از آنها کردند. و آنها واضحتر جواب دادند که مردم را دهن بستند. بآخر الامر مجبور شدند که تردد شان کنند.

حضرت امام ابوتراب نخشی میفرماید. هر نفر که از خدا رو برگرداند اولین علامتش این است که آن نفر اولیاء الله را طعنه میزند.

حضرت شیخ محمد مغربی شاذلی حکایت میکنند که اهل طریقت با حکایت واقعه حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام شاهد است. چنانکه قرآن میفرماید که حضرت موسی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام فرمودند. که من بااین شرط پیرو شما میشوم. که مارا خدا داد علم و صلاح و تقوی بیاموزید گواهمینطور که شریعت را حاصل کردند ضروری است عیناً حصول علم طریقت هم واجب میباشد.

حضرت شیخ محی الدین ابن عربی به حضرت امام فخرالدین رازی نامه نوشته بودند که شما اگر مجلس اهل الله بروی و بخواهی که علم حقیقی شریعت آگاه شوید. اهل الله شمارا زودتر مرتبه شهود حق میرسانند. و بعد از آن خود بخود بلا تکلیف علوم شریعت حقیقت از خدا میرسد. بفهم که علم از استدلال بلکه با علم حقیقت نسبت ندارد. چونکه نظر و فکر و عقل بآن مقام نمیرسد آن علم را حاصل کن که کمالات حقیقی دارد و بعد از مردن هم همراه باشد. علوم آن است که بالطریق وهبی و بروشه مشاهده از خداوند تعالی عطا میشود دیگر علاوه از این هرچه علم است آن فقط تا زندگانی به انسان محدود است ولی این علم غیر از خلوت و ریاضت و مشاهده و جذب الهی حاصل نمیشود و علم اهل حقیقت بر تقوی و ایمان منحصر است چونکه خدا تعالی که بیرون میفرماید وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ — یعنی اگر بندگان بمن ایمان و اتقاء اختیار میکردند من برای آنها در های برکات آسمانی و ارضی باز میکردم. یعنی خداوند تعالی برکتهای ارضی و سماوی اسرار و حقائق و علوم حقیقت انکشاف مینماید.

(و علویات سفلیات. وجبروت و ملکوت و انوار و ملکوت) حقیقت همه را انکشاف میکرد

سوم آیه قرآن است (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) مراد این هر دو رزق جسمانی و روحانی است

دیگر فرمان نبوی هم اینست که (ان لکل آیة ظهرو بطنا وحدا ومطلقا الی سبعة البطن)

اینجا از ظاهر احکام شرعیه اند که از پابندی و اعمال صالح و از باطن مراد آنست که اسرار و معارف به کمال ایمان و تقوی بحکم میشوند. قرآن گنجینه معارف و اسرار است آنرا از این لفظ پرستان ملا و علما و دین مخفی است فقط خدا تعالی آن علم را مخصوص برای اهل حق نگاه داشت

غیر از تردید اہل حق چیزی گیرشان نیامد - و کم عقلی خودشان را اعتراف نمیکنند برای همین فیضان
باطنی محروم میمانند

حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی میفرمایند که یک ولی الله و کمالات آن باطنی برای
فهمیدن و دیدن چشم بصیرت میخواهد - چنانچه در زمان ما حضرت شیخ ابن تیمیه خیلی مخالفت میکردند
و بعضیها اصلاً از این علم انکار میکردند - چونکه تعلق این امور به مقام ولایت است و اینرا فهمیدن
کار نام نهاد محدثین نیست و نه کار علماء سوء - بجز اینکه احکام جائز و ناجائز چیزی نمیفهمند
قرون اولی صوفیاء کرام بودند لیکن آنها کسی را حلقه بیعت نمیگرفتند - تا عام تکمیل نباشد -
در مجالس آنها اذکار کتاب و سنت هم بوده - ولی برای معارف اسرار و حقائق مجالس علیحده داشتند
وجه این بود که بعضی ها قاصر الفهم بد عقیده میشوند و متهم میکردند زندیق

بعضی صحابه کرام و آئمه اهل بیعت مثلاً حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه منقول است
که ما از سرچشمه نبوت بعضی آن علوم را حاصل میکردیم - که اگر ما بر این علماء ظاهر کنیم ما را کافر تصور میکنند
همین طور از علم تصوف آشنا شدن آسان نیست! اما آن مردمان نمیتوانند حاصل کنند -
مگر مقام اعلی را حاصل کردن به بیعت شیخ کامل واجب است

قصهٔ مولانا روم معروف است - که مولوی هرگز نشد مولای روم - تا غلام شمس تبریزی نشد
و حافظ میفرماید - زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست - در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
تصوف قال نیست حال است

تعلیم تصوف و صوفی هر انسان متلاشی را - اینقدر قابلیت میرساند که انسان مولای کریم
و رب رحیم را می بیند سوال نیست که چه طور - ×

[signature] خادم ابوالفیض [illegible]

× جواب صحیح اینست که راه خداشناسی بنده از ذات خودش شروع میشود - مگر آنکه بنده خودش
غور کند و فکر کند و بداند که من کی هستم و چه بودم و از کجا آمدم و کجا خواهم رفت! وقت این
فکر عملاً کرد گویا راه شناخت خودش را اختیار کرد - و خود را شناخت وقتی کسی خود را شناخت خدا
خدا را شناخت - مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ آنوقت به این مفهوم رسید - یعنی
مَن عَرَفَ نَفسَهُ بِالفَنَاءِ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ بِالبَقَاءِ!

با شناخت خودش صوفیای کرام ذکر و اذکار و اعمال و اشغال تجویز میفرمایند -
ریاضتها و مجاهدتها مراقبه‌ها و تصور را یاد میدهند گاه گاهی با ارادتمندان توجه
خودشان را میدهند که قوت باطنی را بیدار میکنند بدانید اسرار کائنات و عبادات
شریعت اهمیت دارد بحیثیت طریقت و تصوف که به سلوک دارد هرچه
حقیقت فقه در حقیقت حنفیت و شافعیت و مالکیت و حنبلیت
است همینطور رسیدن در طریقه نقشبندیه و قادریه و چشتیه است در دیدن آن
از نفس باطنی تصفیه کردن اوراد و وظائف یاد میدهند اینها کار
حقوق مذاهب اسلام با تفسیر قانون دارند همینطور در تصوف هم طریقه
اسلام اصل بنیاد ایمان و احسان کامل است از آنها انسان معبود
خودش برحق را دیدن و شناختن پیدا میشود وقتی کمند برای جای
بلند بنیاد اند آنجا ذاکر ذکر و مذکور یکی میشوند گویا مقامات انسان و عرفان
ابتدا شروع میشود آنوقت تبدیل انسان میگردد و چه بروز آهنگ برای
معبود حق عشق پیدا میکنند بعد ایمان و ایقان را حاصل کردن بیتاب میشود

در زانوی شیخ کامل ترقی میکند مدارج کمال تقوی در مراحل سلوک میکند اینجا رذائل نفسانی آرزوهای و
خواهشات نفسانی دل پاک میشود و او را لذت عبادت و ذوق نصیب میشود اینجا
برای منازل طی کردن تصفیه نفس سالک باید زحمت بکشد او را دو وظائف در اعمال
در اشتغال جلی و مراقبه بکند اینجا بسیار بزبانی ریش دوست عزیزان سبکبار رسیدن کنید
حفظ او را دو وظائف چشم خوابگاه سهر و در دیده پیش نظر بند تا که طالبین حق را اذا
در رسول اکرم صلی الله علیه و سلم محبت عطا کند پیغمبر ما نبی کریم صلی الله علیه و سلم
فرموده‌اند انسان وقت عبادت در یاد حضرت تصور کند در خدا اجل علی شانه دیده
است اگر این تصور نتوانند بکنید پس باید تصور کند که خدا او را میبیند حاجی بر کعبه
دمی طالب دیدار است [illegible] اوقاتم تو بیدم صاحب خانه را تا که بر تمنای وصال
تو بیگانه است کم بود از هر شره چون سیل روانه سگ که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی از تو را می طلبم خانه بخانه مقصود من از کعبه و بتخانه تو هستی تو مقصود تو هستی
کعبه و بتخانه بهانه است هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید تا نای بنوای و مطرب بترانه
از جمله چیز بعد در حال وظیفه آنست اُتْلُ مَا اُوحِیَ اِلَیکَ مِن کِتابِ
ربک را مستحبات عامل شود در بهتر وقت تلاوت کلام الله وقت
فجر است چونکه ارشاد خداوند تعالی چنین است اِنَّ قرآنَ الفَجرِ
کانَ مَشهودا معنی بخواند و بعد از آن خواندن هم کلام شدن
بخدا است برای درویشهای بعد از هر وظائف و عبادات مراقبه
خیلی واجب است و در نه قرآن را عیسویها یهودیها و سیکها

و دیگر مذاهب هم خواندند و لیکن میان آنها و ما فرق دارد هر ذکر
و وظائف ای که از مرشد خودش ارشاد دارد بر طلب خودش جلو قرار
دهد مثلاً اسم الله سره را لطیفه نفس و قلب نیلوفر میگویند یعنی
با وضو قبله رو بنشینید و سر خم بکنید نگاه بر ناف بزنند و اسم
ذات پاک الله الله صد الناف بالا تا زیر پستان و از دل
ذکر کند و مشغول صدای اندرونی باشد و خود هم الله بگوید
که زبان بسته یعنی:

گوش بند و چشم بند و لب ببند
گر نبینی سر حق بر من بخند

نیست غیر از یک صنم در پرده دیر و حرم
کی بود آتش در سنگ از اختلاف سنگها

نگر نیستی هرگز نمی افتند مغروران
اگرچه صورت متواضع را یا شد گریبانها

نامهٔ دکتر گنجویان استاد دانشگاه تبریز

هو ۱۱۰ ذیلادلغی ۲۶ شهریور ۱۳۴۴ بحضور مبارک حضرت مستطاب اجل جناب
سرهنگ درسی دامت تاییداته . . . .
حقیر را چنین لیاقتی نیست ز دست کوته خود زیر بارم که از بالا بلندان
شرمسارم حاکم روزگاری چند در قدر آن را ندانستم شرفیاب و آستان
بوس حضرت خداوندگاری جناب ابوالفتوح قدس سره العزیز
بودم و شرف زیارت ظاهری آن بزرگوار چندین سال نصیب
حاکم بود چون حضرت شان سفر بودند بر همان جا [illegible]
ای بجز از حضرات بزرگان سلسله مبارکه با سلاسل دیگر آشنائی
ندارم حضرت قبله گاهی معظم جناب عالی عماد الفقرا قدس
سره العزیز ابتدا از حاکم دستگیری فرموده‌اند و سالها کسب فیض از
محضر مبارکشان می‌نمودم بعداً که مسافرت تهران
پیش آمد در حضور حضرت خداوندگاری شرفیاب
بودم چون لیاقتی نداشتم نتوانستم از محضر مقدس
این مرد بزرگوار اندوخته‌ای کسب نمایم و اکنون نیز
جز شرمساری و سرافکندگی توشه‌ای ندارم و چشم

امید براه عنایات و مراحم حضرات دوستان الهی و ایمانی هستم
که از اله انشاالله یارب دعای خسته دلان مستجاب کن . . . . .
. . . .
با عرض مراتب دعاگوئی و احترام والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
بمیقدار عبدالحمید (لقب طریقتی حمید الاولیائی)

نامه بعنوان ایشان بدانشگاه تبریز فرستاده شده بود و پاسخ نامه از
ذیلادلغی رسید و آنچه مربوط بشرح حال ایشان بود استنساخ
گردیده است آقای دکتر گنجویان استاد دانشکده پزشکی دانشگاه
تبریز بوده قطب سلسله ذهبیه و جانشین مرحوم حاج [illegible]
درویش را الیه جانشین حاج میرزا احمد وحید الاولیاء تبریزی بوده‌اند

جناب آقای دکتر گنجویان و آقای حاج [illegible] از ایشان [illegible]
آقای میرزا احمد [illegible] قطب سلسله جلیله ذهبیه [illegible]
[illegible] ۱۳۴۷/۱/۶
خاکپای درویشان حاج [illegible]
[illegible]

فقیر الله فرمودند درویش غلامحسین فرزند مرحوم غلامعلی از [illegible] کرمان
[illegible] مرحوم رحمت علیشاه مشرف شده و [illegible] ایشان بودند لقب طریقتش
مشتاقعلی [illegible] کرمان اما درویش غلامحسین [illegible] رحمت علیشاه
بالحضرت صفی [illegible] بودند [illegible] محلاتی
بودند بعد از رحلت [illegible] منزل
شیخ المشایخ [illegible] علیشاه [illegible] وارد [illegible]
بالصفی [illegible] رحمت علیشاه خرقه [illegible] کرده بود [illegible] قطب
حاج آقا محمد [illegible] تهران آمده حضرت صفی [illegible] تهران [illegible]
[illegible] حاج آقا محمد [illegible] از حاج آقا محمد [illegible]
تهران [illegible] لقب طریقتش مشتاقعلی بعد از خرقه [illegible] کردن حاج آقا
محمد [illegible] کرمان [illegible] حاج علی آقا وفا علیشاه میروند [illegible]
[illegible] شکر الله [illegible] سفر [illegible]
[illegible] تهران آمده صفی [illegible] ظهیر الدوله
میروند [illegible] منزل [illegible] منزل [illegible]
آقا سید صالح [illegible] عتبات میروند
در نجف اشرف [illegible] منزل حاج بهار علیشاه بودند [illegible]

با [illegible] ۴ [illegible] برادرم [illegible] وفا علیشاه مشرف گشته [illegible]
[illegible] کرمان آمده [illegible] منزل [illegible] حاج علی آقا [illegible]
[illegible] حاج علی آقا [illegible] پدرم [illegible]
[illegible] بالفقرا [illegible]
[illegible] منزل [illegible] منزل [illegible] برای پدرم [illegible]
[illegible] منزل [illegible] آمده [illegible] منزل حاج علی آقا [illegible]
[illegible] حاج علی آقا [illegible] حاج علی آقا [illegible]
[illegible] منزل حاج علی آقا [illegible]
[illegible] روز [illegible] محرم پدرم [illegible]
[illegible] منزل بیایید [illegible]
[illegible] پدرم [illegible] قبول [illegible] پدرم [illegible]
[illegible] قبول [illegible] حاج علی آقا [illegible]
[illegible]
[illegible] فقرا [illegible]
[illegible] پدرم [illegible] فقرا [illegible] راه
[illegible] حاج علی آقا [illegible] پدرم گفت [illegible]
[illegible] فقرا [illegible]

نشود فرمانفرما دیگران [illegible] شدند قریب دو هزار تومان خرج شده بود ولی تا
نبود دلیل بر عدم اجرم بفرمانفرما گفت سؤالی دارم [illegible] عرض [illegible] بلند [illegible]
فرمانفرما گفت درویش عباسعلی [illegible] دیگر [illegible] پاسخ داد [illegible]
درویشان [illegible] مرحوم [illegible] میرزا است بعد گفت [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] جواب داد الحمدلله [illegible] بود [illegible]
گفت [illegible] العقرا [illegible] آثار [illegible]
بلندی [illegible] آمد [illegible] فرمانفرما دیگران داد [illegible]
[illegible] حاج علی [illegible] بود کردن [illegible] گفت [illegible]
[illegible] فرمانفرما حاج علی [illegible] بود [illegible] آن [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] آقای [illegible] آمدیم کرمان [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] شیراز [illegible] علیشاه [illegible]
[illegible] ذوالریاستین [illegible] از طرف آقای [illegible] بود
[illegible] کرد [illegible] آقای [illegible]
ذوالریاستین [illegible] داشته [illegible] ماه [illegible] سال [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] عبدالله [illegible] طریقت [illegible] مشتاق [illegible]
[illegible] کتاب نغمه مشتاق [illegible] کرده [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] است [illegible] کرمان [illegible]

[illegible] دادم [illegible] ذکر [illegible] بعد از [illegible] الهی [illegible] از اهواز
تهران آمدم [illegible] سال [illegible]
از [illegible] دست کشیدم [illegible] طریقت [illegible] از طرف آقای ذوالریاستین [illegible]
فقیر علی [illegible] الفقرا [illegible] نام [illegible] آقای [illegible]
درویش [illegible] کردن [illegible] ناصرعلی میرزا [illegible] آقای حاج ابراهیم [illegible]
نیازعلی [illegible] صالحعلیشاه [illegible] ذوالریاستین [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] سومین نامه [illegible] داشته ام [illegible]
[illegible] حاج علی [illegible] دستور [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]

عصر روز ۱۵/۷/۴۴ در منزل [illegible]

تحریر [illegible]

ضمن تذکرات [illegible] درویش خلیل [illegible] مرحوم شیخ العارفین [illegible] درویش [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] - [illegible] فاتحه [illegible]
[illegible] طریقت [illegible] باشد

۱۱ آبان ۴۴

کتاب نغمه مشتاق منظوم درویش شکرالله مشتاقعلیشاه کرمانی متخلص
به مشتاق [illegible] صفحه درویش مشتاق ذکر آل عبا [illegible] و از سید ابوالحسن [illegible]
در این مورد [illegible] داشته است [illegible] چند قطعه عکس و شرح حالش در چهار
صفحه در مقدمه کتاب [illegible] نامه [illegible] درج گردیده است

حضرت آقای حاج میرسید علی برقعی دانشمند گرانمایه و فرزانه بهائیان از حضور مبارک تقاضا
دارد نظریه خود را راجع بفرق صوفیه اسلامی بیان فرمایید که مزید تشکر خواهد بود
ج —
حضرت آیت الله تصوف در عالم اسلام یعنی چه و چرا به این اشخاص صوفی گفته میشود
ج — انبیاء عظام از زمان حضرت آدم تا پیغمبر خاتم و اوصیاء ایشان مامور شده اند از
طرف حق تعالی بتربیت و تکمیل نوع انسان و این انسان بر حسب کیفیت
خلقت مظهر جامع جمیع صفات و اسماء الهی است و استعدادا قابل است
انه برای رسیدن بمقامیکه بر جمیع موجودات حکومت کند و بعبارة الاخری
در روی جهان خلیفة الله باشد و مظهر آثار آن علم لدنی و مقام قرب است
چنانکه در روایات است العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و لا یزال یتقرب
الی العبد حتی کنت سمعه الذی یسمع و بصره الذی یبصر و نیز
یقول الله محبوب من اولیائه فی الدنیا اول ما یوتی اهل الجنة
فی الاخره و بعد قوله لشیء کن فیکون و دستور رسیدن باین
کمال و مقام عبارت از معارف الله و اخلاق الله و احکام الله
است اسم جامعش دین است و این دین دستوری دارد مربوط
بجامعه بشر که قابل تکلیف باشد و آن در علم اسلام عبارت است از
کتب فقهیه مراجع تقلید است که انسان را در دسترس عامه میگذارند
و اخلاقش هم مطابق است با کتاب ~~معراج السعادة نراقی~~

~~جامع السعادة که یکی از مرحوم نراقی و کتاب دیگر معراج السعادة~~
تالیف فرزندش ~~مرحوم نراقی است مرحوم~~ جامع السعادة تالیف مرحوم
حاجی ملا مهدی نراقی و معراج السعادة تالیف مرحوم حاجی ملا احمد نراقی فرزند
بلا فصل مرحوم حاجی ملا مهدی نراقی است و دستوراتی هم راجع به باطن و سر
انسان است مربوط به عمل با آن دستورات مراتبی را انسان در باطن
خودش طی و مشاهده میکند مر آن مراتب را باصطلاح اهلش آنها را
اطوار سبعه قلبیه نامند و طوری دستوراتی دارد از نماز و تعقیبات و اذکار
و اوراد زبانی و خلقی و قلبی و روحی و سری و خفی و اخفی
که هر مرتبه ای از اینها علامت خاص دارد مشخص برای آن مرتبه
در آن علامت لفظی نیست همان علامت است که گفته اند:

هر کرا اسرار حق آموختند　　مهر کردند و دهانش دوختند

مگر مرتبه هفتم را شبستری علیه الرحمة گفته است

سیاهی گر ببینی نور ذات است　　بتاریکی در آن آب حیات است

اشخاصیکه از تعبد و تصلب در احکام ظاهریه حرکت میکنند
زهاد گویند و اشخاصیکه از طریق اخلاق و مجاهده با نفس
حرکت کنند مجاهدین گویند و اشخاصیکه از طریق ذکر و فکر
و طی اطوار سبعه قلبیه حرکت کنند طریقه شطار و میگویند

اهل الله الواصلین منهم فی البدایات اکثر من غیرهم فی النهایات
و اشخاصی را که طی اطوار سبعه قلبیه نموده اند از اولیاء قمری در اصطلاح
ورز معصومین در آنها اولیاء شمسیه نامند مینامند ولیکن در مقام هیمنه داود
مرتبه ای میشوند در اذان شاه علوا عن علموا علموا اند دستورات آنها
دستورات عشق است از اطوار اصحاب الائمه الاطهار و پیغمبر خاتم
صلوات الله و سلامه علیه مراتب روحی و کمالات طبقات مختلفه آنها
معلوم میشود مثلاً اصحاب حدیث در تکالیف عامله را سؤال کرده و جواب
میشنیدند معلوم است اشخاص دیگر در علوم دیگر تحصیل میکردند مانند جابر
بن حیان معروف و اشخاصی در دارای مقامات و کمالات روحی بودند و تاریخ
آثار و رد آنها ثبت و ضبط نموده است در قبیل سلمان فارسی و اویس قرنی
و رشید هجری و جابر جعفی و بایزید سقا در خانه حضرت صادق ع بوده
نه بسطامی دفن است معروف کرخی بواب در دجله مثل حسین بن روح
و این اشخاص اهل رجال حدیث در تکالیف عامله و یا درک علوم دیگر
مانند جابر بن حیان نبوده اند ولی تصرف در عالم و صورت اشیاء
میتوانستند بنمایند و شهادت تاریخ و اخبار پس معلوم میشود چنانکه
در خلال کلمات ائمه اطهار اشعار دارد باینکه انسان بدون تحصیل علوم
ظاهریه بمراتب عمل بدون طریق ذکر و فکر یا انقطاع فاکر بمقام وصول و فناء فی الله
و بقاء بالله و سیر در مقامات اولیاء الله است نائل نخواهد شد و عده ای

از این اصحاب خاص مجاز در القاء دستور بغیر بوده اند و سلاسلی در بخارا
بنام فقر و عرفان و عبادات دیگر در دوره های اخیر در این عصر پیدا شده منتسب بعلی بن
این اصحاب خاص است مثلاً سلسله شاه نعمت الله معروف کرخی که از دربانان حضرت
رضا بوده است منتسب است با اینکه این سلسله بطبقه بخلوص منتسب شده تا
الی کاوریه نیز منتسب بهمان معروف کرخی است و اقرار و لایت در این سلسله
از اقرار است بر اصحاب آن در القاء میشود سلسله منتسب به بایزید بسطامی
است و بعد به کمیل و اویس سلسله ها منتسب است بر یکی از آنها
مسئله گو و مرجع مردم در مسائل تکلیفیه نبوده اند ولی در کمالات روحی بشهادت
تاریخ و اخبار و احادیث صاحب مقامات و مراتب عالیه بلکه دارای علم لدنی
و خالق تجلی غیب بوده اند اگر چه اینها را عامه درویش و یا صوفی نامیده اند و ابا ذر
هم در ردیف صوفیه اند از ائمه اطهار رسیده است ولی آن اخبار صحیح است و در ردیف سفیان
ثوری و ابوهاشم کوفی و اتباع آنها در روایت تصریح دارد در اینها اعادی ما
هستند ولی این سلاسل را نام برده شد اینها ذکر و فکر و توجه و التظاهر با ائمه
اطهار دارند و امام زمان است پس آن اخبار شامل حال اینها نیست و ضمناً معلوم
میشود خلفای بنی امیه در مقابل ائمه اطهار فقهائی مثل ابو حنیفه ترویج میکردند بعض
از محدثین بوده اند ولی اینکه اهل ذکر و تهذیب باطن مثل سفیان ثوری
دیگر ترویج میکردند خلاصه پس از اطلاع بر این حقایق از کشف الحرف از حضرت
صلوات الله علیه استفاده نمودیم کسی را که شیوا اند مرا با لفظ ظاهر باین طریق وارد

خدمت
در تکمیل باید عرض شود که بنده با ذرهٔ مرحوم شمس العرفاء که از بزرگان سلسله
نعمت اللهی و عالم و فاضل و صاحب کرامات و اخبار از باطن الضمیر و مغیبات بود
خدمتشان مشرف شدم تا بطوریکه شنیدم خدمت ایشان بودیم که بطوریکه شنیدم
فائز شدم و در دستور مرتبه پنجم را بعد از فوت ایشان بدستور حضرت ذوالریاستین
گرفته و بعدها طی مراتب مرتبه ششم بفضل الله تعالی فائز شدم و بعد از آن بخیال
رفتن پیش شیخ کامل صاحب نام بلا اراده به بمبئی رفته بخدمت شیخ الشریف شدم
و در سلک ترتیب یکی از رجال الغیب بود که تا آن تاریخ در خدمت مرشد خود درس
سه مرتبه بزیارت حضرت بقیة الله در صحن نجف کنار کشیک سر اولیاء بزیارت
حضرت نائل شدم و از آثار کمال و مقام او این بود که روزی در صفا ایام گذشت
در دستان ایشان اشتغال داشتم اهل سیستان بوده روزی آنجا بود قصه مختصر این قبال گردد
که در لغت هندی با سید ابراهیم نام در زمان ما بود با ایشان و معروف ما بود با ما
سخن گفت و در فاصله فرمایشات ایشان سید ابراهیم بمن گفت شهر شما رود که
دارد گفتم بلی گفت سیال از شهر بعد رفتن در آنجا نیز پلی است گفتم بلی معروف است در آن پل
در قبال دو فرسنگ بین الملکی از انگلیسها ساخته اند گفت مقابل این پل قطعه
زمینی است که قطعه زمین سه قطعه یک باغی است این باغ و قطعه زمین
متعلق بشما است گفتم بلی در صورتیکه میتوانم بگویم که جز از مستأجرین که باغ دیگر
دیگر از عتیقه‌ها در زیر آن و گرفته زمین آب بیلد کنجه اجیر میشد به تحکم
اهل این شهر بوده اند که در این قطعه زمین زمان است پس از سالیان این

گفت شیخ شما باید اهل خانه شما در قضیه صحیح و سالم مشهور و مسطور اسم بود

نسبت پاکیت (جناب سهیل المفاخره کی سرهنگ مدرس دام توفیقه ملاحظه
فرمایند ۲۴۲۸ دبیر مجلل

در نامه ((کرمانشاه دبیر مجلل شماره ۲۴۱۷-۲۵ر۸ر۴۲ را علی یاسخ نگارش
۲۲/۸ یادداشت سرسید ارزد نخست ضمن وصول نامه آنجناب ابراز خوشوقتی و
کمال مسرت حاصل آمد از اینکه جمله اشعار ریزل محبت سرکار را دارد و مشاهده
پیشگاه مبارک حضرت مولی الموالی ع را اسمتد علم ارباب جهلاء و طلاب
حقایق از پرده بیندازد و سیر گفتارم کنار آمده و نیرات کردار مصداق
(یقولون بالسنتهم مالیس فی قلوبهم) بگردند و ندای مقدس قال
الله تعالی ان اکرمکم عندالله اتقاکم در گوش منور وجدان بشریت
متجلی تا پرتو ستر وحدت (فاعتبروا یا اولی الابصار) برای ان
ازمنه و اعصار مشهود افتد بار نه اظهار فضل بلکه بسیار ناچیز
و ناتوان وا از نظر ابقاء وظائف سپرده شده و بعرضتان
رسید هذا قبل از امضاء آنجناب جمله (ارادتمند شما) ملاحظه
شد مجدد از حضرت مولی ع خواستارم در ردیف مجمع محبت و صفا
چنانکه عارف معروف میفرماید (خلل پذیر بود هر بنا که می بینی) —

مگر بنای محبت که خالی از خلل است بگذاریم و بگذریم از ذات بیزوال قدس
که ناگفتنی است ادراک طالبان از ابتش از همش مستفیض تا بتوان بجای
تهیه تذکره سلاسل تصوف اسلامی بقیه آثار وجود یادگار انشیدان
اسرار الحق ترصد و متفرس باشند در پایان بیش از این تصدیع
نمیدهد هر ساله در همین ایام دار الصفا جمعی را اطعام و البسه
نماید در صورت تشریک مساعی آنجناب ممکن است یکصد و ده
تومان که از اعداد مبارک است یا یکصد و هفتاد و یک تومان که از اعداد
دیگر است منظور این اقدام خیر فرمایند بدیهی است آنجناب نیز
مشمول اشعار عارف معروف خواهید بود (نطفه پاک بباید
که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لولو و مرجان نشود)
بالاصل توجه در سال ۱۱۰ تومان یا ۱۷۱ تومان برای مصرف مزبور
ارسال بنیت چنانچه خودتان را در عالم نوع دوستی از سهام تخصیص
فرموده باشید تکلیف شخصیت را مراعات فرمائید مسلماً در تاریخ
منضا لقه رواندان سنه و بلا درنگ مبادرة خواهید شد انشاءالله

پس از وصول نوید سلامتی فرمایشات آنجناب (نمونه خط - قطعه
عکس - نظریه عرفانی یا وحدت با کمال میل در غیبت تقدیم میشود -
لطفاً آنجناب سرمنزل الاعتماد ذاالدوار ابلاغ سلام و احوالپرسی
خواهید فرمود (آنچه بسلام است تعریف معظم له از فقیر بارگاه
کبریائی که براثر بارزش آن غریب نوازی و حسن ظن است
دگرنه ذره بمقدار عرضه میدارد (پس بدانستمی که ندانستم)
با تقدیم احترامات فائقه - والسلام علی من اتبع الهدی
دبیر محفل ۲۵/۸/۴۴

در هامش نامه
لطفاً نظرتان باشد در صورت تصمیم ارسال وجه
نامبرده وسیله بانک ملی اقدام فرمائید

فاضل محترم مرقومه سعید الآملی مورخ ۲۲/۸/۴۴ جنابعالی در مازندران به حکم ارسال فرموده
بودید زیارت شد در مورد انتخابی در موضوع ارجح الموالد چهل تن از شیوخ فقر در مقابل
تحسین و تقدیس است تشکر میکنیم و از اینکه آثار علمی این فقیر حقیر مورد مطالعه آن مرد
کریم قرار گرفته است جداگانه تشکرات خود را تقدیم میدارم و از مدیر محترم کتابخانه
هم سپاسگزارم اکنون موارد تقاضا را بررسی میکنیم
استفسار در باره تصوف شده بود با ملاحظه کتابهای مقالات الحنفاء و مقامات العرفاء
الشیخین به تجدید مطلب نباشد ولیکن در تعلیق الحال مختصراً عرض میکنیم
تصوف عبارتست از توجه و عمل به لطائف قرآن بدیهی است
فرائض و برنامه های قرآن را تا رسیدن مرگ (یعنی قطع علاقه روح
از بدن) همه را باید عمل کرد و لطائف را هم زینت و زینت آنها است
بر اصول افزود مثلاً نماز خواندن اصول کار است و نوافل لطائف است
حرمت غیبت اصول کار است و دیگر غیبت نشنیدن لطائف است
طلب شکار: اصول کار است و خودداری از آن و در زمستان
علوفه و دانه دادن به آنها لطائف است خمس و زکوة: اصول کار
است و انفاقات مازاد بر این لطائف است و در تصوف عمل
به لطائف واجب معنوی است

۲- ۳- آثار قلمی حقیر: ۱- کتاب مطالع الرشد فی المؤسسات ... والاضداد چاپ سنگی
۱۳۴۳ قمری ۲- تاریخ کاشمر ۳- تاریخ ناصرین ... ج در دو مجلد ۴- شرح دعای ...
۵- پیمبران اولوالعزم ۶- مقالات ۷- مقامات ۸- تاریخ نجف (ج ۱)
۹- رجال اصفهان در قسمتی از آن پیوست کتاب تذکرة القبور آیة الله گزی
مرحوم شده است ۱۰- حجة بالغة در شرح احوال حافظ ابونعیم ~~اصفه~~ اصبهانی
و کتاب اربعین وی (۴۰ حدیث درباره حضرت ولی عصر روحی فداه) ۱۱-
گلبهار درباره طول عمر آنحضرت ۱۲- گل نرگس (تاریخچه نرجس مادر امام
زمان (ص) ۱۳- تاریخ کلیدن (دهی از بلوک تهران) اینها
همه بچاپ رسیده است و بعضی اما تفسیر قرآن و نیز تاریخ ری و
تهران طی ۱۰ مجلد و تاریخ کرمانشاهان چاپ نشده است یک قطعه
عکس هم ارسال شد در قم نائب الزیاره هستم ضمناً در انجام اوامر
مرجوعه مشروعه کوشا و سپاس عظیم در خاتمه تشکرات قلبی مرا بپذیرید
۵ شنبه ۸ ماه شعبان ۱۳۵۸ ۱۱ آذر ۱۳۴۴ محبت بلاغی

آدرس
قم نوجه جنب دبیرستان امیرکبیر کاشی محبت بلاغی

۱۹ شعبان
سرور محترم معظم جناب آقای سرهنگ نورالدین مدرس چهاردهی جعله الله تعالی من
خواص العباد
محترماً معروض میدارد در از زیارت رقیمه عالی در اظهار لطف فرموده بود دید
سپاس گذارم خود را قابل و لایق ما پاسخ در پرسش آن جناب نمی دانم
و از طرفی هم ندادن پاسخ مطابق فتوای علماء حکم جواب سلام است
و علاقه با سوابق ممتدی که در بین است زیرا که پدرم مرحوم حاج
شیخ محمود آل بویه مدتها در نجف اشرف از محضر مرحوم آیة الله
چهاردهی کسب فیض نموده و از تلامذه مورد علاقه و احترام آن مرحوم
بود لازم شد بدین مختصر عرض جواب گفته آید راجع به فرقه نعمت اللهیه
هر چه نوشته شود دخل تالیف است فقط تکرار از معانی مصنفین سابق
است متاسفانه این رویه هنوز ادامه دارد اصل تصوف خلع نعلین و
انانیت است ام و نتیجه ذکر و فکر رضا و تسلیم و تجرید ترک مراد هوس
حاصل شود لازم بتطویل کلام از طرف اشکال بنده بی چیز نیست اما
شرح حال خودم آن قدرها قابل ذکر نیست بدین مختصر خود را معرفی می نمایم
نامم علی آل بویه الملقب بلقب الطریقه مجذوب علی نعمة اللهی و چندین
سال در محضر آیة الله حجت و حاج سید ابوالحسن رفیعی در مدرسه التفاتیه
قزوین و چندی هم در محضر مرحوم شیخ ابراهیم امام زیدی و جناب سبحانی

حاج میرسید علی قمی برقعی دامت برکاته کسب فیض نموده‌ام پس چندین سال
خدمت قطب طریقه نعمت اللهیه حضرت شمس العرفا انارالله برهانه در طهران مشغول
به خدمت گذاری بوده‌ام مرحوم شمس العرفا نسبت به چند نفر از ارادتمندان
در اهم آنان یکی حاج میرسید علی برقعی و امثال آن در ایران مصطفی و فاعلی
در هندوستان اجازه دست‌گیری داده‌اند و نسبت به عده از فقرای
من جمله محمدحسین خان طیغوری و محمدعلی شوقی کمال محبت را داشتند
البته اغلب فقرای هم همین حال را داشتند و بذل مرحمت می‌فرمودند
و آنان باربعین داداشتند در خانقاه عرضه میدارد در روز شنبه آثار
قابل ذکری نیست فقط در قسمت زندگانی خاکسار خود دیده است در
یک جلد نوشته شده است و قسمتی از آن را در اختیار یکی سر دیلی
باستان شناس انگلیسی بود گذاشتم و در یک تاریخ مبسوطی
بچاپ رسانید خود آن کتاب هم از طرف فیلد مارشال
اوچینکی تقدیر شده در طهران بنزد دستی می‌رسد این مختصر بعنوان
دعوت اجابت برادر مؤمن است با تقدیم احترامات فائقه
علی آل بویه ساکن سیاه‌کل
۴۴/۹/۲۱

تمکن از طی مراسم مودت و دعاگوئی از ابراز لطف و حسن نظر شما متشکر
و خاطر عالی را با این نکته متوجه میدارد تا کنون در بین فقرای خاکسار
این قبیل امور با کسی با اطلاع و اجازه سرسلسله جلیله بوده باشد
البته در این موضوع در تهران با خود حضرت درویش موضوع
را در میان بگذارید چنانچه اجازه فرمودند تقدیم مودت این
فقیر بشما ناسخ خواهد بود در خاتمه مزید توفیقات شما را از
پیشگاه مقدس مولا مسئلت میدارد الاحقر میرتسلیم
مظهر ۴۴/۱۰/۱۱

شیخ سلسله خاکسار در شهر لاهیجان خانقاه خاکسار را در
قبرستان امیر شهید در سابقا سیف الله الهی لنگرودی
المشهور علیشاه در سابقا شیخ سلسله بوده و اکنون خود
کناره گرفته است بنابر نامه بعد و با کامل رسانیده بود اداره
میکند روی پاکت نوشته‌اند سرکار عالی سرهنگ ۲ بازنشسته
هم مرام ارجمند جناب ... زید توفیقاته (روی نامه نوشته اند)

مورخه ۲۰/۱۲/۴۸ یا علی مدد - حق = روزتان روز نوروز شاد - سالتان
سالتان سال فیروز شاد - نگهدارتان باد یزدان پاک - بود یارتان
داد در آب و خاک حضور مبارک جناب سرهنگ مدرسی عشق دیا علی
مدد میرسانم نامه مبارک بطور اختصار زیارت شد کاملا ان را از اول
تا آخر آن مطالعه نموده ام اولا بسیار تشکر مینمایم از اینکه پیشقدم در عمل
کتابی هستید و اتحاد و برادری پیند امروز احتیاج میباشد بخاطر اینکه از
مراحم و مذهب و دگرگونی سیاسی فقر درویشان را بتمام مردم ثابت
مینماید امیدوارم در این راه اجتماعی موفق و پیروز خواهید شد
از اینکه فرموده اید تاریخ تولد و اسم و شهرت و پدر و مادر و زادگاه
و به طریقتی هستم و از چه سلسله میباشم و در کجا مشرف شدم
و سیر سلوک کرده ام و بیار رسیده و چند اقطاب ملاقه دیده‌ام بوسیله
این نامه عرض خواهد شد

۱- اسم نظامعلی شهرت خیالی نام پدر محمد نام مادر نرگس
زادگاه تهران ناحیه ۹ اوللاجان پامنار تاریخ تولد ۱۲۶۲
شغل اولی کفاشی در تاریخ ۱۳۰۷ در خدمت منصور علیشاه
عرب مشرف بطریق جلیله خاکسار گردیده‌ام البته در کربلا
سیر سلوک بمدت ۱۲ سال در عربستان بوده و بزبان
عربی تسلط کامل دارم و مدت ۱۰ سال هم در اکراد

و الوار در معنی گردد لر و بقیه عمرم در کنار دریا طبرستان و گیلان میگذرانم
فعلاً در لاهیجان در مقابل حرم مطهر میر شمس الدین مدت ۸ سال در لاهیجان
میباشم =
در این مدت چهار ۴ قلندر دیده‌ام بهر چهار نفر سید ۱- سید علی قلندر ۲- سید
تقی قلندر ۳- سید محمد قلندر ۴- سید علی قلندر ترک و ۵ قطب دیده‌ام
۱- حاجی بهار علیشاه ۲- رهبر شاه زنجانی ۳- ظهور ده یاستین
ترکیه ۴- حاجی مطهر علیشاه ۵- حق حاضر ۶- صالح علیشاه حاضر حی
۷- جناب آقای دکتر نور بخش حی حاضر جلوه حاضرین برقرار
در خاتمه از تاخیر نامه عفو می طلبم چونکه مریض احوال بودم نتوانستم
جواب تقدیم نمایم سلامتی و موفقیت آنجناب را با خاندان
جلیل از پیشگاه خداوند بحرمت مولای درویشان آرزو مینمایم
و یک قطعه عکس تقدیم میشود الاحقر الفقیر نظامعلی
خیالی

مراد از ۸ در لاهیجان هشت سال است و در اسامی اقطاب
سیمی مراد ذوالریاستین است بدو در دو حجره ای که قبرستان
امیر شهید مقابل خانقاه اجاره نموده بعد اطاقی در سید شمس الدین
گرفته مدتی بتهران رفته و مجدداً ساکن لاهیجان گردیده است

۲۵/۳/۴۵

هو

حضور محترم حضرت اجل آقای سرهنگ مدرسی حفظه الله تعالی
پس از تقدیم ارادت سلامتی شما را برای همیشه از پیشگاه حضرت حق
خواهان و معروض میدارد تصدیع همانا لطف بی شائبه حضرتعالی
که در مصاحبت جناب آقای بغدادی اظهار لطف فرموده بودید ترتیب
الانتظار حد تمکن حضور اطلاع کتباً تقدیم و در مورد خیریه و
جهات دیگری منظور بوده یادآوری فرمائید که بعرض تشریح تقدیم
گردد ضمناً در اینجا بر اثر کثرت آشنائی با حضرت شما یک
بلکه با اصطلاح قرابت زده ام که در تعیین چهار جلد کتاب تألیفی
هنوز موفق بجواب و طبع شان نشده ام لکن علاقه ترتیب انجام
اقدام الفت گرفته یکبار هم سفارش فرموده بودید در هر حال
دو جلد از آنها هنوز بیشتر بدرستی جواب نداده ام زیاد طالبم
عزت و عمر در سلامتی مستدام بدعاگوئی شما نیازمند سیف الله
مشهود علی خاکسار

رونوشت نامه دیگر

زندگی سیف الله مشهود علی

مشهود علیشاه خاکسار   الحمدلله سیف الله در کعبه باسعادت احمدی
عطار زاده که در سالهای یکهزار و دویست نود و هشت در لنگرود متولد

شد و پس از چند سال تدریس مکتب محلی و معمول رسمی کلاسهای پایه
سیاحت و در سیر آفاق و انفس اقدام با غالب مشاهیر معاصر و عرفا
برخورد مجلسی داشته آنگاه در اداوان جوانی و طلب در مشهد مقدس
اشتیاق مجاورت و ذوق عتبه بوسی آستان قدس او را
بر آن داشت در خدمت شاهزاده محمد حسین بابا دربان آستانه
قدس حضرت امام رضا علیه السلام در سلسله معروف عجم
تشرف فقری یافت و پس از شایستگی در طریقه خاکساران
در نزد آقای رضا علی بکتاش (منور علیشاه جلالی) مشرف به پیاله
شد که در مقام نسبت اتصال همان سلسله بجواز دید پیر اول
سلوک از پیر دیگر سلسله وقت حضرت آقای حاجی محمد علی
مطهری (مطهر علیشاه) بشرف کسوت و مقامات دیگر سلسله
خاکسار در منزل کمال واصل جذبه و لقب شریف مشهود در زمان
سلوک و زندگی خود مورد قبول و عنایات حضرات پیر و
خود در سر سپردگان دارا دست در مراتب پیر اول خدمت پیران بوده

مصائب کتاب ۱ - مراثی و مراثی ۲ - رباعیات - غزلیات
مجلدات خورشید دل که هر چهار را در عنوان اضافی سیف
که آیت دارد [illegible] سکوت [illegible] از اوان جوانی تا [illegible] از
[illegible] سیاحت [illegible] وزان [illegible]
سیاحت که گاه‌گاه در لنگرود اقامت نموده و معاصر بودند با
زمان حضرات . . . .

مشهور [illegible] در اوایل [illegible] در مسابقات [illegible] نزد اهل [illegible]
[illegible] گردان [illegible] با الاخص از محضر [illegible] لنگرودی
[illegible] کیوان [illegible] مسعود [illegible] کامل [illegible] در سلسله [illegible]
وارد [illegible] قصه‌گوئی گرفته بعد در شرح نزد شیخ [illegible]
[illegible] در [illegible] وارد با قطب سلسله [illegible] مطهر [illegible]
اکنون در لنگرود مشهور شد مردم [illegible] زیاد دارد [illegible]

بسمه تعالی شأنه العزیز و صلی الله علی محمد و آل محمد

موضوع [illegible]

الله یعلم بما تسرون و ما تعلنون با تقدیم احترام [illegible] بصیر و آگاه است
[illegible] نسبت [illegible] با عالم [illegible] در ورقه [illegible] فرموده [illegible] از شرح
حال [illegible] عصر [illegible] در حضور [illegible] اشتباه فرموده [illegible] دیگر در نظر [illegible] باشد
[illegible] حقیر [illegible] این [illegible] داشته [illegible] از همه چیز [illegible] لاکن [illegible] را
[illegible] لازم است واجب [illegible] را [illegible] هو الذی ارسل رسوله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا همچنانکه خدای بزرگ فرستادگان
[illegible] دین حق [illegible] ظاهر [illegible] برای گواهی باشد
و [illegible] در حضور [illegible] و [illegible] و العلم [illegible]
باشد [illegible] انی جاعل فی الارض خلیفة
[illegible] پیغمبر [illegible]
و [illegible] فقط [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [illegible]
[illegible] در [illegible] کتاب و عترت [illegible]
[illegible] تا یوم المیعاد [illegible]
و [illegible] کسب فیض [illegible] دارد [illegible]
[illegible] دارد [illegible] و از خلع و [illegible] و [illegible]

الهی بصفای پیشگاه ذات مقدسه باشد و بفوق اسماء و صفات شیخ
گفته اند تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا بصفات الله مرتبه اعلای [illegible]
و سجده سلوک بطور وضوح قرار گرفته باشد و هر بیننده آن وجه را ببیند
بیاد خدا رود و در صورت دیگری منقلب شود عادات گذشته ترک
و بیقوای معنوی گرم و در قبض و بسط مترجم اعمال کرده بحر خوف و رجا رسد
و از خوف و رجا به هیبت و انس و از نفس گذشته یعنی مراحل
چهارگانه نفس که اماره لوامه ملهمه چون بمطمئنه رسد بمقام
محو و اثبات رسیده چهار بالش دل قرار تکیه کرده مصداق یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
را محسوس مشرف گردد [illegible] نفس شیخ فرموده اند من عرف
نفسه فقد عرف ربه لم یزل [illegible] کبریائی لایزال و لم یزل [illegible]
در قرآن فرموده قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً
احد که لا اسم له و لا رسم له ذات بی زوال را فقط [illegible] علی ولی الله
که [illegible] حضرت محمد مصطفی باشد دانند که نقطه کنز مخفی که فرموده اول ما خلق الله
العقل قلم روشن گردید [illegible] وجه ما خلق [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] شرح این الحوال و این [illegible] [illegible]
خطاب شیخ [illegible] در این جا [illegible] که [illegible] دارد [illegible]
در دماغ اشخاص شیخ فرموده من اخلص اربعین صباحاً ینابیع الحکمه

ینابیع حکمت و جمله و آنچه ذات شود چون از راه تمسک بقرآن و عترت
بکار رسیده هر کس داند که چه [illegible] چه باید بکند و کجا خواهد رفت که نتیجه عرفان
باشد [illegible] اطمینان حتی [illegible] لذا [illegible] و معنویت از آنچه [illegible]
[illegible] این [illegible] [illegible] داده [illegible]
[illegible] این [illegible] بزرگ را [illegible] [illegible] اقرار از
حالات و احوالات آنان آگاه باشد که معرفت آنان تا به درجه
از معرفت باشد و [illegible] لایزال [illegible] هم که اگر
[illegible] از این حقیقت قرآن اگر [illegible] آنچه که [illegible]
[illegible] خاتم الانبیاء فردای قیامت از [illegible] که [illegible]
و اهل عترت در [illegible] حقیقت [illegible] سید انام
[illegible] بزرگ باشد در خاتمه [illegible] رسیده انتظار دارد حقیقت [illegible]
شیخ گفته اند [illegible] بیگانه [illegible] رهنما
چون [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] مرحمت [illegible]
است تا [illegible] داده شد.

بسمه تعالی

اینجانب سید تهرانی شهرت نهاوندی فرزند حاجی مرشد
احمد که طباخ که در اثر سرودن یک مخمس [illegible] بهره‌مندی
استقبال (میخواهم اینجا محو دیدار دوست کنم) از جناب صفی
علیشاه رضوان الله علیه در مدح پای طوس علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه را زیارت کردم که در معدله تخلص
سحر [illegible] خود با معجزه بگذارد در سن سیزده و چهارده
سالگی پدرم مرا در جلسات با خود میبرد از
آنجمله جلسه شیخ رجبعلی خیاط بود رحمة الله علیه
بود در آن زمان سنین اوراد و اذکار بسیاری داشتم
و مشاهده انوار بسیاری کردم و چون آن حال
اوج گرفت در جوانی مدتها که در شبانه روز
بیش از سه تا چهار ساعت بخواب نمیرفتم
مشاهده انوار بصورت خطوط بخصوصی در آمد
بعد که در کار رجز [illegible] میکردم در کارهای ناشنوده
فهم میشود خاطراتیکه از آن دوران دارم ذکرش
کتاب جداگانه ای میشود و در همان ابتدای سیر

روزی در منزل پدرم از خواب بیدار شدم تا چشم
باز کردم صحرائی وسیع دیدم و درختی در آن بود درویش
کهنسالی با موهای سپید رو به قبله دست بسوی آسمان
دراز کرده بود که گولی به درخت آویخته بود و از این
مشاهده که بیش از چند لحظه طول نکشید با خود گفتم که
باید بیش از پیش متوجه خدای تعالی بود و همان
نوری که آموزنده بود تا سن چهل سالگی ادامه داشت
و در شرح حال منظومی گفته ام: تا چهل ساله شدم
آن نور بود بعد از آن اثراتش رخصت در کمال
ضمنا راجع شهود انوار که برای سالک دست میدهد
شرح مفصلی در جلد دوم باب الولایه که الیه طبع
آنرا مانند جلد اول دارم داده ام در اینگونه امور
همانطوریکه گفته اند اگر [illegible] وصف عطر گل
کنند آن کس بی به عطر گل میبرد که بوئیده باشد پس

اگر مطالبی که به ماورای حجاب بستگی دارد به وصف نتوانی
توان دریافت هرکس هم بهره‌ای از مشاهدات غیبیه
داشته باشد ای بسا ذکر آن برای دیگران ایجاب
آمیز یا سبب انکار قرار گیرد اما از آنجائیکه باید به پیروی انبیای
عظام حقایق گفته شود تا حد مقدور و لو آنکه مورد انکار بعضی
قرار گیرد این مطلب را ذکر میکنم آنچه راجع به سید مهدی
بحرالعلوم قدس الله سره شنیده شده که زیارت
حضرت حجت عج الله تعالی فرجه برای او دست
میداده خدا را که بیشتر از آن برای بنده حاصل
است چون بنا بر شرح حال است تذکر داده
میشود که بیش از صدها بار بلکه اکثر شبها حضرت
معصومه علیها سلام را بعناوین مختلف زیارت
کرده ام و دو دیوان در وصف آن بانو ترتیب
داده ام که جلد اول آن بنام لمعات عشق در دو هزار

نسخه به طبع رسیده است زمانی در کربلا مشرف بوده‌ام
هنگام مراجعت ماشین سرنگون شد بعضی جان سپردند
و مرا جبین شکست که در اثر تزریق خون بهبودی حاصل شد
با حال از دست داده‌ای زیارت کردم حضرت ابوالفضل
علیه السلام را که فرمود ما بتو عمر دوباره داده‌ایم و تو باید
مداح آل محمد ص باشی زمانی دیگر حضرت حجت عج فرمود تو
یک مبلغ مکتب عرفانی و رساله فقر خواهی بود در حسب
موهبت آن ذوات مقدسه با سواد کمی بیست کتاب
ترتیب داده‌ام که بعضی از آنها به طبع رسیده است
از آنجمله هفت جزوه بیاض شد اکنون سالهاست که
منفرداً در غربت بسر میبریم و آن نیز در اثر امورات
با تفصیلی است جمعاً هشت سال در مشهد مقدس
بوده‌ام و پنج سال در قم برای طلاب امور دینی غذا
طبخ میکردم اکنون که سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت
قمری است پنجاه و هفت سال از سنم میگذرد

و قریب دوازده سال میباشد که حال را اقتضای کسب نیست
یکی از دوستان در اثر خوابی که دیده بود شرح حالی از
بنده نوشته لکن مرا آن تاریخ موافقت با طبع آن نبوده
بنا بر این در این مورد به همین مختصر بر حسب فرمایش حضرت
کاسر منیک نوری مدرسی دام تأییده العالی اکتفا میشود
و به همه گوی و اما تحدیث یادآور میشوم تا جائی مشمول
مراحم آل محمد ص بوده‌ام که شرح آن در این مختصر نگنجد و در خاتمه
شعری از آخر دیوان غزلیاتم ذکر میکنیم:

ای نازنین صنم که توای یار معجزه
عشق تو هست رونق بازار معجزه
هر عاشقان مکتب عشق تو سالها است
تعلیم درس عشق بود کار معجزه
گر من بمهر هیچکس دل نبسته‌ام
یاری نبود غیر تو دلدار معجزه

هر دل اسیر طره یاری بود ولی
پابند زلف تو هست دل زار معجزه
آن ماه دل فروز چو آمد کنار من
روشن چو روز گشت شب تار معجزه
چون خواست راز عشق خویش کند فاش برگرفت
با دست لطف پرده ز اسرار معجزه
باشد بیان در دست ز من نیست گر که هست
سحر حلال جمله گفتار معجزه
سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت بود
این غنچه باز دمید ز گلزار معجزه

۴۶/۱۰/۲

هو

(یا خودش)

سرکار سرهنگ مدرسی - گرامی باد قدوم شما.

تمام اشیاء مظاهر حق هستند تمام فقرا حقند. بعد نقشبند نقاش عالم است:

حقیر شرح حال مادم که بتحریر آید: خاک پای پرستان اهل حق، مشتاق لقای حق است. علی آقا غیره باطن

در بر خود و زمان حق در لباس ایشان را دادن (بکوه گرمیشود: (این زمان در لباس منصور است)

در سلسله فقرا نعمت اللهی:

قطب زمان را خود قطب میشناسد و بس: هر کس بقدر فهمش فهمید مدعا را!

بنظر حقیر:

قطب الله قطب خود صاحب کار و صاحب الزمان است: و اقطاب از جانب ایشان مأمور ارشاد

فقرا هستند: سالها در سلسله فقرا نعمت اللهی مطالعه و بررسی شده و نتیجه:

قطب طریقت نعمت اللهی را مرحوم عبدالحسین ذوالریاستین بوده و بعد از چندین سال دیگر

باطن برسید حقیر خرقه حق را با اوراد و تشرفات خاصی ... دکتر جواد نوربخش رحمت فرموده

و از عالم غیب مثال نیز و پرورش یافته شده و حق داده و بس:

دین من ایمان من منصور من منصور من -

شاه من مولای من منصور من منصور من -

ارادتمند به علم - سرهنگ آزاد علی

۴۶/۱۰/۲

مشکل

نوشته خاکپای درویشان حاج شمس الدین پرویزی

نوشتن شرح حال زندگی خود بدست خود انسان کاری است بس مشکل

زیرا خواهی نخواهی گرفتار گونه‌گون ممکن است آدمی را در این مورد بلغزش و خطا

وا دارد ولی چون جناب سرهنگ مدرسی برادر عرفانی و سرور گرامی را

حق اجابت بر ذمه بنده پیدا شده از این جهت در امتثال خواسته

ایشان بدون آنکه ادعائی داشته باشم بذکر مختصری از زندگی

و سرآمد احوال خود که خواه ناخواه ارتباط با زندگی بعضی از افراد

دیگر پیدا می‌کند می‌پردازم

امید از لطف پروردگار و حضرات اولیاء دین مبین اسلام

علیهم اجمعین چنانست که این کتاب را در ذکر حقایق ترجیح

واضح نمایند

نامم شمس الدین شهرتم پرویزی بسال ۱۳۲۱ هجری قمری

مطابق رجب سال ۱۳۸۲ قمری در محلی بنام صحرقان که در کنار رود ساوه و

خرقان ایالتی است در منطقه [illegible] در آذربایجان

غربی است پا بعرصه وجود گذاشته‌ام

مطابق معمول اهل عرفان و خانواده متصوفه که پدرم از [illegible] (دختر موسوی

گرفته و وصف نیست) وقت تولد بنده به رسم آن سالها [illegible]

از ایام اوان کودکی گوش [illegible] سالک با این [illegible] آب

و گرد با آب [illegible] گلی با عجین گشته است

نگرفت که عمر بصرف توسعه شیخ کامل و استاد [illegible] الدین

المجرد [illegible] معروف به [illegible] از [illegible] ان

حضرت قطب العارفین آقا میرزا احمد [illegible] از شیرازی قطب

وقت [illegible] قدس سره العزیز [illegible]

یعنی حضرت حضر العارفین [illegible] قدس سره

تقدیم داشتند گذشته و از آن تاریخ تاکنون اکثر اوقات فرزندم

مفتخر به رهبری و دستگیری سلوک در این سلسلهٔ جلیله باشند

خود اینجانب نیز در دامان تربیت حضرت صفاءالعارفین

پیر راهنمای خود رحمت وقت خود را داشته‌ام در اکثر مراحل شریعتی

و طریقتی را در خانقاه. چه در آن تعلیم گرفته و چه از مدت

زمانی در اواسط جنگ جهانی اول را که همراهی در آن که

دامنگیر کشور ایران بود در منطقه شمالی و در کوهستان [illegible] باز

اجلت ارمنی و آشوری [illegible] در منطقه تا اهمی عمده [illegible]

جلیله خانواده مرحوم صفاءالعارفین نیز از تصرف [illegible]

ایهام دانسته در [illegible] افتخار بوده پس از رحلت

آن بزرگوار در گذشته مرحوم صدر [illegible] از

خلیل [illegible] خانواده در اطراف [illegible] تقدیم میباشد

تاکنون نیز اقامت دارد که قریب شصت سال است که از

تربیت خود سلسلة الذهبیه برخوردار و در این سلسلهٔ جلیله

خدمت کرده و در اجازه ادامه داده است در که آن پایدار میباشد

و تا آنجا که استعداد و استطاعت داشته‌ام در مراحل سیر و سلوک را

از اساتید رسیدگی نفس و حالات و در اجرای وظایف و تکالیف

خود کوتاهی ننموده‌ام [illegible] جذبه و ترقیات باطنی و

زیارت جمال مبارک حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین

که وجه الله الاعظم میباشند که از برکت تعلیمات حضرت بزرگوار

دعای [illegible] فضل [illegible] اولیاء [illegible] الحوائج

شاه [illegible] علی [illegible] این سلسله علیه

[illegible] نصیب شده است در ظاهر نیز [illegible] مرتبه

[illegible] است [illegible] [illegible]

اجابت بعضی در عراق و نیک در بیت زیارت بیت الله
الحرام دست داده و در ضمن به درک فیض حضرت شاه
ولایت سلام الله علیه و کرم الله من لطف حق از الطاف
خفیه که شامل حال گردید از جمله یکی این است
کتب معتبر سلسله جلیله ذهبیه را و رساله بیت خود
قرار داده‌ام که انجمن با کمال به جمیع [illegible] آن
فهرست وار رساله اطلاعی درج شد
۱) تذکرة الاولیاء بزرگان در شرح حال حضرت شیخ ابوالفتح
حالات بزرگان سلسله ذهبیه از اقطاب و اولیاء کبار
سلسله تحریر شده است تا حضرت جلال الدین محمد مجد الاشراف
و از رحلت ایشان تا زمان حضرت آقای میرزا احمد وحید الاولیاء
ثانی تالیف این مقام جانب تبریز

۲) رساله تاریخ حیات حضرت مستطاب آقای محمد قطب
وقت سلسله جلیله ذهبیه ۳) رساله در مراحل العقائد آقای
تألیف حضرت راز شیرازی قطب وقت سلسله ذهبیه
۴) تبصرة المراد تألیف حضرت خواجه بزرگوار حضرت ابوالفتح
قدس سره ۵) اشعار در مدح حضرت آل اطهار سلام الله
علیهم اجمعین ۶) منازل وحدت [illegible] از [illegible] ۷)
رساله تذکرة السالکین منبع اول ۸) بیان الاسرار
۹) براهین الامامه ۱۰) کرامات الکبریه ۱۱) کنوز الاسرار ۱۲)
الرموز بزرگ ۱۳) دو رساله توحید ۱۴) مشق المحققه
۱۵) شرح گلشن راز ۱۶) مقالات حضرت بزرگوار
۱۷) آینه حقیقت جلد اول ۱۸) آینه حقیقت
جلد دوم ۱۹) رساله غدیریه ۲۰) رساله غیبیه

۲۱) رساله تنبیهیه در جواب آثار الدین لاری خطی ۱ [illegible]

۲۲) حلل الانوار با شکول شعله اثر [illegible]

۲۳) کشکول خطی ۲۴) مختصر ارشاد [illegible]

خطی لاری شرح آن [illegible] دست خوان شعله

ذهبیه رضا شیرازی ۲۵) رساله در توحید صفات شعله

ذهبیه تألیف این گمنام ۲۶) رساله مختصر در ترتیب

سلسله جلیله ذهبیه جلد اول ۲۷) رساله نوریه جلد ۲

هر دو تألیف این گمنام

در ضمن [illegible] انه از نظر دور نشود اخبار علاقه

مندان و طالبان اعلام دارد که [illegible]

جلال الدین محمد مجد الاشراف [illegible] حق و صاحب [illegible]

کتابخانه مرحوم لاری میرزا احمد اردبیلی مرحوم [illegible] در آذربایجان

و تهران شده ام [illegible] خود لاری میرزا احمد [illegible] را جانشین

خود و [illegible] که [illegible] کتابخانه [illegible] طلبه

در آن [illegible] جمع شوند و با آنکه لاری اردبیلی [illegible] دام

ادامه [illegible] ولی در اثر [illegible] ۱۴ امرداد

گذشته [illegible] چنین خیال کرده ام که با تحقیق [illegible]

بمقام [illegible] شعله [illegible] از [illegible] این مقام

باید از [illegible] قطب الاقطاب [illegible] ولی ام

[illegible] تا [illegible] مخصوص [illegible] قطب [illegible]

[illegible] اعظم گرد [illegible] حق [illegible]

از [illegible] خوان شعله ذهبیه اردبیلی [illegible]

حضرت العارفین مرحوم ایشان را حضرت در جانشینی حاج
جلال الدین محمد الاشرف میدانستند چون محمد ول
آخرت با ذکر آن حق رحمه الله حق اشرف دیگر فرزندانش
لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین [illegible]
دیگر ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
شیطان لعین را الیت بزرگوار که حقاً [illegible] نائل
بمقام خلافت دست یافتند بعد از این ۱۶۱ سال
[illegible] در [illegible] با [illegible] در حال [illegible]
بوده تا [illegible] آنکه [illegible] ۱۳۱۱
بخط [illegible] میرزا احمد اردبیلی ایشان
رسید و با [illegible] از مقام حضرت [illegible]

آقای میرزا محمد رضا جلال الاشرف (ثانی) را با نزدیکی از
ج ۱۱۱۶ دوران ایشان در دستگیری از سالکان راه حق
ادامه دادند
آنان که بیش با اطلاعات بیشتری در این زمینه
آشنا می‌توانند به کتابهای تذکرة الاولیاء بزرگواران
سلسله فقر رسائل دیگر از تألیف این [illegible]
نام رساله در ترتیب حضرات سلسله ذهبیه و نام فقه رساله
نوشته‌ها جدا و کامل و الله ام چاپ در رساله [illegible] جایب
تا تألیف مرحوم آقای حاج جلال الدین [illegible] کرده
مرحوم [illegible] امر [illegible] [illegible]
[illegible] الا [illegible] حضرت علی ۱۴۱۱

هو ۲۱ / ۱ / ۲۷ سرور محترم جناب سرهنگ مدرسی دامت عزته

ضمن تقدیم عرض سلام دوام سلامتی و موفقیت سرکار را از خداوند متعال و اجداد
طاهره و موالای درویشان خواستارم. نامه پرمحبت آمیز در تبریز زیارت واصل
و از مضمون نامه مطلع شدم از اینکه ابراز لطف و محبت فرموده بودید از فقیر قدردانی فرموده
بودید نهایت تشکر را دارم ولی بنده خود را شایسته این همه محبت و الطاف سرکار
نمیدانم و اما اینکه مرقومه محترم می‌خواهند مطالبی درباره طریقت و سالکان راه حقیقت
بنویسم بنده در جا اول موفقیت سرکار را از موالای درویشان خواستارم که هر چه زودتر
به آن آرزوی خودتان با جدیت نائل گردید. شرح زندگانی احوال این فقیر و سایر ... و ... ها
این نسب با بزرگان و عرفا خواستار بودید اینک مختصری تقدیم می‌دارم و را که در ...

تصدق سر اقدس شاه مردان
صاحب زمان بحق محمد و آل اطهار
و الحجة علیه السلام فقیر درویش
... شمس الدین ...
ملقب بشمس ...
و شمس العرفا

سال ۱۳۱۱ در شهر سنندج میان خانواده سادات مهرالاصل دیده بجهان

گشوده و در گهواره تسنن تجدید شده و رسیده در جستجوی حق و حقیقت بر

آمده و مانند ظرفا زده بر دوست آویزی پیوسته شده مصداق التوفیق

بتشییت و لطف حق شد اینکه بالاخره برای التیام شور و هیجان قلبی از فیضان

عموی پدری مرحوم سید احمد حکاک فاضل و عارف و خطاط مشهور

مزین بطریقه مبارکه علیه قادریه بوده و در حضور آقای سعد [illegible] التیام کسب

و اکرام کرده قلبی کرده و مدتهای مدیدی در اذکار و سیر و سلوک مشغول ولی

فقیر کامل تمایز و حاصل نگردید مصداق شاعر و عارف مولانا جلال

الدین مولوی که فرموده ... پیچ جادوی فن استادکار ... که شاگرد شکر دیر ...

در جستجوی استاد

باز مشکلی برای حقیر فقیر فراهم شد تا تو ... به ارواح خاصان

خصوصاً پیر کامل و استاد ... عاشق و دلسوخته پروردگار سلطان

اولیاء حضرت سید محی الدین گیلانی الحسنی و الحسینی شده که مرقد مبارکش

در بغداد و شرح احوال ایشان در تذکرة الاولیاء و همچنین در سکینة الاولیاء

تألیف محمد دارا شکوه پادشاه هند که از اخوان طریقت قادریه بوده

ذکر و است بوده و الحمدلله در عالم خواب مشکل دینی حقیر فقیر

و کمترین مرید آن استاد فاضل و نایل و استاد ظاهری را امضا نموده بعد از

جستجوی زیادی نشانی از ذات کامل و مرشد طریقت و دلباخته حقیقت

السید عبدالکریم سید عبدالقادر زاده قره‌ووف و یکی از کمترین مریدان آن

آستان مقدس هستم قبل از جلوس سلطنت ایشان در (خانقاه [illegible])

مرز ایران و عراق و جزء خاک ایران میباشد. بوده و الآن
مقام و مقبره ایشان در کرکوک عراق زیارتگاه میباشد در خلال هشت
سال به جبهه فقیر بودن و خدمت کردن این فقیر ناچیز را به خلیفه نفس خدا آگاه
فرموده و فعلاً که بمقام خودشان نائل نشده‌ام — تا بار که را خدا بدهد و
مشکل به که باشد — فعلاً که با داشتن شغل و کسب و کار روزمره در جوار
والاگوهرشان طریقت عالیه قادریه مشغول و کمال مواظبت را دارا
مراتب شما را فرموده بودم که بیشتر مسافرتها و ملاقات با ایشان عزیزگان را فقد
دارد فقیر بیزار از خاک مقدس ایران به خارجه قدم ننهاده‌ام ولی
تمایل زیادی دارم که به زیارت مقدس عتبات و بغداد شریف به زیارت آستان
کامل و پیر واصل حضرت شیخ محی الدین گیلانی مشرف به کرکوک خدمت

استاد مکمل حضرت السید عبدالکریم نائل و بعداً اگر بتوقع خود به زیارت
خانه خدا و محمد مصطفی نائل شوم ان شاء الله و تعالی فقط در خاک ایران
در سال ۱۳۴۳ در کرمانشاه خدمت جناب حاج صالح علیشاه گنابادی
رسیده نعمت الهی که برای زیارت عتبات عازم بوده نائل پس از صرف
رسیدم از دست ایشان خود ایشان اظهار لطف و محبت فرموده و از
طریقت قادریه چلونگر سؤالاتی فرموده و از اینکه تمدنی سالک در حدود
اشغال و معلومات خود جواب قانع کننده عرض کردم. حضورشان به کسب
فیض نائل و وارد براین شده میرزا مراجعه عتبات به شهر سنندج تشریف
برده و از نزدیک با اخوان قادریه تماس بگیرید ولی متاسفانه محبت
یاری نکرده ایشان دار فانی را وداع و خرقه تهی و بفوز از جنه ... خبب

ی حاج ملا ~~طابنده~~ تابنده را واگذار و آنان بنظر مبارک رسیده و توفیق آن جناب

را از خداوند متعال خواستارم از مشایخ محترم ~~گنابادی~~ گنابادی که خدمتشان

مشرف شده‌ام در تهران خدمت دانشمند محترم جناب آقای [illegible] در کرمانشاه خدمت

جناب آقای حاج شیخ [illegible] و در تهران خدمت جناب آقای وفاعلی مرحوم و از

کسب فیض آن بزرگان بهره‌مند شده‌ام و در سال ۱۳۴۴ در سنندج

خدمت جناب آقای دکتر جواد نوربخش مرشد و شیخ فرقه دیگر نعمت‌اللهی

در خانقاه نعمت‌اللهی واقع در سنندج تشرف حاصل و در حضور ایشان به

کسب فیض نائل و مفتخر شده‌ام و در کرمانشاه سال ۱۳۴۴ و اواخر سال

۱۳۴۵ مجدداً خدمت جناب آقای حاج سید طاهر از مشایخ سلسله جلیله خاک

مشرف و ایشان هم چندین مرتبه به سنندج تشریف‌فرما شده‌اند . در بنده‌منزل

جلالی گذشتی و از کسب فیض ایشان مجدداً برخوردار گردیدم در اواخر سال ۱۳۴۵ دعوت

جناب شیخ عثمان از مشایخ سلسله نقشبندیه که ~~[illegible]~~ بهمن‌ماه برای مراسم

نگهداری دعوت داشته پس از زیارت جهت در سنندج تشریف‌فرما شدند شرفیاب

و مورد لطف و عنایت ایشان شده‌ام و در سال ۱۳۴۵ شب تولد

حضرت مولا امام علی چندین نفر از سالکان بمنزل قریه (باتیوه) که هم

از عراق می‌باشد خدمت جناب شیخ السید محمد ... عبدالقادر زاده اخوی مکرم

و بزرگوار و استاد کامل شیخ السید عبدالکریم استاد این فقیر می‌ بمنزل نائل و

... از حضور ایشان به کسب فیض نائل و مفتخر شده‌ام الشیخ [illegible]

مشایخ که بر روات استادان و عارفان و از نظر اهل طریق یکی است و لکن از
نظر استادی و مرشدی ما فوق برای شخص سالک همان استاد اول می باشد
چون فرموده (الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق) طریق به اندازه
نفس بشر است بسوی خداولی هر طوریکه مرحمت شده از همه خوبتر و کاملتر و
مهمتر که زودتر و سالک را به مقصد میرساند همانا طریقه مبارکه علیه عالیه قادریه
است که در حضرت محمد ص بلاواسطه به حضرت علی علیه السلام و شیخ
حسن بصری و حضرات ائمه و سایر مشایخ کرام که اسامی آنها وقت زیادی
میبرد و خیلی در خواست فرمودید جداگانه تقدیم می نمایم و از ایشان
بطور خلاصه به حضرت پیر گیلان و شیخ کامل سید محی الدین گیلانی و از ایشان
به شیخ حافظ الوقت حضرت شیخ السید عبد الکریم مشهور به کسنزانی

به پیروان ایشان استاد عارفان و مرشد کامل درویشان قادریه می باشد
نظر باینکه امر فرموده بودید نظر خودم را در باره تصوف و درویشی مرقوم
نمایم مختصر یکی است راه مختلف و مرام یکی و نامه خود را به شعر استاد
مولانا جلال الدین مولوی خاتمه می دهم و توفیق و سعادت تمام و عموم مسلمین خاصه
سالکان راه حقیقت و مرشدان کامل را از خداوند متعال و پیران طریقت
خواستارم و تقاضای جواب نامه و اوامر و فرمایشات عالی را دارم

- تا لب دریا نشان پاها است
در درون بحر نشان پای لا است

کمترین سالک و سگ درگاه پیران طریقت
و مرشد کامل السید عبد الکریم کسنزانی
درویش میر علی اشرف صادق منتبع

محل امضا

ضمناً واده عکس فقیر را خواسته بودید تقدیم
داده‌ام در مقابل عکس نازنین خودتان را
مرحمت و ارسال فرمایید.

این شرح حال را آقای دکتر شیخ فرزند مرحوم فردوسی (جانشین ذوالریاستین) با خط خود تحریر و برای اینجانب نوشته است :

هو

نام شریعتی ایشان آقای حاج سید ابوالحسن فرزند مرحوم حاجی سید محمد مؤدب الدوله در ساوه متولد که ۲۷ سالگی شب به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مشرف شده از دست خواهرزاده مرحوم حاج سید صدرالدین معروف [illegible] شد که مقبره آن مرحوم در کاشان پنجه شاه واقع است

اسم طریقتی ایشان آقای میر مظفرعلیشاه معروف به زاهد از فقرای کاشان ارادت به مرحوم حاج بهارعلیشاه البته با اجازه دستگیری و شیخ بودن از طرف آن جناب با این حال از [illegible] گیری را ترجیح داده و از اجتماع و خودنمائی دوری البته [illegible] اختیار کرده اند در شهر [illegible] حضرت امامزاده قاسم زندگی میکنند در دست عزیزم [illegible] به تفصیل زیاد [illegible] با سید البته [illegible] به همت خود جنابعالی است که تحقیقات بیشتری بفرمائید

و از طرفی در کتاب هزار و دو درویش شرحی هم از ایشان نوشته شده ایضاً در کتاب تحفه درویش هم از ایشان ذکر شده گرچه در آخر کتاب تحفه درویش از طرف [illegible] یک [illegible] نسبت به ایشان [illegible] برای اینکه او را [illegible]

یک قطعه عکس ایشان را هم بضمیمه تقدیم داشته ام

=

حضور مبارک جناب سرهنگ ملکی

قبل از هر موضوع موظفم فرمایشات علی مرتضی را بنظر برسانم میفرمایند
افضل الدین الحب فی الله والاخذ فی الله والبغض فی الله
والعطاء فی الله سبحانه معنی بر این است بالاترین امر در دین این
آنست در راه خدا میخواهد در راه خدا بخشم آید در راه خدا بگیرد در راه
خدا بدهد و کلیه کارهایش در دنیا برای خدا باشد پس آن عالیجاه
تصدیق خواهند فرمود که بایستی سخن حق گویم و حق جو باشد
نامه آن حضرت که ارکان خرد و گنج حکمت و فضل ابدی سرشته
گرفته بود دنیا را سنگر دید و از اظهار محبت لطف و مجلس دیروز دید
تشکر میکنم دوست عزیز از این بنده گنهکار آنهم در پیشگاه حق
بیوگرافی خود را اظهار نظر درباره تصوف خواسته اید بنظر
رساندم اینجانب کوچکتر از آن هستم که درباره فرمان علی
(التصوف اربعة شریعت و طریقت و معرفت و الحقیقت
الفقر فخری) اظهار وجودی نمایم برادر کسی قلم فرسائی کند که
حق تعالی تاج اصطفا بر تارک فرق نهد و خلعت کرامت بر
قامت مبارک اندازد آنوقت است که هیچ شخصی بر خلق جهان
ملکیت تسلط و تفوق خواهد یافت و به مزید عنایات ازلی مخصوص
خواهد گشت و شعله دولت معنوی او مشتعل خواهد گشت
و کوکب او در درج سعادت و سیادت ترقی خواهد کرد

افعال و احوال همه افراد (من عرف نفسه فقد عرف ربه) بر
مقتضی عقل رویت استقرار خواهد پذیرفت آنوقت هرچه گوید
حق است و هرچه کند حق است چون گفتار و کردار این افراد بر مجرای
عقل و حکمت و قانون معدلت افتد که (اهل العدل بامومن)
و هر کلمه ای از نتایج انفاس همه اشخاص درسی از بحر فضل
را فرین بحری از لولوی شاهوار است که حلاوه اعناق در
بحر بر معنای سیمین و شعور بر نور محلی گردد و کام جان جهان
و جهانیان از مصالح مصالح الفاظ عذب و لذیذ این قبیل
وجودان و خداشناسان شیرین و محل نطوق کتب جلیه
زواهر حکمت ایشان آورده لقا و ظهور ذخائر مکنون جواهر محمدیه
آنهم با توجهات حق انباشته است و سخن در این قبیل افراد
گفتگو حق جلوه بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مثال بالانشین
صحایف تکلم و درس آسیا میباشد پس نتیجه بر این
شد که اظهار فضل آنهم در پیشگاه عالم فقر بعهده کسی
است که پای راد دلی در الست نهاده و گوی در میدان صدق
باید انداخت سخن در دست موضوع مهذب باید گفت
و از شقیق و تدقیق بایستی احتراز کرد و تکلیف صاحب

نظر با هستی جامه‌ای بپوشد که تارهای پودرش از دزدی کند بنیاد ایمان
جا تو ام با حرف باشد و همچنین پودرش از نیکوکاری باید مجهز
باشد فردی باید در باره عرفان نظر بدهد که در دنیا غریب
باشد و یا چون رهگذری باشد و نفس سرکش خود را
از وابستگان محجوب بدارد اگر سرمنگ عزیز هیچ شخص را
شناسد و با هستی تا عهد تا دست نیاز بدر گوشه دراز
کنی در عزیز دستور است اظهار نظر خود را در طرح دارد که گفتار با کردار
هم رنگ و هم آهنگ تو ام باشد در اینجا مولا علی علیه السلام فرمایند در دنیا
فرموده میفرماید علم بلا عمل کشمش بلا و تر یا علم بلا عمل کشجر
بلا ثمر معنی بر این است که علم بدون کردار کافی است
که نه ندا شته باشد یا علم بدون عمل مانند درختی است
که فاقد ثمر باشد اگر سرمنگ شما اندیشه‌ام یک حقیقت مطلق
بدون شما بیان کنم و آن افرادی هستند که علی الظاهر خود را
نگهبان یار و ایمان فقر میدانند بالاتر و هم خود را قطب
یا پیر میدانند اما در حقیقت بعضی از مسندنشینان
خائن ارکان درویشی محجوب میشوند و مسلم بدان
که بساط عرصه عصمت عرفان را با آن دیده ناپاک خود

آلوده اند و چون جگر راه روان سالک طریقت و معرفت را در
سوی دیده ناپاک خود با پول و دولت فقر رذل و دنبه مقام فقر را
برده اند به عبارت تا آخر تا لفت و باز از دله اند و این عمل میدانند
ام نعمت دنیا مانند کوزه سفال است که به اندک روزگار شکسته شود
و اصولاً التیام نپذیرد اما نعمت آخرت چون کوزه زر است که
همیشه باقی ماند و هر که از خرد و از فضل بهره دارد کوزه سفال
فانی را بر کوزه زر باقی ترجیح و تفضیل ننهد و کعبه بی گناه در
بی اطلاع که با نام مرید و در آنها جمع شده اند و طاعت و دنیا عمت
آنها را از لوازم شمرده اند فکر میکنند با تحولی که در خود راه داده
اند با سطوت عصمت وظیفه داری بیشتر از سر پرسی است
ز بی اشتباه به این عزیزان که منکر سلسله‌های دیگر هستند
چشم ناپاک خود را برهم گذاشته چیزی را که نمی‌بینند و ندیدن
خود را دلیل زیادی عقل و فهم خود میدانند غافل از اینکه
آفتاب در همیشه برنگ او تابید چنانکه در حدیث میفرماید
(انا عند حسن ظن عبدی بی) یعنی هر طور که مرا
نسبت به خود گمان کنی همانم یعنی مرا طوری شناخت تا طور
توجه یا شده دلیل وحدت آسیب خواهی خورد یا چون

دیده آفتاب حقیقت رو خواهی گر دریابی پیش مولانا میگوید گفت من
آشنیده ام مشغول است ترک وردهای درویش آن بنشد که هست
تا اینجا بلحاظ صاحب نظر و از نظر اظهار عقیده درباره تصوف بعرض
عالی رساندم اینک میپردازم به اصل جریان همانطور که در بالا
اشاره شد عرفان یا ازخودگذشتگی چهار مرتبت میباشد
اول شریعت دوم طریقت سوم معرفت چهارم الحقیقت که آخرین
مدارج عرفان یعنی ادغام شدن میباشد که سلسله این
بنده گنهکار آنهم در پیشگاه حق بنام الحقیقت یا اهل حق میباشد
که این جماعت در سرتاسر کشور بدعاگوئی مردان خدا مشغول در
جمعیت هم بالغ بر چهار میلیون نفر میباشد که البته وظیفه
سنگینی هم در پیشگاه این جماعت بنام جابر دکشی دارم که مفتخر
هستم در امید دارم به بعضی مردان و شمشیر بران وظیفه
را انجام ام داده و انشاء الله خواهم داد پس سلسله خودرا
بنظر عالی رساندم ضمناً ناگفته نماند که اهل حق حسینی
هستم که برابر مقررات عرفان باشرف فنائی دیار رسیده و بعضی
از مسلکین نقل فقر سلسله مراتب را طی کنم انشاء الله
از سرشناسان که بنام میرزا شیخ مشغول اهدای کشور

خود میباشند دیده ام در دبستان عرفانی هم کرده ام اینک با مراتب
بالا و اظهار تشکر از آن سرهنگ بزرگوار که گویا دیگر روا لازم صفا
قدمی بر میدارند مجاز به بیان الحقیقت آنهم طبق دستور کلی استاتم
زیرا یکی از ارکان این سلسله حفظ اسرار میباشد که چون عهد
وفاداری به ارکان خود نموده ام بایستی بنده را معذور بدارید
سئوالی پیش آمده سرهنگ بزرگوار بگذر تشویش لیکن مسائل
علمی و امور روزمره را تخیل باشد و اگر سالکان چون در عالم
ایمان بسر میبرند مانند سگ عادت نماز یا روزه یا خمس یا زکوة
یا از همه مهمتر کلام ملوک حق آنهم در شریعت مگر در این کتاب مقدس
آسمانی که تعداد آیه های آن طبق نظر مولانا جلال الدین ۶۶۶۶ آیه و یا
طبق نظر هفت نفر از علمای طراز اول اسلام ۶۲۲۸ یا ۶۲۱۸ آیه میباشد آیا همه چهار اعریان آن زنده؟
اگر گوئیم پیغمبر اکرم محمد مصطفی عمیدانست که زهی بی خودی قوام بابی ایمانی پس چرا نفع بود حتماً جواب با
خود قرآن است که اگر زحمتی کشیده شود نه تنها صیقل روح خواهد بود بلکه به مراتب اسراری خواهند بود پس به
این دلیل مقام حقیقت را نمیتوان گفته درج کرد زیرا این مقام احدی نیست تا بتوان بمیزان آن پی برد و این
اسم اعظم آنچنان بزرگ و عمیق است که از سطح عالی لغات فراتر نگاشته شده است بهشت مینو
یعنی وصال دوست در پی دیوارهای مصائب و پرده های ناملایمات پنهان است که عاشق ناگزیر
باید موانع را از طریق سلسله مراتب از پیش بردارد تا به منزل مقصود یعنی (حقیقت) برسد.

سرهنگ عزیز اسرار حقیقت را سینه‌هائی نگاه خواهد داشت که شکستنی نیست و به آنجا که شمع حقیقت
فروغ می‌افشاند طوفان حوادث را مجال وزش کشائی نباشد - لذا پیشوایان ازل و ابد حق اسرار الهی را
نیکو بدارند و سعی کوشند که از در کف تا محرم نیفتد و تیغ برهنه به چنگ زنگی مست نیفتند (سوره مائده آیه ۱۰۱)
پس نتیجه بر این شد که نه تنها مجاز نبد که ارکان سلسله خودنمایی شد بلکه درک آن برای این جماعت که هر دم بلباسی
دگر جلوه می‌نماید مشکل است که در اینجا ناچارم به شاهکار یکی از ناخلفان اهل حق تنها بنام نور علی الهی اشاره کنم
که این ناجوانمرد با تذکرات قبلی کتابی بنام برهان الحق آنهم که ۵ و کوه و غلط بچاپ رسانده که بلادرنگ
تذکاریه شدید از نظر در کتاب و همچنین خیانتی که به عالم حقیقت نموده برای کلیه اهل حقهای ایران صادر
نمودم پس دوست عزیز آنچه لازمه ارادت بود بنظر مبارک رسانیدم و یقین هم بدانید که بهیچ وجه علاقه
به چاپ مطالب یا گراور عکس نداشته و ندارم زیرا خود را یا کسوب می‌خود در خاتمه از اینکه چند دقیقه
وقت گرانبهای آن بزرگوار را گرفتم معذرت میخواهم و ان شاءالله اگر سعادتی بود در موقع شرفیابی مفصلاً
درباره عرفان آنهم شفاهی که بحمدالله تا حدودی کسب نمودم بعرض عالی میرسانم حق همه را هدایت کند ==
خادم الفقرا == عزت معبودی همدانی ۴۸/۱۲/۱۸

خدمت برادر عزیزم جناب آقای سرهنگ ظاهر غایب

پس از احوالپرسی بی‌پایان امیدوارم از حضرت احدیت و جد طاهرینم همیشه از بلیات -
دنیوی و اخروی مصون باشید. نور چشم اگر از حال حقیر بخواهید بحمدالله سلامتی قرین -
حال است و ملالی نیست بجز دعای خیر بحال تمام مسلمین آمین یا رب العالمین.
چند روز پیش جناب آقای ریاضی به خانقاه تشریف آوردند از تعریفاتی از جنابعالی
ارائه من کردند واقعاً بی اندازه بنده از دور عاشق شدم و رقت قلب برای بنده دست
داد. امیدوارم دیدارم به دیدارت شاد شود در قید حیات. جناب آقای سید فیروز
ریاضی از بنده مصاحبت درباره طوایف حقیر سوالاتی فرمودند ناچار چون وقت
زیاد نداشتم و هر چند به نوشتن این نسخه باز غافل می‌شوم اسلام نباید غافل باشد فقط
بپاس خاطر جنابعالی و آقای ریاضی خودداری نکردم این است که بخدمت می‌نویسیم.
جد بنده حضرت حاجی سید شیخ سلام به شانزده نسبت به حضرت رسول اکرم صلی الله
(ص) تا به بنده می‌رسد از جدم حاجی سید شیخ سلام تا بنده هم پنج پشت می‌شود که روی هم
بیست و یک پشت به حضرت رسول می‌رسیم. فقط بنده و اجداد بنده تا این پنج پشت در
ایران بسر برده‌ایم حضرت سید حاجی شیخ سلام ایرانی نبوده و در مکه معظمه تشریف
داشته‌اند در اثر مرور زمان و قسمت دست قدرت کاری کرده است حضرت سید
بوسیله ارشاد به ایران آمده است چون در خاک ایران مردمان زیادی را ارشاد
نموده‌اند و حتماً بتحقیق کسانی که در طریقت دست دارند تاسیس خانقاه در ایران
فقط حضرت حاجی شیخ سلام بوده است قبل از او کسی دیگر نبوده بتواند در ایران
ارشاد و راهنمایی مسلمین بکند جریان حاجی سید شیخ سلام بلکه اگر بخواهیم بنویسیم

۵ کیلو کاغذ لازم دارد فقط حاجی سید شیخ سلام مدتی که در ایران بوده شاید بتوانم
عرض کنم ۵۰ سال تمام مسئول راهنمائی مسلمانان بوده است. و بیست و هفت مرتبه
بخدمت جدش محمد مصطفی (ص) رسیده بقیه شهدا اول رسول به حساب نمی آید
مدت هفت سال در مکه معظمه و هفت سال هم در مدینه به پای برهنه و سر برهنه
آب برای حجاج و زوار سبیل الله کرده است بی توقع از کسی چون حضرت
حاجی سید شیخ سلام چه در وطن خودش که مکه معظمه باشد و چه در ایران واقعاً از لحاظ
مادی به کسی توقعی نداشته است بعد از هفت سال خاتمه از مکه باز دوباره به ایران
تشریف آورد. باز دوباره دست قدرت باعث شد که حضرت شیخ به جای
دیگر نرود در ایران ماند و نسل ایشان دست به دست تا به بنده رسیده واقعاً
اگر خدا راضی باشد همان ارشادی که جدم لطف فرموده نسبت به مسلمانان بنده
هم قصور نکرده ام و عمر امانت وفا کند قصور نخواهم کرد و بنده خودم در زمان
فوت پدرم بنده هفت سال داشته ام بوسیله آقای سید شیخ بهاء الدین
عمویم از بنده نگاهداری شده است و علم و دانش به بنده آموخته اند تا سن بنده
به ۱۵ سال رسید عمویم فوت کردن خانقاه و مرید و منصوبین به دست بنده
حقیر واگذار شد بنده هم شاید از آقای ریاضی بپرسید بدون آنکه از جد و جدم
از کسی توقعی داشته باشم همان جور که می گذرد مشغول هستم امیدوارم جوری
باشد نفس اماره بالسؤ بنده حقیر را فریب ندهد و بتوانم ادامه به رموز شریعت
و حقیقت و طریقت بدهم. جناب آقای ریاضی سوالی دیگر فرمودن از بنده

که حاجی سید شیخ سلام باید رضا بعالی در قید حیات چه بزرگانی دیده اند متاسفانه
بنده اهل تمیز نبودیم که بفهم یا بپرسم بخدمت کیها رسیده اند فقط شنیده ام با تمام اهل
دین و دیانت و عالم سر و کار داشته اند چه در ایران و چه در خارج ایران و تمام مشایخانی
که در ایران و خارج ایران بوده اند ناگفته نماند و به تعریف هم نشود از آستانه حضرت
حاجی سید شیخ سلام استفاده علم دانش کرده اند جناب آقای ریاضی دوباره سوالی
دیگر فرمودن از تصوف - تصوف منحصر به فرد نیست برای عام است کسی که دستور
شریعت را اجرا کند و برای رموز طریقت حاضر شود و واقعاً تقوا داشته
باشد و نهی از منکر و امر به معروف کوتاه نیاید واقعاً اهل تصوف است چون
خداوند فرموده است من کسی را دوست دارم که تقوا داشته باشد.
بیشتر از این مصدع اوقات نمی شوم امیدوارم عمر امانت وفا کند دیدار به دیدارتان
شاد شود و ان شاء الله مکاتبه شرعی را ادبی بگذرانیم - الحاج سید وفا الدین سلامی
متولد سنندج سن تقریباً ۳۹ - ۴۰ به نه پشت به بابا علی همدانی
معروف به باباطاهر عریان می رسد شهرهائیکه مسافرت نمودن
مکه - مدینه - بغداد - کاظمین - نجف - معصومه قم - شاه عبدالعظیم
مرقد شیخ جنید بغدادی - شیخ ابوبکر شبلی - شیخ سری سقطی
در بغداد - بهلول دانا - سلمان پارسی یوشع پیغمبر را نیز زیارت کرده
شرح حال اینجانب و نامه اولی بوسیله سید فیروز ریاضی رسید [illegible]

آقای سید ناصرالدین امامی لنگرودی از سادات جلیل و شریف
گیلان است سالیان دراز در دامن و محیط روحانی و علمی
خاندان خود پرورش روحی یافتند چون در آنها از رشد و رمز خود
جوشش و خروش اجباری عشق الهی پیدا کرد در طلب حقیقت سیر آفاق
و انفس نمودند سفر پیاده و سواره بسوی عتبات عالیات
پیاده و سواره رهسپار گردید یا از اشراقات کانون عشق و
حقیقت که مولای متقیان است کسب فیض نماید و انوار
تابناک عشق الهی برای ایشان بمنزله سپیده دمیده شد شبها در وسط
مانند یک مجذوب سالک در قبرستانها و خرابه‌ها حالاتی
رسیده شنیدند که عقل معمولی نمیتواند آنها را باور کند معقول
عارف بزرگ

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

دو جرح ملکوتی و سفلی با ایشان مانوس میشدند خود را
تصویر رؤیاهای زشت و زیبا و هول انگیز و جلوه انگیز
میدیدند و اهانتها و دستورات گوناگون و رنگارنگ به آقای
امامی میدادند ولی چون همت عالی ایشان عشق بحقیقت
بود هرگز مسخرات جن و آواز ملکوت اعلا توجه

نداشتند و همه اینها مقدمه سیر و سلوک خود میدانستند تا بمرحله
حق الیقین و عین الیقین رسیدند رشته پایه همه عالم
علوی و سفلی در روحانی زدند که کم کم تجلیات روزنه حقیقت
با ایشان نمود دگرگون دیده و دانستند که عشق الهی بالاترین
مراحل است زمین و زمان جماد و حیوان خود را عرضه
اطاعت و انقیاد در برابر ایشان در آوردند ولی همت
بزرگ و عالی آقای ناصر امامی به این عوالم ننمود و نخواست خواسته‌ها
و استفاده‌های آنها را بهره و دیگر گردند تا آنجا که دفائن باستان
به ایشان عرضه میشد اعتنا نکرده لقمه نان جوین در بیغوله
مشغول بودند و ذره‌ای بجواهرات شاهان و گنجهای رایج
که در دکان طبیعت بود بیعت برای مردان خدا لذائذ ارزشی ترک
و ارزشی قائل نشده و از همه منصرف شدند چون طالب
حقیقت بوده و هستند در سیر طریقی خود که راه عراق و
بیابانها بسر میبردند اثرات و آثار باستان بزرگ را دیده
اند و هر یک حاضر بودند آنچه در حقیقت ریاضات بعید از
سالیان دراز بدست آورده شده در طبق اخلاص نثار آستانه
وارد و مهمان ناخوانده خود که آقای امامی باشد تقدیم دارند

ولی گمنامی و بی‌نامی و بی‌نشانی که شعار سیر و سلوک ایشان بود
بالمره توجهی نکردن بسوی حقیقت ایشان بسیار شد از این صفات جز
رند و درویش قلندر و سالک راه حقیقت که سید ناصر امامی بالکل
شاید در تاریخ اقطاب و اولیاء درویشی بزرگ شاید مثل سید
ناصرالدین امامی نشانی نداشته باشیم و در علوم و فنون
طب قدیم و شیمی قدیم که مأخذ دروس طب و شیمی جدید است
ایشان استاد و هنرمند و صاحب نظر و کارکرده است و شاید
بتوان گفت تا آنجا که سراغ داریم بتوان مانند ایشان سراغ
نداشته باشیم ولی چون مردان خدا هیچگاه بر در ذات
نورانی خود در لفافه در دنیا زنده بگوشه فانوس علم و بیحالی
بسر میبرند سیر و سلوک این عارف سیر الی الله مصداق آیه
شریفه من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا است که از قید
سبل حسبته [redacted] التصوف
ترک الدعوی وکتمان المعنی فعل الستار بحق که فرموده
این مدعیان در طلبش بیخبرانند — آنرا که خبر شد خبری باز
نیامد صحیح است — امضاء امامی ۳۰/۵/۴۴

دامن کوریست از سید ناصرالدین امامی است
ما سرخوش از جرعه الستیم — پیمانه کش شهر و رند و مستیم
در دار فنا ز می باقی ازلی — سر داده ز ننگ جسم وارستیم
راه ما رسیده الصوفی لا تملک و لا یملک و این دو مرتبه
مراتب فناست یکی اخلاص که سینه مطلقاً از صفات
بشریت خالی شود و یکی جذبه و آن اشارتیست که از
طعن الهی مرستیه و بحقیقة الحقایق پیوسته و صوفی باید
تجلیه با خلاق حمیده و اوصاف پسندیده نماید و تخلیه
ز اخلاق ذمیمه و رذیله کند تا اینکه تا متخلق با خلاق
رحمانیه و متصف بصفات نورانیه شود و صفات
تو که ظل کمال صفات الهی است محو گردد و بقای ذات
صمدیت در هویت الحدیث حق الیقین برقرار شود
به لغت تصوف معروف و صفات موصوف شوالی
سکه رسیا سخنان یکی سید ناصرالدین امامی است که دستور
در برنامه سیر و سلوکی ایشانست که القاء فرموده اند
بکسی که امامی تألیفاتی دارد که حاصل مطالعات و تجربیات
و مشاهدات علمی و روحانی ایشانست و فهرست

آثار ایشان

۱ - تذکرة الطریقت
۲ - تذکره محمود الحرکات
۳ - الحدیقة الرموز در علوم غریبه
۴ - شرح الفوائد الساعیه در کشف دشتابات

هو ۸

هو الحق یا علی مدد حضرت ادیب دانشمند فاضل
و ادیب خردمند کامل جناب آقای سرهنگ مدرسی عرشی
السلطنه نجابت عبدالرضا صهبائی طریقت خاکسار دوده جلالی
طالب حاج مطهر علیشاه فرزند حاج بهار علیشاه فرزند قطار
علیشاه ملقب محبت علیشاه تولد سنه ۱۲۸۸ در قریه لیکاوریه
جزء بلوک عنافجه از ایلات عشایر خوزستان محمد حسینی اهوازی
روز بروی ملاقات در سال ۱۳۱۵ به عزم زیارت عتبات
(مراد شیخ عتبات است) مطهره در کوفه خدمت مرشد کامل
جناب حاج مطهر علی به کسوت فقر مرتضی علی فائق
شدم و در ۱۳۲۶ در تهران خدمت استاد رسیدم
و از آداب فقر و رسوم طریقت رسیدم و در ۱۳۲۹
خدمت مونس علیشاه در زندگی رسیدم
و از الطاف و انفاس این بزرگوار مرا الوانیت
(مراد شیخ روحانیت است) فیض بردم یک قطعه
عکس به کسوت فقر مرتضی علی خدمت استاد
عزیزم و سرور معظم تقدیم میدارم امیدوارم مورد
توجه آن مرشد قبول شود اول و آخر علی نام شریعت

عبدالرضا صهبانی نام طریقت محجوب علیشاه
دکتر صهبانی ساکن اندیمشک و بدعانویسی اشتغال
دارد خود را در اینگونه امور شاگرد بکتاش در زمره مشایخ
خاکسار دولت میداند

به طرز کار فرهنگی، مدرسی خردمند در در
متولدم نام مصطفی فرزند محمود شهرت احدی ذوالحجه سال ۱۲۹۸/
خورشیدی پژوهش دانشی (تحصیلات) و در رشته آموزش
و پرورش (تعلیم و تربیت) فراگرفته و در داخل و خارج
کشور بمدت ۴۳ سال و آنگاه بکارهای هنری و دستی
بینا (واقف) بر دانش گروه (علم الاجتماع) پژوهشگر
در امور آئین ها (ادیان) و صوفیگری و عرفان
آشنا و برخوردار از دانستنیهای پاره‌ای مرشد
و شیخ راه درویش ۲۶/۹/۱۳۴۹ مصطفی احدی
شیخ دکتر نوربخش در مازندران

لقب طریقت حسینعلی لقب طریقت در خاکسار
گوهر علیشاه

هو
۱۲۱

۳۰/۱۱/۴۹
۲۲ ذیحجه/۹۰

نامه محمدجواد آموزگار نظرعلی شیخ گنابادیها

دانشمند محترم جناب جلالتمآب آقای سرهنگ نورالدین مدرس چهاردهی دام [illegible]
ضمن عرض ارادت و تقدیم مراتب دعاگوئی موفقیت کامل جنابعالی را در کلیه امور خاصه در
تهیه و انتشار شرح حال مشایخ عصر حاضر از درگاه قادر متعال درخواست داشته
عرضه میدارد مرقومهٔ مورخه ۲۳/۱۰/۴۹ در تاریخ ۳/۱۱/۴۹ عز وصول بخشیده از اینکه رأی
مبارک تعلق گرفته با عریضه نگار شدن بحضور مبارک حضرت آقای رضاعلیشاه دامت
برکاته از این ذره بیمقدار محمد جواد آموزگار ملقب بنظرعلی نیز نامی در نشریه خود
ببرید اظهار تشکر نموده از تأخیر در عرض جواب بواسطهٔ کسالت و بعداً بسبب گرفتاریهای
فرهنگی وغیره معذرت میخواهم وَالعُذرُ عندَ کِرامِ النّاسِ مقبولٌ. مختصر بیوگرافی و شرح
حال این ناچیز این است: نام: محمد جواد آموزگار ملقب بنظرعلی فرزند مرحوم علی اکبر
آموزگار متولد در کرمان در سال ۱۲۸۱ شمسی. تحصیلات: مواد کلاس دوره‌های
متوسطه و دارالمعلمین اکابر و علوم قدیمه از مقدمات صرف و نحو تا اواخر معنی و معانی و بیان
و منطق و قسمتی از حکمت شرح منظومه و فقه و اصول و ادبیات فارسی و عربی وغیره
در کرمان ورود بخدمت فرهنگ سال ۱۳۰۶ شمسی. مشاغل فرهنگی بدواً آموزگاری
و بعداً دبیری و چندی کفالت دبیرستان کامل متوسطه و چند دوره ریاست امتحانات
نهائی شعبه های ادبی و طبیعی و ریاضی تاریخ بازنشستگی سال ۱۳۲۷ شمسی و از زمان
بازنشستگی برحسب دعوت اداره آموزش و پرورش تدریس عربی و ادبیات
در سیکل دوم متوسطه. شهرهای مسافرت کرده: اغلب شهرهای بزرگ
از قبیل مشهد و بعض توابع آن از قبیل گناباد و قوچان و شهرهای بزرگ

جاده کناره رشت و اردبیل و تبریز و رضائیه و کرمانشاه و همدان و قزوین و تهران و سمنان
و دامغان و شاهرود و اهواز و بعض توابع آن از قبیل آبادان و خرمشهر و مسجد سلیمان
و آغاجاری و بهبهان و اصفهان و بعض توابع آن مانند شهرضا و شهرکرد و آباده
و بروجن و شیراز و بعض توابع آن منجمله سروستان و فسا و اصطهبانات [illegible] و بعض
شهرهای کوچک دیگر. بزرگان نامی و عرفای عالیقدر یکه درک خدمتشان شده: حضرت
آقای صالحعلیشاه رحمة الله علیه و حضرت آقای رضاعلیشاه دامت برکاته و اغلب
مشایخ سلسلهٔ سلطانعلیشاهی منجمله مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله عبدالله حائری
مرحوم حاج شیخ عمادالدین مرحوم حاج ارشادعلی. مرحوم امام جمعه اصطهباناتی
رضوان الله علیهم. جناب حاج آقای راستین رونقعلی. جناب آقای عزتعلی صوفی
جناب حاج آقای جذبی ثابت علی. جناب حاج شریعت [illegible] علی دامت برکاتهم و بقیه از
علماء اعلام و شخصیتهای فرهنگی و اداری.
آثار: اثر مستقلی که طبع شده باشد ندارم ولی مقالات ادبی و مذهبی و عرفانی در بعض
جرائد و مجلات انتشار یافته همچنین سخنرانیهای مذهبی و اخلاقی و عرفانی در مدت
قریب ۴ سال از رادیوی کرمان که شماره آنها زیاد و در بایگانی اداره اطلاعات
و انتشارات کرمان ضبط است. ضمناً برای استحضار خاطر شریف
یک نسخه فتوکپی فرمان صادر از مقام مقدس حضرت آقای رضاعلیشاه را که در
آن اشاره ای بزمان قبلی مورخه ۱۷ ربیع الثانی/۱۳۸۶ مطابق ۱۴ مرداد/۴۵
و نیز اجازه نامه مورخه ۱۷ ربیع الثانی/۱۳۸۲ مطابق ۲۶ شهریور/۴۱

مندرج در صفحه ۳۸ کتاب شریف نامه های صالح صادر از مقام مقدس حضرت
آقای صالحعلیشاه رحمة الله علیه لقاءه تقدیم داشت. اما راجع باظهار نظر درباره تصوف
عرضه میدارد:
بنده نظر شخصی ندارم بلکه نظریه ام مقتبس از آیات شریفه قرآن و احادیث و اخبار ائمه
اطهار و آثار عرفاء عالیمقدار است یعنی برخلاف بعض نویسندگان که تصوف را از
سرچشمه افکار فلسفی یونانی یا مقتبس از مسیحیت و رهبانیت یا مأخوذ از مذهب
بودائی و غیره دانسته اند آنرا فطری ذات بشر میدانم زیرا تصوف عبارت
از تصفیه و تجلیه قلب و تزکیه و تجلیه روح و ارتباط قلب با خدای یکتا و خلاصه روح
دیانت و خداجوئی است و دین هم طبق آیه ۳۰ از سوره روم فطری بشر است
که خدا میفرماید: فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی
فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین
القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون. یعنی رو بدین خالص
بیاور بهمان دینی که خدا مردم را بر آن آفریده و آفرینش خدا را تغییری نیست
دین راست همین است لکن بیشتر مردم نمیدانند. باری ارسال رسل
و انزال کتب بمنظور تقویت و تربیت این نیروی فطری و بیداری
بشر از خواب غفلت و جهالت بدین امر بوده است و چون راهنمایان
بمضمون ذات نایافته از هستی بخش نتواند که شود هستی بخش

خود بنحو کمال متصف بدین صفت بوده اند بنابراین تمام انبیاء صوفی و دارای
عالیترین مقامات تصوف بوده اند بعبارت دیگر تصوف از حضرت آدم علیه السلام
آغاز و بوجود حضرت ختمی مرتبت ص مرتبه کمال یافته است نهایت بمضمون بلاغت
مشحون آیه شریفه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض هر که صافی تر
و صفای روح و باطنش بیشتر است صوفی تر است و چون ائمه
اثنی عشر سلام الله علیهم مبین آیات الهی و آثار نبوی بوده اند همگی
دارای صفای کامل و صوفی کامل بوده اند از اینرو است
که تمام سلاسل صوفیه حقه منتسب بیکی از ائمه اطهار و
بالاخره منتهی بعلی علیه السلام میگردند. بلکه تمام افراد بشر در اصل
خلقت و آفرینش فقیر و درویش یعنی صوفی بوده اند: زیرا درویش
ترجمه کلمه فقیر و تمام افراد بشر طبق آیه ۱۶ از سوره فاطر فقیر
هستند که خدا میفرماید: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله
هو الغنی الحمید یعنی ای مردم همه شما فقیر و نیازمند بخدا اید و خدا غنی و
ستوده بالذات است و عالیترین درجات این فقر اختصاص
بذات مقدس نبوی دارد و بواسطه آن بکلمهٔ الفقر فخری فرموده
است چنانچه ابن ابی جمهور الاحسائی در صفحه ۳۱۴ کتاب مجلی ضمن
بیان اینکه شریعت و طریقت و حقیقت کلماتی است که بر
حقیقت واحده دلالت دارند این حدیث را نقل
میفرماید قال رسول الله ص الشریعة اقوالی والطریقة افعالی

والحقیقة احوالی والمعرفة رأس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی
والشوق مرکبی والخوف رفیقی والعلم سلاحی والحلم صاحبی والتوکل
زادی والقناعة کنزی والصدق منزلی والیقین مأوائی
والفقر فخری وبه افتخر علی سائر الانبیاء چنانچه در این حدیث شریف
که ۱۵ مرتبه از کمالات معنوی ذکر شده دقت شود مقام فقر یا
درویشی مطلب افتخار بر همه انبیا شمرده شده که عالیترین درجات
در اصطلاح عرفا مقام فناء فی الله است و اگرچه تمام افراد بالذات
درویش و فقیر معنوی هستند اما درک این مقام و رسیدن
بآن مستلزم ریاضات و زحمتها است کار هر کس نیست رفتن
همچو عیسی بر فلک کار بلای اینچنین ~~همتهاست~~ همتهاست
بلندان کرده‌اند حجاب بسیار است و پرده‌های ظلمانی هوا و هوس
نفسانی و حب دنیا که پیغمبر اکرم درباره‌اش فرموده
حب الدنیا رأس کل خطیئة این خطر است اصلی و
درک مقام شامخ درویشی را در اغلب افراد به درجات
گوناگون و اقسام مختلف ضعیف کرده است و بهترین وسیله
برای رفع این حجابها داخل شدن در ظل ~~مقام~~

عالیه تعلیمات عالیه اسلام و مکتب تصوف و عمل کردن با آداب
شریعت و طریقت مطابق دستور راهنمایان (۱) و الجدیر الطاهر زمان
است قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر
گمراهی موضوع تصوف و صفای باطن عالیترین مقامی است
که میتواند بشر را به مقام ملکوت برساند بلکه بالاتر از ملک و ملک
قرار دهد نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر
سویدای بنی آدم از اوست و صوفی کلمه شریف پر معنائی است
که نماینده اصول صفات حمیده و ملکات مرضیه است چنانچه
حکیم الهی و عارف ربانی حاج ملا هادی سبزواری رحمة
الله علیه در صفحه ۳۳۷ از کتاب شرح الاسرار درباره صوفی
و اینکه هر حرف از چهار حرف آن اشاره بصفتی از صفات
حمیده است میفرماید صادشان صبر است و صدق است و صفا
واوشان ورد است و ود است و وفا فاء ایشان فقر است
و فرد است و فنا یاء ایشان یاس است از غیر خدا اصول چنین
تصوفی مراد تعلیمات عالیه قرآن و پیغمبر اسلام و حضرت مولی الموالی
علی و سائر ائمه اطهار و بطور کلی متصوفه حقه است و چون منظور اختصار
است بهمین مختصر اکتفا شد ضمناً کتب الامر که قطعه عکس مقابل
الخ در الفبا تقدیم و از ناچیز در عوض جوابست

بقیه در صفحه ۳۰۰

بواسطه معذور بودن بمعاذیری چند بود کسی مطلبم زیاد دوام سعادت
مستدام باد اقل محمد جواد آموزگار ظفرعلی

بعد کپیه فرمان شیخ فتوکپی شده فرستاده شد

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی در هر حالی و علیه توکل در هر شیئی
الحمد لله الذی هدانا للایمان و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله والصلوة والسلام علی الهادی الی الدین القویم والصراط
المستقیم الخاتم لما سبق والفاتح لما انغلق والمعلن الحق بالحق
المنصور المؤید ابی القاسم محمد بن عبدالله و علی آله الدواعی
مصابیح الهدی الحسن الالهی ولا سیما اهل نقطه
باء بسمله الوجود و عین الشاهد والمشهود اصل عوالم
الملک والملکوت و مقصد الکائن الناسوت والجبروت
مطلوب قل طالب مولانا و مقتدانا علی بن ابی
طالب هل اراد الائمة الاحد عشر صلوات الله علیهم
اجمعین و بعد چون پس از رحلت و صعود روح مقدس
حضرت والد جسمانی و روحانی قطب العارفین و صالح
المؤمنین آیة الله فی الارضین جناب المولی المؤتمن
مولانا الحاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه قدس

۲۸۶ هو العلی ۱۱۰ تنت بناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد بحرمت میرسانید امید است [illegible] اوقات شریف
وجود مبارک از جمیع بلیات محفوظ بوده باشد و در کلیه مراتب شریعت
و طریقت و اطوار حقیقت موفق بوده مؤید باشید مدتی قبل جناب آقای
اسماعیلی محبت سرکار عالی را که حاکی از زنده پروری و ضمنا دلیل بر بزرگواری
آنجناب بود ابلاغ فرموده بودند و از آنجا که اینجانب خود را لایق ندانسته با سخن
مختصر کردم تا اینکه در شب گذشته باز همان ابلاغیه را تأکید نمودند نیز
آنجا که بی توجهی بخواسته شخصیت محبوب جنابعالی را از هر جهت ملاحظه
افزوده بر خلاف انتظار است بجمله ای از آنچه را اراده فرموده بودید تقدیم نموده
امید است مقبول واقع شود در سال ۱۳۰۹ خورشیدی در مشهد مقدس
در خانواده روحانی متولد شده و مقدمات را در مکاتب قدیم و جدید
تحصیل کرده و تقریبا ۲۰ سال در تهران و بیش از آن در
مشهد مقدس علوم قدیمه بقدر قوه بهره برده و در تهران و بیش از
آن در شهر مقدس علوم قدیمه را بقدر قوه بهره برده و در تهران
به اخذ لیسانس علوم الهی و تربیتی موفق آمده در خلال این مدت
یعنی سال ۱۳۲۷ خورشیدی با مرحوم حاج شیخ حسن ادیب
فاضل ارتباط فقری پیدا کردیم و از هر جهت [illegible] از دوستگان
عصر با بعد سپس را مورد عنایت قرار داد و سال ۱۳۳۵ خورشیدی
با اجابت اجمالی و ۱۳۷۹ هجری با اجابت تفصیلی از جانب معظم له
با امر دستگیری و ارشاد [illegible] طالبان موفق آمدم و از طرف [illegible]

معظم له بلقب سعادتعلی موفق گردیدم تا حد الحمد لله چهار آثار جنیدی از
این فقیر بطبع رسیده و برخی ناتمام و غیر مطبوع مانند ترجمه منیة المرید
بشیدائی بهشتم شیعیان حقایق فیض مصباح الشریعه تاریخ علمای
خراسان ترجمه زبدة الاسرار امام یحیی الدین ترجمه قسمتی از فصوص الحکم
لطایف صفی علیشاه بسوی مدینه الحق رشید بلخی و امثال اینها توفیق
از حق

مرحوم حاج شیخ حسن ادیب خاوری (منظور علیشاه) که به حاج
داداش معروف بود مرد دانشمند و فنون بود در جوانی با مرحوم حاج
میرزا محمود خان نایینی ملاقات کرد و از طرف ایشان دستگیری
شد پس از رحلت معظم له بطهران رفت با مرحوم ظهیر الدوله
تجدید کرد و از طرف ایشان بلقب فخری و شهرت ادیب العرفا
ملقب گردید جوابا مرد دستگیری پرداخت آثاری در نظم و نثر دارد
رحمه الله بحشر الاصفیین مشهد مقدس بازار سر [illegible] کوچه میر
کالسکه ۲۳۳ محمد باقر ساعدی

علیمحمد فرزند مرحوم عبدالرضا شهرت روحانی شناسنامه
شماره ۱۴۳۶ صادره اهواز اهل دزفول متولد اهواز سنه
به شهرهای خوزستان خرم آباد بروجرد اراک قم اصفهان
شهرضا آباده شیراز نائین یزد کرمان بم ماهان [illegible]
سرچشمه کرمانشاه همدان شاه آباد غرب کرند سرپل ذهاب قصر شیرین
تهران کرج قزوین رشت انزلی لاهیجان [illegible]
رودسر شهسوار [illegible] بابل آمل بابلسر [illegible]
گرگان گنبد سمنان دامغان شاهرود سبزوار نیشابور
مشهد تربت حیدریه تربت جام فریمان [illegible]
[illegible]
در خارج از کشور
بصره نجف کربلا کاظمین سامره بغداد کوفه شام
حلب زینبیه
از بزرگان که خدمت آنها رسیده ام
سید محمد رضا [illegible] شیخ [illegible] حاج [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالریاستین [illegible]
[illegible] مرحوم حاج شیخ عبدالحجة [illegible]
مرحوم [illegible]
[illegible] ذکر شده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

(نورعلیشاه) میرزا ... تا کنون لعقبین خود را بر جا علیها ثم

۱۲ شعبان خود آن است که حقیقت تصوف اسم بی‌رسم

است و الا غیر [illegible]

۱۳۵۱/۵/۷

دکتر علیمحمد روحانی شیخ دکتر نوربخش در اهواز

ساکن اهواز کارمند دارایی اهواز

هو ۱۱۰

بسم تعالی شأنه

حسب امر جناب سرهنگ که شرح احوالات فقرا خواسته‌اند اولاً آنچه

در حساب نباید بیاییم بار اگر شرح احوالات خود را بخواهم روی دفتر

آورده شود مثنوی هزار من دفتر شود لاکن مختصری عرض میشود فقیر با چیز

دوره جوانی خرابات‌ها بعد مسجدها بعد هیئت‌ها خانقاه‌ها مرادی حاصل نشد

تا اینکه مدتی با تمام مایل دوستان بیگانه شب و روز متوسل به ولی عصر امام زمان

تا بنی حضرت امر فرمودند پیش حضرت ذوالریاستین حضرت مونس علیشاه را

نشانم دادند پس از چند روز با خود آگاه خدمت ذوالریاستین در خانقاه

چهارسوق چوبی تا چشم دید دل گرفتار شد و آن مرد بزرگ تمام سرهای درونم را

فرمود همان شب دستور پس از ۵ شب به وصل رسیدم یار خود را یافتم با شمع چراغ

مدت ۱۴ سال محرم حرم بودم هرکجا تشریف فرما شدند حقیر در رکاب التزاماشان

مشغول خدمت با اخوان خدمت بخانقاه تا جناب حضرت د/ دکتر نوربخش

جناب آقای دکتر نوربخش از کرمان تشریف آوردند خانقاه میان هفته

بود حقیر در خانقاه حاضر دوره دار خانقاه جناب میرزا علیجان

بردار بود صاحبدل روشن ضمیر محترم پیر بزرگواری بود ولی گمنام فوری

از جناب آقای دکتر استقبال فرمودند حضرت مونس هم توی حیاط خانقاه

مشغول تجدید وضو بودند تا جناب آقای دکتر را دیدند فوری امر فرمودند

بیا رفتند اطاق حضرت مونس علیشاه بعداً بحقیر امر فرمودند حجره از برایش

توی بازارچه قوام الدوله شاهپور چندی در توی حجره که حقیر مرتب سر میزدم

روزها میرفتند دانشگاه مشغول درس و تحصیل بعد منزلش را عوض باز هم منزل را

عوض کردیم بعداً حضرت مونس امر فرمودند دکتر نوربخش را بیاورید خانقاه

اساسش را آوردیم خانقاه توی خانقاه حضرت مونس شب و روز آقای دکتر را

دکتر را ظاهری باطنی رسیدگی میفرمودند چند اربعین ایشانرا آتشه [illegible] بلا

از امتحانات باطنی درست در آمد فوری که خدا بخشد بیچون و چرا بخشد

پس از چندی حضرت آقا تمام مشایخ را احضار شبی هم بود آنشب دیگجوشی

آقا سرودان فرهمند پیر دلیل و شیخ خانقاه درویش شکرالله میر حسینی کرمانی

حاجی قوام ستاد بشکر آقای کمالی سبزواری زیاد بودند امر فرمودند دیگر هر که کاری

باطنی خبری دیگجوش فقرا با آقای دکتر نوربخش رجوع کنند بیایند با نوربخش

صفا کنند بعداً هم که فردایش بود نظام سلطان خواجه نوری سفیر ایتالیا شد

خدمت حضرت مونس التماس حضرت اجازه بدهید آقای دکتر را ببرم ایتالیا فرمودند

ایتالیا میآید پیش را باید برود بم کرمان فردایش عکس دست جمعی گرفتیم حقیر

باتفاق آقای دکتر رفتیم کارهایش [illegible] سوارش کردم تشریف بردند بم کرمان

۴

بعد از چند ماه دیگر با اتفاق حضرت مونس که حضرت پیر خیلی
ناراحت بودند فرمودند اتفاقاً مجبوریم برویم پیش این یک سر دو گوش‌ها
منزلی دعوت رفتن قهوه میل کردن همان شد که ادرارشان سنگ
شد عصبانی کشیدیم که چه گویم شب و روزم اشک بود و هر شب در سر حقیرا
دلداری میدادند میفرمودند چرا اینقدر بیتابی میکنی آن ماه مبارک رمضان
روز روزه دار شب زنده دار حضور الحمد خون جگر که نپرسی تا شب اول ماه شوال
که فردایش عید فطر بود آب شب جرقه تی فرمودند که پسرش و دامادش اولین کاری
که کردند آن صندوق که جنته حضرت که کتابی شجره مال حضرت رحمتعلیشاه و صیت نامه
هم لای آن کتاب بود کتابهای قیمتی فوری برداشتند سحر جنازه حضرت پیر را
حقیرها نور آوردیم توی زیرزمین مشغول شدیم ها برادران فرهمند ها حاجی

۵

حاجی قوام شهیدی ستایشگر مشغول شستشو شدیم پس غسل کفن
خودشان را جمع زود جناب آقای بهبهانی تشریف آوردند نماز خوانده شد
جنازه را با دوش مردم فقرا تا چهار راه ملک چهار راه ملک جنازه را توی
آمبولانس یک ماشین دیگر جمعاً رفتیم کرمانشاه با سجده رفتیم خرباتی
با تمام کرمانشاهی ها پای برهنه پیاده خاک بر سر میکردند جنازه بردیم
خانقاه کرمانشاه همانجا که اول ابتداء خانقاه کرمانشاه را بعینی گرفته بودند
همانجا قبرش شد که حالا مقبره مقدسش هست که تمام کرمانشاهی ها زیارتگاه
است بعد آقای جناب دکتر نوربخش ملقب به نورعلیشاه قطب سلسله جلیله
نعمت اللهی منسوب شدند حقیرها تشریف آوردند تهران باتفاقشان کرمانشاه
گیلان مشهد مقدس پس از سفر مشهد حقیر امر شد نیشابور مشهد چند سال
مشغول انجام وظیفه در راه آهن خراسان

۶

پس از مأموریت انتقال مشهد و نیشابور منتقل بتهران مدت
۵ ماه در تهران بودم شبی حضرت آقای دکتر فرمودند اهواز هم خوب شهریست
حقیر توی خود گفتم ببین چه کسی را مأمور کند اهواز روز شنبه اش رفتم راه آهن
معاون اداره برق راه آهن فرمودند آقای انصاری مهندس برای تو پیشنهاد
کردند بروی اهواز اگر نمیروی بروم ملکت کنم حکم را برای کسی دیگر بنویسند
عرض کردم ما جامعه تسلیم پوشیدیم هر چه امر شود جای دیگر است آمدیم اهواز
در اهواز هم اوائل منزل یک دزد عرب در لشکرآباد داشتیم بعداً
الحمدالله آن دزد هم اصلاح شد ماشین خرید کاسب کار و بارش هم خوب
خیلی با حقیر رفیق شد دخترهایش شوهر رفتند پسرش سپاهی بعدا اداره شد زن
گرفت خانقاهی هم بهمت فقرا درست شد مرتب مشغول بودم

۷

شب و روز مشغول ساختمان با فقرای اهواز شبها تا صبح بیتوته
داشتیم تا اینکه یکماه مرخصی رفتم تهران برسیدن تهران خدمت حضرت
پیر جناب آقای دکتر امر فرمودند بروید شیراز یکماه منزل حضرت رحمتعلیشاه
از آقای حاج میرزا علی اصغر بحریم حقیر رفتم شیراز ولی حاجی میرزا علی اصغر ذوالریاستین
روشان نداد ولی توی خیابان آقای میرزا احمد کاظم ذوالریاستین از حقیر خیلی
مهمانداری فرمودند و خواهش کردند که خدمت حضرت آقای دکتر واسطه شوم که خیلی
آمدن اصفهان فقرای اصفهانی درویش سلیمانی خیلی از حقیر پذیرائی فرمودند
تهران رسیدم خدمت آقا امر فرمودند حالا نیشابور مشهد بروید زیادتی شده آقای
افشاریان نیشابور آقای سینائی کمال محبت را فرمودند رسیدم تهران
آقای نکای خدمتگذار خدا رحمتش اورا بیامرزد فرمودند آقای انصاری شنیدم

۸

شنیدم تو را منتقل کردند بندرشاه شمال حالا بروید اداره‌ات

رفتم رئیسم فرمودند شما بروید اهواز تصفیه حساب کنید تحمل کار خودمان

شمال بروید توی خود گفتم میروم حکم را لغو مینمایم ولی با پیش نفس خود

فکر شد بروم خانقاه ببینم حساب کجای کار است رسیدن خانقاه کار

خراباتی توی صحن حیاط خانقاه نشسته بودند حضرت با هم روی مبل جلوس

ما حقیر را دیدند فرمودند ما با تقدیر جنگ نداریم هرچه خدا خواست راضی هستیم

کار مهرگان از مازندران منتقل به تهران شدن مازندران کسی را نداریم

باید سازی خانقاه درست شود بندرشاه خیلی مقر وضعیت خانقاهش باید درست

شود شما بروید آنجا مشغول انجام وظیفه باشید که تا حالا مدت ده سال

پس از اهواز مازندران هستم خدا رحمت کند حکیم ابوالقاسم
فردوسی را که داد از دیو سفید داشت

۹

که واقعاً در مازندران دیو سفید زیاد داشت مگر رستمی درست

شود تمام مازندران را تحت سلطنت روح قدسیه دربیاید ان‌شاءالله

امیدوارم حق یار و مددکار همه راهروان حق باشد ان‌شاءالله

این مختصری خیلی کوچک بود ولی ان‌شاءالله حقیر فقیر را ببخشید

غرض نقشیست کز ما باز ماند   که صاحبدلی روزی به رحمت کند در حق

درویشان دعائی

خدا ان‌شاءالله همه را از قبرستان تن نجات دهد
و روح را حاکم بر تمام بدنهای فقرای حقه محکم استوار بدارد

آمین یا رب العالمین   فقیر حقیر ناچیز شیخ محمدتقی انصاری
نعمت اللهی

۵۰/۱۰/۱۹

سید مراد فرزند سید مراد آتش بیگی شهرت آتش بیگی متولد ۱۲۷۵ در نور آباد
لرستان ابتدا پیش شاه نوشینی اهل حق بودند تحت نظر تربیت مرحوم محمد حسین
میرزا در دوره آتش بزرگ بعد وارد سلسله خاکسار نزد حاج بابا اشرف
شد و نزد ملا علی شاه شیخ خاکسار در سرپل ذهاب سید محمد قادریه
نزد شیخ حسام الدین و شیخ عبدالعزیز و شیخ کریم کذران قادری سید
و در سلسله سید احمد رفاعی بوده و سید احمد ... بعد ... گرد امام حسن
و امام حسین بوده اغلب مناطق ایران را مسافرت کرده‌ام و
کربلا را زیارت کرده‌ام اسم طریقتم میر شیداران است و لقب
طریقت مجددم ناصر علی است از دوده شاه خوشین آتش
بیگی هستم جد بزرگ من شاه خوشین است و با مضمون
شش دوده آتش بیگی پسر عمو هستیم دارای چهار
دختر و یک پسر هستم و مجاز هستم در الحقیقت جوز ...
اشعاری بکردی سرایش کرده‌ام در سه ربع‌ام دفتر اشعار هم در
بزبان کردی و فارسی آشنا بوده و کردی را درامی
کمی آشنا هستم سن واقعی من شصت و هفت سال
از عمرم میگذرد و پدرم در قید حیات است و در کوه
دشت لرستان نور آباد صاحب جم خانه است و پدرم

صد و سه سال از عمرش میگذرد خاندان حقیقت دوازده دوده
پنج خانواده الحقیقت آتش بیگی است ۱ - آتش بیگی ۲ - الیاس
بیگی ۳ - عبدال بیگی ۴ - سبز بار بیگی ۵ - ~~شاه خوشین کرنده~~
~~شیخ~~ جمشید بیگی و بعد هفت دوده است شاه ابراهیمی و بابا
یادگار بیگی است شاه ایاس آلی قلندر و زرنوری و میر مصطفی
دو تیره است میری و مصطفائی و بابا یادگار معجزه کننده
مار که مار را مار گزیدگی را علاج میکنند این هفت تن دوده
این دوازده تیره سلطان اسحق کعبه یاران و حق مطلق است
سلطان پردیور همان سلطان اسحق است و دیگر سلطانی
نیست تکیه قدیم زادیور است چهل تن است یعنی کعبه یاران
سلطان است و چهل تن دور سلطان است منزلگاه
آخر زرهین (یمن پایان ندارد) یعنی در سلطان یفارب
است چون منزل آخر است
بزرگان حقیقت با فرد مطمئن ذکر جلی هستند ... دست نیاز از
بابا یادگار همان امام حسین است در کوه دالاهو است و ریاضت
برای اشخاص خاص است نیاز کردن است برای عموم است
سه روز روزه برای کردار است تمام ۳۴ اهل الحقیقت نام
درویش دارند در صورتیکه وارد سلوک شوند شاه
خوشین شاه نور رشید بوده در از نور لوق جدا شده

بعد شاه خوشین شد یعنی خوشین کرد و بزرگان این دوده
خاندان از نسل علی ع هستند شاه نعمت الله ولی هم از اهل حق بود و سید
احمد رفاعی از اهل حق بود حلاج نیز از اهل آتش بیگی هستند که
تا کلی هستند مهمترین شاه خوشین که از دودمان حضرت علی هستند
بعد شین یادگار در مشهور به بابا یادگار السید در دوران امام حسین
رفت آلی و آتش بیگ پیر و [illegible] بودند آلی بعد آتش بیگ
و آتش بیگ [illegible] سرداران پیر و مرید [illegible] شد
اهل حق از حضرت علی ع شروع شد و به سلطان اسحاق ختم شد
[illegible] [illegible] زبان هستند حضرت علی ع
معلوم نیست کجا است [illegible] ظاهر میشود [illegible] است
[illegible] [illegible] از طرف مشرق حرکت میکند [illegible] است
[illegible] در حول و حلول در حضرت علی میشود [illegible] دین
[illegible] دین یکی دین میشود و [illegible] بنیامین
که جبرئیل باشد آنهم [illegible] سلام قبلاً در دوران
[illegible] بوده است دو دنیا یکرنگ میشود [illegible] اهل حق فاش
میشود خوب و بد از هم سوا میشود [illegible] سعدی و شمس و
مولانا و شاه نعمت الله ولی [illegible] قصاب و محمود بابلی و سلمان
فارسی اهل حق بودند جابر انصاری و منصور حلاج [illegible]
[illegible] بکوه [illegible]

[illegible] مولا بود و یونس مولا بود حضرت محمد و حضرت علی یکی
بودند یعنی که باطن پیغمبر علی بود زیرا در درجه [illegible] در حقیقت [illegible]

تقریرات آقای سید مراد آتش بیگی در تاریخ ۵۷/۱۱/۹

سید [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سید مراد آتش بیگی

تاریخ ۱/۲/۱۳۵۱ بسم الله الرحمن الرحیم نگاشته شد من یهد الله فهو المهتدی
ومن یضلل فاولئک هم الخاسرون هر کس را الله بوسیله پیغامش (قرآن)
راهنمائی کند او است راه یافته (مهتدی) و آنانکه بدان پشت کنند دچار گمراهی
ای لذن الله میشوند و ضرر خود میبینند دید (سوره الاعراف آیه ۱۷۸) آقا به
معنای واقعی سوره الحمد و خلاصه قرآن است توجه داشته باشید تا بتوانید
مهتدی بشوید ضمنا سبحانی سرهنگ مدرس ضمن عرض تبریک متقابل برای عید
نوروز همانطور که در نامه مورخه ۱۳/۱/۱۳۵۱ خواسته بودید اینک همراه این
نامه مختصری از شرح حال خود را با اسامی آثار خود و یک قطعه عکس دارد
در ورقه ایکه اصول تعلیمات و آراء من در آن نوشته شده برای تذکره‌ای
که چاپ و منتشر خواهید نمود فرستادم و نمونه خط من نیز در این تذکره
[illegible] باشد با تقدیم احترامات مسلمان مهتدی به اسلام واقعی دکتر صادق
تقوی در ۲/۲/۱۳۵۱ در تاریخ ۲۶/۱۲/۵۰ بوسیله قبض شماره ۳۵۳۴ پستخانه تهران
کیورسک شماره ۲۲ کتابهای خود را فرستادم (۹ کتاب) خواهشمند است رسیدن
آنها را اطلاع دهید و نظر خودتان را نیز بدهید و آنچه فرستاده شده مرقوم دارید
یادداشت حالی کوچکی همراه نوشته فرستاده شده بود در این عبارت زیر درآن
مندرج بود (از سؤالهای مشکل دینی بوسیله مکاتبه با صندوق پستی
شماره ۱۴۲۷۵/۱۳ تهران با دلیل صحیح و روشن پاسخ داده میشود)
یک این ورقه با قلم نوشته بود خواهشمند است مطالب این ورقه را
به نسخه‌های چاپ بیشتر مرقوم دارید و به علاقمندان مهتدی تا مکاتبه نمایند
و نسخه صحیحه همراه بود و مندرجات آن بشرح زیر است

شرح حال من دکتر صادق تقوی در تاریخ ۱۳۳۱ قمری و ۱۲۹۲ شمسی
متولد شدم سه ساله بودم که پدرم (معروف به آقا سید جعفر) که در تهران
تحصیل علوم قدیمه میکرد وفات یافت پدر بزرگم در اصفهان [illegible]

یحیی بود پیشوای مذهبی شمیرانات و در قریه امامزاده قاسم که در شمال
تهران است سکونت داشت او نیز یکسال پس از پدرم بدرود حیات گفت
مادرم که خود در قید حیات است از پدر و در داشت خواهر [illegible] است و چون
نسبتا باسواد بود بعداً به معلمی و ناظمی و مدیریت مدرسه دخترانه مشغول شد
و در عین حال یگانه برادرم را به تحصیل واداشت برادرم نامش سید محمد علی تقوی بود
سه سال از من بزرگتر و اینک چند سالیست که فوت نموده او به سوی تحصیلات
مذهبی رفت و در حالیکه به حفظ در امور مذهبی میپرداخت لیسانس و دکترا در رشته
معقول از دانشکده معقول و منقول گرفت و در روزنامه دنیای اسلام که خود نیز از آن کار میکرد
دختر استاد رسمی داشت و در وزارت فرهنگ آنروز به شغل دبیری نیز اشتغال
داشت و اما من به تحصیلات جدید ادامه دادم تا در دانشگاه تهران دکترای دندانپزشکی
فارغ التحصیل شدم و در وزارت بهداری در درمانگاههای آن به دندانپزشکی پرداختم و اینک
دو سه سالی است که بازنشسته وزارت بهداری میباشم بیشتر دوران دبیرستان
و دانشکده را در مدرسه سپهسالار در حجره ای از آن متعلق به برادرم بود نزد او
زندگی میکردم و چون ما [illegible] در مدرسه که متعلق به مذهب بود اطلاعات و دستورات الهی
را [illegible] بتحقیق مذهبی پرداختم و با [illegible] در مسأله مطالب مذهبی
مردم محیط خود شدم به رسم علما باید [illegible] که [illegible] در اعمال مذهبی
یا باید مجتهد باشند و یا مقلد مجتهد [illegible] مجتهد اعلم و یا عمل به احتیاط نماید من ابتدا
مقلد آقا شیخ عبدالکریم بودم یکی از فتواهای او این بود که مسیحیان نجس اند ولی
قند بلجیکی و روسی که مورد مصرف ایرانیان آنروز بود پاک است زیرا
تا آنها را در بازار مسلمانان میخریم و شاید کارگران کارخانه قند آنها
مسلمان باشند در نتیجه نجس مسیحیان به قند مورد مصرف ما نرسیده باشد
و چون من در آن زمان متوجه بوجه این نحوه سخنان مذهبی شده بودم حس
کردم نمیتوانم پیشوا اینچنین گویندگانی باشند لذا خودم [illegible] لذا با رفتن به
قم و دیدن مجتهد خود و اطرافیانش [illegible] تا [illegible] از تقلید او

دست بکشم ایراد دیگرم این بود که چرا با اینکه خودشان میگویند بعضی در
اسلام هر چه هم درست [illegible] میکشند دیگر چرا میگویند برای امام حسین در اثر عاشقانه
شهید شد باید همچون پیرزنان گریه کنیم و بر سر و سینه بزنیم و یا با اینکه خودشان
میگویند محل سجده مهم نیست چرا روی آن [illegible] و امام و پیغمبر اصلاً مهر نمیگذاشتند
ما باید بر روی پیشانی در نماز مهر بگذاریم چون در تحقیق دیدم ایراد است فوق
بر تمام معلمان تردید فرقه شیعه در آن زمان وارد است که از مردم کورکورانه در تقلید
همه سر باز زدم و تصمیم گرفتم دو دور کتاب جامع عباسی شیخ بهائی را عمل به
احتیاط کنم این تحولات و ایرادات مادرم را سخت ناراحت کرده بود و
قضا برادرم نیز چون بی دلیل بود در من اثری نداشت تا اینکه برادرم
روزی یکی از رفقایش [illegible] را که [illegible] بنام سید
اسعدالله خارقانی که سخنانی میگوید مناسب با فکر من [illegible] ادرا
برای من گرفت [illegible] باید من تقلید او که مجتهدی معروف بود بشوم [illegible] جویند
حقیقت بودم به ملاقات او شتافتم زیرا [illegible] ملاقات او به من گفت
که اعمال مسیحیان طبق آیه چهار از سوره مائده پاک [illegible] زیرا اهل کتاب محسوب
میشوند و بنابراین غذایشان برای مسلمانان نجس نیست [illegible] تاریخ
سوگواری برای امامان کار خوبی نیست و این سوگواریها را سوء استفاده
چیان به نفع خود رسم کرده اند تا تقلید و [illegible] شد و نیز بر علیه کورکورانه
چیزی از کسی صحیح نیست و هر کس هرچه را میداند باید از کسی که بهتر میداند
بپرسد و اگر دلیلش تاریخ شیعه بود [illegible] مسلمان [illegible] که به قرآن
رو آورد و دین اسلام را از روی قرآن بشناسد نه قول این و آن و باید هر چه
خلاف قرآن و منطق صحیح است نیست کند [illegible] بخواهی
بگذار [illegible] اگر [illegible] کربلا یا مشهد بگذاری [illegible]
محسوب میشود و [illegible] من [illegible] آن [illegible]

نگذاشتم با اینکه آقای خارقانی و طرفدارانش همه مهر میگذاشتند از آن پس هم به زبان به
جلسات [illegible] تفسیر قرآن آقای خارقانی میرفتم و جزو طرفداران او میبودم تا اینکه
متوجه شدم ایشان در تفسیر قرآن همان عقاید مخالفین را میگویند که در تفسیر
فارسی ملا فتح الله نوشته شده چون در خانه خود تفسیر داشتم از آن تفسیر که یکی از
کتابهای برادرم بود [illegible] استفاده کنم رفتن به جلسات ایشان را ترک کردم تا اینکه
پس از لیسانس شدن در سال ۱۳۱۶ برای خدمت نظام وظیفه به کرمان رفتم
و از پس آن در سال ۱۳۲۰ به استخدام وزارت [illegible] در آمدم و به [illegible] رفتم
در ابتدای [illegible] آقای خارقانی میرفتم [illegible] همراه با برادرم به جلسات
تبلیغی بهائیان رفتم تا برادرم با مبلغ ایشان گفتگو کند مبلغ میگفت [illegible] دلیلی
پیغمبر اسلام را پیغمبر خود میدانی [illegible] دلایل را برای [illegible] مذهب
خود بگیرم [illegible] برادرم میگفت [illegible] پیغمبر خود را [illegible] دلایل
حقانیت مذهب [illegible] در این گفتگو که به نظر من ناصحیح و جدل آمیز بود
[illegible] همراه با سخنانی رد و بدل [illegible] من [illegible] خود گفتم
اگر این [illegible] باید [illegible] شوند که دلایل پیغمبر خود را آورده اند
[illegible] دیگر نباید داشته باشند من تصمیم گرفتم بعد از آن خودم به
[illegible] در مجلس تبلیغی بهائیان بروم و در گفتن دلیل پیغمبر اسلام [illegible]
قدم [illegible] این تصمیم من باعث شد که به مطالعه کتب مذهبی زیادی از
بهائیت و مسیحیت و زرتشتیان بپردازم و کار من بجائی رسید
که تصمیم گرفتم کتابی در مقایسه مذهب اسلام و مسیحیت و یهودیت
و زرتشتیان بپردازم و کار من بجائی رسید که تصمیم گرفتم کتابی در
مقایسه مذهب اسلام و مسیحیت و یهودیت و زرتشتیان و
مسلک بهائی بنویسم در این موقع بود که متوجه شدم میتوانم بگویم
مذاهب دیگران [illegible] اساس [illegible] دین خودم اسلام برای
[illegible] کتب مذهبی دیگران را به زبان فارسی میدیدم
ولی از قرآن که به زبان [illegible] فارسی [illegible] اطلاع

صحیحی نداشتم و در تفسیرهای قرآن اختلافات سخیف و تفسیرهای زیادی مشاهده مینمودم
که در آنها مذاهب بسیاری در اسلام پدید آمده بود و همین توجه باعث شد که تا
مدتی از نوشتن چنین کتابی صرف نظر کنم تا زمانی که کاملاً به معانی قرآن پی ببرم
از آن پس تصمیم گرفتم قرآن را از ابتدا با توجه به تفسیرهای مختلفی که در آیات
آن شده بخوانم تا بدانم آیین اسلام بر چه پایه‌ای استوار است. من که در
آن زمان مقداری عربی در برنامه‌های دبیرستانی خوانده بودم و نزد برادرم نیز
مقدار بیشتری زبان عربی را آموخته بودم تصمیم گرفتم با اینکه خوب میتوانستم
عربی قرآن را بفهمم به کمک کتابهای تفسیر و برادرم و مفسرین زمان دیگر
قرآن مجید را بدون آنکه تعصبی نسبت به عقاید پیروان مذاهب و محیط
خود داشته باشم بیطرفانه ترجمه و تفسیر نمایم این کار را از سال ۱۳۴۰ آغاز و [illegible]
پی گیرانه انجام دادم و نزدیک به اتمام رسیدن آن بود که در سال
۱۳۱۵ اولین کتاب خود یعنی جبر و اختیار را نوشته و منتشر کردم. دیدم
ترجمه و تفسیر فوق به اتمام رسید متوجه شده بودم که باید قرآن مجید را به ترتیب
نزول سوره‌ها مطالعه نمایم تا بسیاری از مشکلات تفسیر قرآن برطرف
شود و در ضمن دیدم عبارات سوره‌هایی که در آخر ترجمه شده بسیار
بهتر از آنهایی است که در ابتدا ترجمه کرده‌ام و مطالعه برای درک حقایق
قرآن حالا بسیار واردتر از زمانی میباشم که آنرا شروع کرده‌ام و این
مسئله باعث گردید که ترجمه و تفسیر قرآن مجید را دوباره از سر
گیرم تا ترجمه و تفسیر کم عیب‌تری بوجود آورم. این تکرار نیز دو سال
بطول انجامید و تا امروز یازده کتاب دینی منتشر نموده‌ام چهار بار
نوشتن ترجمه و تفسیر قرآن را با دقت و مطالعات لازم از سر گرفته‌ام
که آخرین آن یکی دو سال است تمام شده و هنوز به چاپ نرسیده
جز اینکه از ابتدای سال ۱۳۴۷ هر ماه یکی در مجله [illegible] رنگین کمان

به سبک خاصی که [illegible] با مجله با شرح تا به امروز ۴۶ سوره از ۱۱۴ سوره قرآن
را چاپ و منتشر کرده‌ام. کتابهایی که تا حال منتشر کرده‌ام عبارتند از ۱- جبر و
اختیار که فعلاً چاپ سوم آن در حال انتشار است ۲- کشتی نجات بشریت
که در سال ۱۳۲۸ در مشهد چاپ شد ۳- چگونه نماز بخوانیم در سال ۱۳۳۱ و ۱۳۴۲
۴- موارد اساسی حکومت اسلامی در سال ۱۳۳۳ ۵- پیشگوییهای علمی قرآن
در آخر سال ۱۳۴۶ منتشر گردید ۶- دستور علی علیه السلام در سال ۱۳۴۱ ۷-
کتاب اثبات علمی وجود خدا و آخرت در سال ۱۳۴۳ ۸- پیشگویی وضع
اسرائیل و محاصره کنندگان آن شش ماه قبل از حمله اسرائیل به عرب
در سخنرانی ۴۴ انتشار یافت که از قرآن و تورات اقتباس شده و آنچه
تا حال بدرستی در میانه رخ داده اتفاق خواهد افتاد در آن نوشته شده
۹- اعمال حج و فلسفه آن که آن نیز در سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده
۱۰- موازین مذهب جعفری و فقهی در سال ۱۳۴۶ ۱۱- داستان
پیغمبران حضرت موسی و یوسف و ابراهیم و کشف فرعون‌های ایشان
در سال ۱۳۴۹ ضمناً علاوه بر ترجمه و تفسیر کامل قرآن مجید یک دوره
فقه استدلالی اسلامی نوشته و آماده کرده‌ام تا چگونه و چه زمان
الله بخواهد که آنها را چاپ و منتشر سازم. غیر از انتشاراتی که
یادآور شدم در حدود شش ماه ۱۳۴۲ شماره روزنامه نهضت اسلام در اواخر سال
۱۳۳۰ و اوائل سال ۱۳۳۱ منتشر کرده‌ام که در آن مبارزاتی با خرافات مذهبی شده و
حقایقی از اسلام در مقابل اعتقادات و مخالفین منعکس گردید بعلاوه بوسیله
اوراق متعددی چاپی و چه با ماشین تحریر و پلی کپی تذکرات لازمی در
موضوعات اسلامی داده‌ام و مقالات مختلفی در مجلات و روزنامه‌های
متعدد ایران و پاکستان به چاپ رسانده‌ام و اصول عقاید من بطور
خلاصه در ورقه پیوست میباشد که کوشش‌های من و طرفدارانم در این
حدود دور میزند و جز روشن شدن تمام کلیات و جزئیات اسلام
و متحد کردن کلیه فرقه‌های اسلامی براساس قبول [illegible]

اسلام روشن‌تر نیز میخواهم و امیدوارم بکوشش مسلمانانی که به شئون اسلامی
مهتدی شده و میشوند کلیه اختلافات مسلمین برطرف شود و دنیای بشریت
اسلام واقعی را که با مسیحیت و یهودیت واقعی و تمام ادیان فرستاده شده
از جانب الله فرقی ندارد آنطور که باید بشناسند و با قبول حقایق معنوی
که علمی و منطقی نیز میباشد تمام مردم جهان با یکدیگر دوست
و برادر گردند ضمناً لازم به تذکر است که بعداً بارها [illegible] روز هر [illegible]
در مرداد سال ۱۳۱۶ که با همه نفوذ از طرف قدیمیان دکتر ارانی [illegible] گرفتند و محکوم شدند که
من مخالف عقاید آنان بودم و در صدد مبارزه با جنبشی که داشتم آنان را که
مخالف دین بودند به قرآن و اسلام متمایل سازم و بار دوم در اردیبهشت
سال ۱۳۲۷ که اعلامیه ای خطاب به علمیه عقاید و اعمال دینی سوء استفاده چیان
مذهبی منتشر کردم و آنان را به مباحثه دعوت نمودم و آنان بجای قبول چنین
مباحثه ای بقدری که در مطبوعات و مقالات آنروز [illegible] هستند تا مجبور [illegible] موضوع
اعلامیه را که صد در صد مستدل و صحیح بود دگرگون جلوه دادند و تهدید [illegible]
فسخ دینم را صادر [illegible] آوردند تا شاید [illegible] از اعلامیه را انکار نمایم لیکن مجبور با حجت
بنامی عقوبت [illegible] شده و جریان مفصل آن در دوم و سوم اردیبهشت سال
۳۲۷ و بعد از طریق روزنامه ها و مجلات کثیرالانتشار روزنامه [illegible] و اطلاعات و [illegible]
بصورت مخلوط و [illegible] در تناقض گوئی ها [illegible] بگوش مردم رسید که
قضاوت تمام آنها و افتراهائی که [illegible] من [illegible] شدند یا حق جویان
و محققین بی غرض است که هم مطالب مطبوعات آن روز را با آنچه
همین مطبوعات قبلاً درباره کتاب پیشگوئیهای علمی قرآن من نوشته
بودند بسنجند (شماره ۹ فروردین ۳۲۷ کتاب و شماره ۲۳ فروردین ۳۲۷ اطلاعات)
و هم آنها را با مطالب کتابها و سایر انتشارات من که قبل و بعد آن
حادثه منتشر کرده ام مقایسه نمایند مسلمان مهتدی دکتر صادق
تقوی ــــ بسم الله الرحمن الرحیم برنامه تبلیغی مسلمانان مهتدی

من یهدی الله فهو المهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون (آیه ۱۷۸ از سوره
اعراف) درست است [illegible] مسلمان مهتدی باید کوشا باشد و معنای نماز را به دیگران
تعلیم دهد زیرا سوره الحمد که در نماز است خلاصه قرآن و اسلام است و آنرا
چهار رکن است بسم الله الرحمن الرحیم بما توحید در بسمله را میآموزد یعنی نباید
مانند مسیحیان باشیم که در بسمله خود نام عیسی و روح القدس را در ردیف نام الله
آورده اند و نیز [illegible] نباید مانند بت پرستان الله و لات و منات و عزی گوئیم
بنابراین مسلمانان نباید برای خود شفعا الا الله محمد و فاطمه و حسن و حسین درست
کرده اند مشرک در بسمله میباشند ۲ - الحمد لله رب العالمین بما میگوید مدح
مخصوص الله است پس آنانکه مدح پیغمبر و امام میکنند در مدح کردن مشرکند
(مدح و حمد یا توصیف و تعریف فرق دارد) ۳ - ایاک نعبد یعنی فقط
الله را بندگی و اطاعت میکنیم پس نام عبدالحمد و غلامرضا بر کسی نهادن
شرک است و هم کورکورانه از کسی در دین و مذهب اطاعت کردن شرک است
و دلیل اینکه به مردم میگویند بدتر از دین و غلامان چون الحیوانات تقلید [illegible]
گردیدن مقلد ما باشید و باید بدانند که قرآن دستور داده که از داناتر از خود
تعلیم بگیریم نه آنکه از آنان تقلید کنیم ۴ - ایاک نستعین یعنی کمک فقط
از الله بخواهید [illegible] شفیع و دنبال این از عیسی و محمد و علی و سایر
مقدسین مرده کمک خواستن شرک در استعانت است و لذا فرموده تمام
علما [illegible] پس از مرگ به بهشت برده میشوند یا از آن [illegible] بسته است
خدا اختیار ندارند که بما کمکی بکنند مستخدم و بنده و غلام کسی بودن از ای
گرفتن مزد بندگی شرک محسوب نمیشود همانطور یکه کمک از صاحبان
مال خواستن استعانت مورد تذکر قرآن نیست زیرا اینها چون از
قدرت [illegible] زندگی استقلال بندگی و استعانت از الله محسوب میگردند در این
مورد [illegible] مسلمان مهتدی در دین فقط مطیع قرآن و سنت پیغمبر است

و سنت پیغمبر اسلام روایات و احادیث بنا شد و کتابهای موازین مذهب جعفری
آمد و توضیح میدهد و لذا مسلمان معتقد بر طبق آیه ۵۹ از سوره نساء جز قرآن
و سنت را رفع کننده نزاع نمیدانند درس سوم مسلمان معتقد بر طبق کتاب
دستور علماء اهل سنت و جماعت و علماء شیعه واقعی و علی بر ارکان مسلمین در روایت
قرآن نام مسلمان معتقد را سزاوار احترام میدانند در زمانها [illegible] برای اشخاص
مانند جعفری و حنبلی و شافعی و حنفی و مالکی و زیدی و دکتر صالح تقوی و
امثال اینها نفرت دارند تا تفرقه ها از بین برود درس چهارم وقتی علی ابن ابیطالب
خود کسی را در نهج البلاغه در مکتوب ششم خلیفه چهارم میداند باید مسلمانان
معتقد با هر روایتی که مخالف آن در کتاب سنی و شیعه باشد مخالفت
بکنند درس پنجم بر اساس آنچه گفته شده در خطبه ۲۰۱ از نهج البلاغه باید
علم اصول و علم رجال در سوره میان علمای سنی و شیعه تدریس شود و همه
یقین کنند که منسوب به ظاهر خوب اشخاص الطمینان به صحت گفتار اشخاص
در امور مذهب کرد لذا باید کتب روایت و احادیث همه مشکوک تلقی کنند
تا قرآن و سنت بتواند حاکم بر آنها شود درس ششم - مسلمان معتقد
هر کجا بحث از خوبی و بدی اشخاص مانند علی و عمر و اصحاب پیغمبر و امامان
مسلمین مختلف میشود باید آیه تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم
ما کسبتم را بخوانند و معتقد شوند که آنها اگر خوب یا بد بودند خدا میداند
و ما باید فکر خوبی خودمان باشیم (به کتاب موازین مراجعه شود) درس
هفتم - با دلائلی که از قرآن و تورات مسلمانان معتقد دارند چگونگی
لباس و ریش و سبیل و مو جزء دین نیست و در آنها همه آزادند مگر
باعث فریب شوند مانند ریش مقدس نماها و لباس روحانی معمولی که
آنچه مسلم است پیغمبران و امامان هم لباس مردم خود بوده اند
درس هشتم - بر طبق آیه ۱۲ از سوره مائده [illegible] مضری که در اسلام
حرام است پس دخانیات در اسلام حرام است

درس نهم - بر طبق آیه ۵ از سوره مائده خوراک اهل کتاب حلال است بنا
بر این یهود و نصارا نجس نیستند درس دهم - طبق آیه ۱۳۶ از سوره بقره
اصول دین [illegible] مسلمان معتقد سه است: ایمان به الله طبق شرح
قرآن و ایمان به آخرت طبق توضیح قرآن و عمل صالح طبق قرآن درس
یازدهم - طبق آیه ۲۵۶ از سوره بقره در دین اسلام اکراه نیست پس هر کس
مسلمان معتقد را قبول کند مسلمان معتقد است و در این راه هر گاه بیشتر
مزاحمت [illegible] نزد مسلمانان دیگر ندارد درس
دوازده - بر هر مسلمان معتقدی واجب است که حتی المقدور چند نسخه از این
دوازده درس بنویسد و به دیگران تبلیغ کند و نام قبول کنندگان را به نام
مسلمان معتقد با آدرس صحیح به مرکز مسلمانان معتقد بفرستد و متوجه باشد که
تفصیل این برنامه در کتابهایی [illegible] از طرف [illegible] مسلمانان معتقد موجود است

بسم الله الرحمن الرحیم برنامه تعلیماتی و تبلیغاتی مسلمانان واقعی ۱-
مسلمان واقعی کسی است که در واقع تسلیم دستورات پروردگار عالم الله باشد
۲- دستورات الله فقط قرآن و سنت پیغمبر اسلام است [illegible]
قرآن به خلاصه اش سوره حمد جز بنام الله کسی را نمی خوانیم و جز مدح و ثنای الله
مدح و ثنای کسی را نمیکنیم از تعریف و توصیف با مدح و ثنا در مردم فرق [illegible]
در الله یکی است و جز الله از کسی اطاعت نمی کنیم از نظر احتیاجات
زندگی با افراد [illegible] و بنده کسی شدن نمی [illegible] از نظر [illegible] باطل
[illegible] مشرک است و جز الله از کسی که غایب باشد کمک نمیخواهیم
[illegible] کمک خواستن از کسی است عملا کمک کردن او معلوم نباشد و
[illegible] است [illegible] الله [illegible] است [illegible]
[illegible] میشود ۴- بر اساس آیه ۵۹ از سوره نساء اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
[illegible] (نه اطاعت [illegible] بلکه اطاعت توام با [illegible])
۵- اطاعت مستقیم الله اطاعت قرآن است و اطاعت غیر مستقیم او اطاعت
از پیغمبر اسلام میباشد که عبارتست از اطاعت از سنت پیغمبر اسلام [illegible]

۶ - بدان منظور که اطاعت رسول بعد از اطاعت الله است اطاعت اولی الامر بعد از اطاعت
رسول میباشد و اولی الامر از کسانی اطاعت میشود که مطیع الله و رسول او باشند ۷ - لفظ
اولی الامر در آیه ۸۳ از سوره نساء است ولی ۸ - اولی الامر به خودی
خود رفع کننده نزاع نیستند و رفع هر نزاعی میان مسلمانان منحصراً
بوسیله قرآن و سنت است که اولی الامر مجری آن میباشند ۹ - فهم قرآن
بشرایط معلومی در تفکر و سخن علم قرآن باید آنها را دارا باشند تا آن
شرایط رفع کننده اشکالات قرآن باشند نه موجد اختلاف و کسی قرآن
را میخواهد که علاوه بر اطلاعات [illegible] زبان عربی معنی لغات بداند محکمات
و معضلات و مجملات است و ناسخ و منسوخ قرآن را باید از [illegible] صحیح
بشناسد نه آنکه در هر مورد نظری خیالی بیهوده کند ۱۰ - سنت پیغمبر
اسلام منحصر به تفصیل مجملات قرآن است و جز در باره بعضی از قوانین
فروع دین نیست ۱۱ - ختم سنت پیغمبر اسلام منحصراً کسی از تقسیم سنت
به سه نوع قوانین اسلامی معتقد است از طرف عملی و قوانین اسلامی
روزانه مانند رکعات نماز و طرز نماز و قوانین اسلامی مورد احتیاج
یکی دو بار در سال مثل زکات و دیات میراث است ۱۲ -
کسی که به موضوعات یازده گانه فوق معتقد باشد و به نتایج آنها
عمل کند بطور نسبی مسلمان واقعی است و هر کس بهتر به آنچه گفتیم معتقد
گردد در رتبه امامت و رهبری او بالاتر است بنظر من - چون پیشوایان
درجه اول مذاهب شیعه و سنی (منظور پنج فرقه جعفری و مالکی و
شافعی و حنفی و حنبلی میباشد) همه طرفدار موارد فوق
بعلاوه اند همه مورد احترام و اطاعت ما هستند و گفتار منسوب
به آنها در صورتی از آنها است که با موارد فوق جور باشد و آنان
فقط مبلغ اینها و رهبر باشند نه چیز دیگر =

۲۷ر۲ر۵۵ بعرض میرساند بیماری ذات الریه باعث تأخیر
جواب گردید راجع به شرح حال اینجانب اینک با حال کسالت
بطور اختصار مرقوم و تقدیم گردید راجع به شعریات ذکر شده اینجانب
چون در کتابخانه [illegible] بمصرف رسیده نسخه آنها نایاب گردید و
به این جهت تقدیم آنها مقدور نیست راجع به دین اسلام در
شعریات اینجانب روشن گردید یگانه دینی که با شعری زبان عوام
است فقط و فقط دین اسلام است که در قرآن ذکر شده نه خرافات
و موهومات و اباطیلی که پیشوایان نادان بنام اسلام جعل و
اختلاق کرده اند (مردوخ) در کتاب (دین و دانش) نوشته ام
باسمه تعالی اینجانب شیخ محمد مردوخ ملقب به جمال الدین شهرت
آیت الله شناسنامه شماره ۷ بخش سنندج خلف مرحوم شیخ عبدالمؤمن
امام جمعه کردستان متولد سال (۱۲۵۶) خورشیدی از دو سالگی
گرفتار چکاچاک سیاست شدم که قسمتی از جانبازیهای من
راجع به نظم کردستان و مبارزه با مستبدین محلی و مسلط تهرانی
که بعلت [illegible] ام در جلد دوم کتاب (تاریخ مردوخ) ضبط شده است
حماسه ذیل را در احوال خود سروده ام (حماسه)

منم آن خداوند سیف و قلم — منم جلوه آرای علم و علم
منم جامع علم و فضل و هنر — منم رهبر در [illegible]
منم آن سپهدار مردوخ راد — که باشند مانند من کی نژاد
[illegible] تا کنون — به هنگام بحث و جدال کرد فنون
مرا از قلم [illegible] و اسب و تفنگ — شب و کوه و صحرا و میدان جنگ

به پیران تحصیل را میزنم
به شمشیر آهن زدن افکنم
به روز نبرد و به هنگام کین
شگفتا که تیرم بردی ز کین
چو شهباز هم اندر گه کارزار
بمیدان علم و هنر شهسوار
به شیرین زبانی و لطف سخن
چو شمع فروزان بهر انجمن
مرا علم و دانش نه کسبی بود
ز فضل خداوند وهبی بود
فقط خط گرفتم ز استاد یاد
علوم و صنایع خدا یاد داد
ز مرشد شنیدم بدانش بصیر
تفاصیل دانش ز راه ضمیر
ز صرف و ز نحو و بدیع و بیان
همه بود بخود گشت بر من عیان (۱)
ز فقه و ز اصول و حساب و نجوم
عروض و سطرلاب و تاریخ و تقویم
ز طب و ز تشریح و تاریخ عام
ز تفسیر و منطق حدیث و کلام
ریاضی و رسمی قدیم و جدید
علوم و صنایع زمان یا پدید
بخوبی بدانست به نیروی هوش
بر نجوم و مستحبی و خردی
چراغ دلم دست بر افروختم
همه علم و صنعت بخود آموختم
ز جفر و ز شانه لف و کیمیا
ز تسخیر و تنجیم و هم سیمیا
ز اعداد و اکسیر و رمل و طلسم
ندیدم نتیجه از آنها جز اسم
همه حیله و حقه بازی بود
که کسب نان خدعه سازی بود
هر آنکس که دنبال آنها رود
جز اندوه و حسرت بوی نبرد
پس از مطالعه شدم غوطه ور
تفکر بکار بکشیدم نظر
خطا و حقیقت جو دریافتم
بمیدان تحقیق بشتافتم
ز روی خرد پرده برداشتم
بکشف حقایق کمر افراشتم

فروغ حقایق بجانم دمید
نوشتم هر آنچه بفکرم رسید
کتاب و رسایل پراکنده‌ام
ورقهای خرافات برکنده‌ام
مرا هم ز تالیف و دانش کتب
فقط کشف حق بود در رفع حجب
ولی خیره سواران همی تاختند
بهر محفلی دم ز علم ساختند
بجو خداوند و پیغمبر و دین
شد آثار جهل و حسد بر ملا
ز هر در که کردند سعی و تلاش
بد اندیشی اولیش گردید فاش
گله خوردند و خوار و رسوا شدند
سرافکنده در کوی و بازار شدند
عیان شد بهر کس که خیره سر است
که در کله شان مغز گندیده است
که گفته‌های شان چرند و پرند
سبق در حماقت ز هم میبرند
نه علم و نه فهم و نه شرم و شعور
فقط زشت خوئی و خود طعنه گو
دلم را به بد بین نیالوده‌ام
وز این خوی بدحال آسوده‌ام
ولی با رقیبان پی آبرو
خداوند گفته بجا فاهتدوا

فاهتدوا - اشاره به آیه (۱۹۰) سوره بقره است فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم

صورت تالیفاتیکه کتاب و دفتر ثبت اند

کتاب تاریخ مردوخ راجع به کرد و کردستان با نقشه و تصاویر در دو جلد کتاب فرهنگ مردوخ مشتمل بر واژه‌های کردی و فارسی و عربی مصور در دو جلد فقه محمدی در مذهب شافعی در چهار جلد و اصول فقه یک جلد صرف - نحو - منطق - حساب، هندسه - جبر و مقابله - مواریث - رموز آفرینش - خلاصة الکلام

منتخب الخواص - طب حیدر الائمه - برجستگان - جغرافیای شیعه
متعه - اصلاح مصطلحات - عقیده اسلامی - تاریخ تشیع -
جهان - بهشت - ژاپن و چین - شطرنج فارسی - شطرنج نامه
کردی - پرسشها چهارده سئوال - تحول در تعصب - نظم
رستگاری - آئین رستگاری - ندای اتحاد - ندای ولایت
سرمایه پدرانست - رهبر بشر - دانش و دین - مناسک
حج و ۲۳ جلد دیگر و ۴۰ جلد کتب منتشر نشده است.

باباغلام در رحمت آباد صحنه کرمانشاه سکونت دارد بکار زراعت
میپردازد و چیزی نمیخورد و تنها آنها که مرا دیدند کمی میوه و سیب زمینی و
خیلی کم میخورد با این حال باز نشاط است و چیزی از کسی نمیپذیرد
دف خیلی خوب میزنند و میخوانند تمام اوقات سال در منزلش
از دور و نزدیک پذیرائی میکنند دارای چهار دختر و چهار پسر است یک
پسرش در کارگاه و زن با پدرش کمک میکنند و دوتن از دخترانش شوهر
اختیار کرده اند بقیه اولادانش کوچک هستند باباغلام از بزرگان
اهل حق است نماز بجا نمیآورند نیاز میدهند خود میگویند همیشه
اوقات در نماز است با ملک طاوسیها (شیطان پرستها) میانه
خوبی ندارند ملک طاوسیها بیشتر در کرند و سیاب و منطقه
گوران سکونت دارند و با فرقه آتش بیگی هم یکی از فرق اهل
حق است ارتباط نزدیک دارند طاوسیها طهارت و غسل بجا
نمیآورند پس از گذشتن از کرند بالای کوهی مرقد باباپادگار
قرار دارد که نزد اهل حق محترم است و هشت نفر زن و مرد در
آنجا زندگی میکنند که به ریاضت مشغولند و از زوار که بدان مکان
میآیند میوه قبول میکنند شراب را اهل حق نجس نمیدانند میگویند
آنچنان که بدنیا آمده ایم ما هستی از دنیا برویم ولی ریش را
نتراشند و مرقد دیگری که از باباپادگار مهمتر است مقبره سلطان
اسحق میباشد که از سرپل ذهاب بالاتر در دامنه کوه است

بابا غلام ذکر جلی و سماع دارند بابا غلام با تمام مذاهب سازش
داشته و مخالفتی ندارد بابا غلام پیروان زیادی دارد در
اکبرآباد مانند یک پیغمبر احترام میگذارند بابا غلام قبلاً
ژاندارم بوده است این مطالب از مکتوب حاج سید
فیروز ریاضی که با بابا غلام تماس گرفته و با او چند شب
در منزل ریاضی در سنندج بسر برده و شرح حالش را
بزبان تقریر کرده است بابا رحمی به آقای ریاضی بخشیده

بابا غلام از سلسله بابا یادگاری است آنهائی که خود را دیگر اهل حق هستند
[illegible] و آنکه با اهل حق [illegible] میشود [illegible] مجلس ذکر و سماع
با شور [illegible] میشود با شیطان پرستها [illegible] هستند [illegible]
نیاز یک [illegible] یک [illegible] برنج و یک کله قند و با نبات
سید [illegible] در مجلس ذکر [illegible] و [illegible] میکنند اهل حق
در منطقه کرمانشاهان [illegible] قصر شیرین [illegible] یک [illegible]
شاه آباد غرب سنقر کلیائی [illegible] صحنه [illegible] کنگاور [illegible]
[illegible] در آذربایجان صوفیان [illegible] تبریز [illegible] ضیاء الدین
[illegible] در مازندران [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] شیراز و اطراف [illegible]

۲ رجب ۱۳۹۲ بسم الله تعالی بعرض عالی میرساند چند روز پیش در
کرمان بجواب مرقومه شریفه را عرض کردیم و آن قسمت را که امر فرموده بودید
شرح حالی از خودم مختصر از احوال مشایخ سلسله شیخیه برای جنابعالی
بنویسم و در آن موقع که عازم تشرف بآستان بوسی حضرت
ثامن الائمه علیه آلاف التحیة و الثناء بودم مجال و حواس نبود و
وعده کردم که بعد عرض میکنم اینک که در راه تشرف یکی دو
روز در اصفهان هستم و فراغتی دارم بیاد مراسله جنابعالی
افتادم و باید عرض کنم که آنقدر خود را لایق قابلیت نمیدانم که
قابل شرح حال نوشتن خود را بدانم و آن اینکه در [illegible] باب
تایید [illegible] حتی از باب اطاعت امر آن دوست محترم چند کلمه ای
عرض میکنم اسمم عبدالرضا است فرزند مرحوم مبرور آقای ابوالقاسم
خان ابراهیمی و ایشان فرزند مرحوم مبرور آقای حاج زین العابدین
خان ابراهیمی و ایشان فرزند مرحوم مبرور آقای حاج محمد کریمخان
کرمانی هستند و ایشان فرزند مرحوم ابراهیمخان ظهیر الدوله والی
کرمان بوده اند و به شهرت ما به ابراهیمی از باب انتساب
بایشان است شرح احوال مرحوم آقای والد و اجداد اکرامم در کتاب
تذکرة الاولیاء و جلد اول کتاب فهرست کتب مشایخ سلسله
شیخیه تالیف مرحوم آقای والد مذکور است این بنده در هفتم
ربیع الثانی سال هزار و سیصد و چهل قمری در کرمان متولد
شده ام و در حدود پنج سالگی بمدرسه سعادت که از

تأسیسات مرحوم آقای جدم اعلی‌الله مقامه بود و هنوز هم دایر و تبدیل به
دبیرستان شده وارد و در کلاس دوم پذیرفته شدم ولی سال اول را بعد
نزد جناب آقای سید علیرضا وزیری اطال‌الله بقاءه در منزل نیز اکثر کتب مقدمات
فارسی و عربی مشغول بودم و در یازده سالگی باز بمدرسه رفتم و در کلاس
ششم پذیرفته شدم و سال هفتم را در مدرسه ملی و سال هشتم را در مدرسه
پهلوی گذراندم و بعد به کلاس باسم معقول و منقول که از طرف دولت برای
تکایا و حفظ دستورات اسلام آزاد دائر بود وارد شدم و کوچکترین فرد
آن کلاس بودم و در همان وقت آقای حکمت وزیر معارف برای سرکشی بمدارس
کرمان آمده بودند و در آن کلاس بواسطه کوچکی سن جلب نظر
ایشان را کردم و سؤالاتی نمودند که همه را جواب دادم و حین
مراجعت به تهران یک کتاب نفیس خطی بنام تحفة‌الوزراء
برایم جایزه فرستادند بعد از یک سال که آن کلاس منحل شد
تصمیم گرفتم که در منزل بدون معلم کلاسهای بالاتر را بخوانم و بحمدالله
موفق شدم و در ظرف یک سال دروس سال دهم و
یازدهم و دوازدهم را خواندم و بعنوان داوطلب در امتحانات
نهائی شرکت کردم و یکی از سه نفری بودم که در آن سال
در امتحانات نهائی قبول شدند پس از آن یک سال در
مدرسه سعادت معلم کلاس ششم بودم و سال بعد در
کنکور دانشکده فنی در تهران شرکت کردم و پذیرفته شدم
و سال اول دانشکده را با موفقیت تمام کردم و در تمام دوران

تحصیل بواسطه کم‌حافظگی از درس حفظی گریزان بودم و از همان اول
کی موفق بحفظ اشعار کتب نصاب هم نشدم ولی برای درسهای فهمیدنی
مثل ریاضیات ذهنم آماده بود و اما سر کلاس اغلب گوش بدرس
نمیدادم و همیشه در فکر برای خودم بودم در منزل هم کمتر رجوع بکتاب
میکردم ولی در موقع پس دادن درسهای ریاضی آنجا جوابی فکر
میکردم و میگفتم و خیلی اوقات مسئله را از راه دیگری غیر از راهی
که معلم درس داده بود حل میکردم و جواب میدادم حتی جدول ضرب
هم حفظم نشد ولی در موقع جواب دادن با انگشتانم فوراً ضرب میکردم که
الان خودم هم نمیدانم که چه میکردم حساب میکردم و جواب میدادم و بهمین
جهت بود که در ایام سال همه معلمین قبول داشتند که با استعداد
هستم ولی هیچگاه شاگرد اول نشدم باری پس از تمام سال اول دانشکده
فنی بواسطه وفات مرحوم آقای جدم اعلی‌الله مقامه بکرمان برگشتم و چون
احساس کردم که آقای والد میل دارند بتحصیل علوم دینی بپردازم و
مقدمات نیمه تمامی هم از صرف و نحو در ایام اقامت تهران نزد مرحوم
استاد بهشیار خوانده بودم تصمیم بادامه تحصیل در این رشته گرفتم و با
آزمایشی که در درس سالهای آخر متوسطه از خود کرده بودم که میتوانم بی
معلم از کتاب استفاده نمایم شروع بدرسهای نیمه تمام صرف و نحو و منطق
را مطالعه و یاد گرفتم البته مشکلات خود را از مرحوم آقای والد اعلی‌الله
مقامه میپرسیدم بعد برای فراگرفتن کتب ادبی عربی مثل مقامات
حریری و غیره آن چند صباحی در محضر استاد مرحوم آقای حاج

سید محمد قائینی رحمة الله علیه حاضر میشدم و چند ورقی هم از
کتاب شرایع در فقه نزد ایشان خواندم و چقدر متأسفم
که اجل آن استاد عالیمقدار مهلت نداد که استفاده بیشتری
در محضر ایشان بکنم و دیگر استادی در کرمان نداشتم
جز همان مقدار که در محضر درس عمومی مرحوم مبرور
آقای والد اعلی الله مقامه حاضر میشدم که آن
هم اغلب بواسطه حوادث خاص آن ایام و ناامنی
سیاسی و مسافرتها و کم بودن طلاب و علاقمندان
باین دروس کم و بیش تعطیل میشد ولی چون عزم
بر خواندن داشتم شروع بمطالعه کتب اصول و فقه
نمودم و مشکلات خود را از ایشان سؤال میکردم
و کتابها را خلاصه میکردم و بنظر ایشان میرساندم
و اشتباهاتی اگر بود رفع مینمودند تا آنجا که توانستم
چند رساله در منطق و اصول فقه و بعضی از ابواب فقه
مثل صلوة مسافر و احکام قبله و احکام رضاع و از احکام
مواریث و بعضی مسائل متفرقه کتاب قضا بزبان
عربی و بسبک استدلال فقها بنویسم و آنها را
خدمت مرحوم آقای والد اعلی الله مقامه تقدیم
میکردم و سهو و اشتباهی اگر در آنها بود بیان

میفرمودند تا آنجا که نوشتجاتم مورد پسند ایشان واقع شد و
ابتداء اجازه روایتی برای اینجانب مرقوم فرمودند و اخیراً
که بعضی از آنها را بحضور دو نفر از علمای سلسله شیخیه که یکی از
آنها از طرف مرحوم آقای حاج میرزا اعلی الله مقامه مستند آقای جناب
عالم فاضل آقای سید عبدالله موسوی مقیم بصره و جناب
مستطاب آقای شیخ محمد امانت مقیم اصفهان ارائه
دادم هر یک اجازه ای برای تفقه مرقوم فرمودند اینها را که
بعد از فراغت از فقه و اصول بجای اینکه گفته بودم
کمتر مطالعه را ترک میکردم تا اینکه در حدود سن بیست
و پنج سالگی ازدواج کردم و خداوند دو پسر یکی بنام
زین العابدین و یکی بنام محمد و چهار دختر عنایت
فرمود و چون تحصیل معاش هم از امور ضروریه بود
بخیال کسب و کار افتادم و یک کارخانه صابون
سازی راه انداختم ولی چون در آن اوقات صابون
کم مصرف بود از آن منصرف شدم و کارخانه را
بستم و بتجارت پرداختم و با اینکه مشغول تجارت وارد
شده بودم و به صادرات و واردات و تجارت داخلی

سپرده‌ام با افراد تاجر حسابی آشنا شدم و اشخاص با احتیاط
اجناسی صادر نمودم ولی تا درجه وصول احتیاط نبودم و از
تجارت به عطرفروشی پرداختم و مبالغ هنگفتی مقروض شدم
که هنوز هم همه آنها ادا نشده است بعد بخیال کشاورزی و
حفر چاه عمیق و نصب تلمبه و احیاء باغات پسته در [illegible]
افتادم و با ذوق خاصی که در این امور داشتم موفق به
ترتیب زراعتهای جدید و مکانیزه و احیاء باغات زیادی
شدم ولی چون همه این کارها با قرض بود و باغ پسته هم
بسیار کم بهره است و ده دوازده سال طول میکشد تا ثمر دهد
قرضهایم زیادتر شد و خیلی بزحمت افتادم و اصل اقساط و سود قرض
هم مزید بر علت شد ولی با اطمینانی که طلبکارانم از
من داشتند زیاد بزحمتم نینداختند و صبر نموده‌اند
و بتدریج با فروش بعضی رقبات و عوائد بعضی باغات
انشاءالله همه را تسویه دارم و البته از خدا هم استمداد میکنم
که عنایتی فرموده و برکتی داده و نگرانی از این جهت
ندارم و از همین راه امرار معاش میکنم و دیگر کمتر حالت
بمصرف وقت در این امور را دارم و بیشتر وقتم
مطالعه و مباحثه با طلاب علوم دینی است الحمدلله
در خلال اوقات اشتغال به کسب و کار هم تا توانسته‌ام

مباحثه را ترک ننمودم و همان چهار کلمه را که یاد گرفته بودم بجوانان
و طالبین این علوم یاد میدادم تا جائی که از بعض سابقین آنها
بدرجه فقاهت هم رسیده‌اند و بعضاً در آن سالها اوضاع طوری
بود که کمتر جوانان طالب این علوم بودند ولی در این اوقات خیلی
بنظر میآید الحمدلله بیشتر طالب این علوم شده و خیلی بیشتر در مباحثات
حاضر میشوند و همه روزه جز پنجشنبه و جمعه در مدرسه مبارکه ابراهیمیه
کرمان مشغول مباحثه فقه و اصول هستم و شغل اصلی خود را
این قرار داده‌ام و چون کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم قریب
بهزار جلد در علوم مختلفه است و بعضی مطالب هزاران دوره مواعظ
و دروس ایشان هم نوشته و ضبط شده ولی بسیاری از آنها
طبع نشده سعی دارم که تا بتوانم از آن کتب و دروس و
مواعظ برای استفاده مؤمنین بطبع برسانم و اگر خودم علم ندارم
اقلاً از اسباب نشر علم شده باشم و گاهی اگر یکی از برادران
مؤمنین مشکلات علمی داشته‌اند یا دیگران ایراداتی بر
مشایخ ما اعلی الله مقامهم گرفته‌اند بقدر استطاعت جواب
و همان طوری که از علوم ایشان دستگیرم شده و بواسطه
قصور و تقصیر و نقصان قابلیت هرکدام آنها را چنانکه
باید درک نکرده‌ام چند کلمه‌ای نوشته‌ام که بعضی آنها
بنام سیاست مدن نظری بعمران بچشم دریافتی

همه مشایخ ما اعلی الله مقامهم است و از کتابهای دلیل المتحیرین تصنیف
مرحوم مبرور حاج سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه و هدایة الطالبین
تصنیف مرحوم مبرور آقای حاج محمد کریمخان اعلی الله مقامه و [illegible]
تصنیف مرحوم مبرور آقای حاج محمدخان اعلی الله مقامه و شکایت نامه
در رساله بغدادیه بقلم مرحوم مبرور آقای والد اعلی الله مقامه میتوانید استفاده
فرمائید و با مطالعه آنها آنچه مایل بدانستن آن هستید و شرح و تذکره‌ای
که در دست تألیف دارید باشید میتوانید استخراج فرمائید و
مطلبی که در آنها ذکر نشده تاریخ وفات مرحوم مبرور آقای والد
اعلی الله مقامه است که در پنجم ماه مبارک رمضان ۱۳۸۹ در مشهد
مقدس وفات فرمودند و در رواق حرم مطهر حضرت ثامن الائمه
روحی و ارواح العالمین فداه که بآن رواق دار العزه میگویند
مدفون شدند و غیر از این کتب که عرض شد مورد اعتماد نیز
دیگران هم کم و بیش درباره ایشان در تواریخ و تذکره‌ها و کتب
رجال نوشته‌اند و در ضمن مطالعه آنها توجه بفرمائید که
اغلب تذکره نویسان شرح حالات معمولی و بعض گفتگوها
و رد و انکارها پرداخته‌اند و کمتر توجه باصل المطلب نموده‌اند
که مشایخ ما چه امتیاز خاصی نسبت به سایر علما داشته‌اند و
سخن ایشان چه بوده … است
بسیار مختصر عرض میکنم که اغلب علومی که مشایخ ما اعلی الله

بهشت تکریم الاولیاء و دوستی دوستان ما سخنی به کتاب
هزد و رازان استعمار بود رساله طبع شده است و بعضی دیگر بنام
ماوراء طبیعت تعقیب عالم ذر تقلید سلطانیه حقیقة الحرب نور و رئیس
رضا صالح قبله و چند رساله مختصر در جواب مسائل مختلفه طبع شده
بیش از آنکه دیگران بگویند خود معترف هستم که کمال قصور و تقصیر
را در تحصیل علم داشته‌ام و جبران آن را … و در حقیقت
نام گرانبهای عمر را در تحصیل علم و استفاده از محضر پدر بزرگوارم اعلی
الله مقامه از دست دادم و با حسرت و ندامت حاصل آن
بطالت‌ها را در دو مینگرم

سعدی بگذار تا از غم من اقبال بزرگان

یک خوشه ببخشید که ما تخم نکشتیم

و اما آنچه در مراسله شریفه مرقوم فرموده بودید که شرح حال مختصر
از مشایخ سلسله جلیله شیخیه اعلی الله مقامهم بنویسم کتب
متعددی در این خصوص نوشته شده مثل شرح حال مرحوم
مبرور شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه بقلم خود ایشان و
شرح حالی دیگر بقلم فرزند ایشان و تذکرة الاولیاء در
شرح حال مرحوم مبرور آقای حاج محمد کریمخان اعلی الله مقامه و
فرزند ایشان مرحوم مبرور آقای حاج محمدخان اعلی الله
مقامه و جلد اول کتاب فهرست که در شرح حال

مقامهم را برتر دانسته اند یک مرحله از علوم ظاهره که اهل فقه و اصول
و کلام عالم با آنها بوده اند بالاتر است و آن علوم ظاهره از دروس
کلاس اول بوده و علوم ایشان از دروس کلاسهای دوم و سوم و بالاتر
در حالیکه نسبت با زمینه سابقه بالاتر رفته بود و ایشان مقتضی دین
اند که علوم بالاتری را در توحید و نبوت و امامت و مقامات شیعه از
اخبار آل محمد علیهم السلام استخراج و بیان فرمایند و علوم ایشان از
دروس کلاسهای بالاتر است و خلاصه آنها شمه‌ای از فضایل محمد و آل
محمد علیهم السلام است و بر دلیل کلاس اول و بعض معلمین آن کلاس
که تمام دروس شرع مقدس را منحصر بهمان چند کلمه در دروس کلاس اول
میدانسته اند آن همه غوغا برپا کرده اند و شرح بیشتر در کتاب
دروس دبستان در ذکر درجات در دروس علوم دینی و طبقات
معلمین آن دروس نوشته ام که اگر مطالعه فرمائید بتوضیح این
مختصر کمک میکند و این نکته را هم بآن دوست محترم که قصد تذکره
نویسی دارید باید تذکر دهم که اغلب آنچه دیگران درباره مشایخ
عالی المقامهم نوشته اند از شنیدها و گفتههای مغرضین
و برپا کنندهای آن غوغاها است که بتوهم از دست دادن
مسندها با انواع تهمتها و افتراها خواسته اند مردم را از آن
بزرگواران روگردان کنند و با اینکه از رویه مشایخ ما طرفدارانشان
بوده اند که معلمین کلاسهای بالاتر هیچ نظری به معظم

بمعلمین کلاس اول نداشته اند و کلاس اول را هم همیشه شاگرد دینی خواهید داشت
و معلمین آن کلاس هم بیکار و بی طالب نمیمانند معذلک استادان
خود را از دست نداده اند و از هیچ تهمت و افترائی خودداری ننموده
و گاهی مشایخ ما را اغفال خوانده اند و گاهی مقصر دانسته اند و گاهی خارج از
دین و گمراه اند و گاهی در استعمار ایشان گفته اند و کرده اند آنچه کرده
اند و شما برای روشن عقاید دقیق مشایخ ما باید کتب خود ایشان را
مطالعه فرمائید و برای این منظور مطالعه برکتبی که ذکر آنها گذشت اگر
بکتابهای ارشاد العوام سی فصل چهار فصل رکن رابع
هدایة المسترشد الفتاح الاستثناء و فلسفیه مراجعه
فرمائید اطلاعات جامعی بدست خواهید آورد در خاتمه از
تأخیر در عرض جواب معذرت میخواهم و توفیق آن دوست
محترم را از خداوند متعال خواهانم عبدالرضا ابراهیمی

این پاسخ نامه این بنده در یک رساله فتوکپی شده مجلد
شامل ۱۵ صفحه است

۱۲/۹/۵۱ هو الباقی جل جلاله حضور محترم و عارف دانشمند معظم
سالک شریعت و طریقت جناب حضرت حاجی سرهنگ مدرسی دامت برکاته
و از مضمون ~~[illegible]~~ بعرض سلام و تقدیم دست بوسی مصدع نامه‌ی
مهر و محبت وسیله‌ی ریاضی خویش دقت کرده‌ایم و از مضمون دوام
فیض ذی مجالی مستحضر شدیم البته راه سیاحی و راه نمایی‌های برادران
دستیم باعث افتخار است با اینکه مدتی مریض و شیم عمل کرده ام
ضعیف است تا اندازه سئوالات جنابعالی جواب تقدیم میگردد
و باطن شخص خویش مقرر است (من عرف نفسه فقد عرف
ربه) آنهم با شرایط اربعه اول مرشد - راه نما دوم اکل و شرب
ملبوس و مکان حلال (کلوا من الطیبات) البته با عقیده
خالص فقط برای وصل و معرفت حق تعالی لذا طریق زیاد
است الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق لیکن طریق
اقرب و طریق ابعد است خلاصه مفید و مختصر بعرض ما
طریقت علیه نقشبندیه و طریقه قادریه است نقشبندیه
مخصوص خواص است قادریه به عوام است البته صومعه و
درویش طریقتی اربعینات و ریاضیات زیاد لازم دارند
تا نفس اماره را تبدیل به راضیه مرضیه دهند معنی جهاد با
نفس و شیطان مرید و پاکی قلب و نابود کردن مکروهات
مضره در تمام بدن دستور ذکر نقشبندیه را مخفی و آرام
با قلب صنوبری است که در طرف چپ واقع است اول

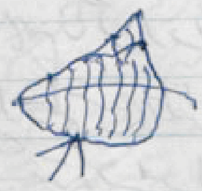
ذکر الله بعد از تصفیه ذکر نفی و اثبات لا اله الا الله البته این رویه
مدت طول دارد تا نوبت قلب به طرف و نابود شود آن وقت دریچه
ماوراء طبیعت ناسوتی مکشوف و خودش و خدای خودش و
کائنات می شناسد و از جلد حیوان و ناسوتی مبدل به نور و
ملکوتی میگردد چون ذکر به دل برسد دل ورد کند - آن ذکر بود
که مرد را اخذ کند دوست عزیزم عمل نتیجه کار است تا بجاروب لا نروبی
لا - نرسی در سرای الی الله فقط و فقط توجه به هدف معرفت الله باشد
و لیس با یار کسی است در آغوشش نه گرد تا ترک زر و سیم و دل
و پوشش نکرد نقشبندیه طریقه سالکین و سالکت و آرام و ادب
است نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان
بحرم قافله را ابعقیه تذکر نسته انشاء الله ملاقات است بنده شیخ
محی الدین آیت النبی نقشبندیه ساکن شهرستان سنندج
کوی کازمان فرزند و خلف مرحوم حاجی شیخ محمد آیت النبی
نقشبندیه بخارائی الاصل سن هشتاد سال قمری آیت النبی
سلسله طریقه نقشبندیه از حضرت ختمی مرتبت محمد عربی
ص بعد ابوبکر صدیق بعد سلمان فارسی بعد امام قاسم
بن محمد بن ابوبکر صدیق بعد امام جعفر صادق بعد بایزید بسطامی
بعد شیخ ابوالحسن خرقانی بعد خواجه ابوعلی فارمدی بعد خواجه
ابویعقوب همدانی بعد خواجه عبدالخالق غجدوانی بعد خواجه عارف
ریوه گری بعد خواجه محمود انجیر فغنوی بعد خواجه علی

رامیتنی بعد خواجه محمد بابای سماسی بعد سید امیر کلال بعد خواجه بهاء الدین
اویسی بخاری الرحم مشهور به شاه نقشبند بعد خواجه علاء الدین عطار
بخاری الرحم بعد مولانا یعقوب چرخی الحصاری بعد خواجه عبیدالله احرار
سمرقندی - بعد خواجه محمد زاهد بعد خواجه محمد درویش بعد خواجه
امکنگی بعد خواجه محمد باقی بعد شیخ احمد فاروقی سرهندی
امام ربانی بعد عروة الوثقی خواجه محمد معصوم بعد شیخ سیف الدین
بعد سید محمد نور بدوانی بعد شمس الدین حبیب الله جان جانان
مظهر بعد شاه عبدالله دهلی - بعد مولانا ضیاء الدین الشیخ
خالد شهرزوری کرد - بعد حاجی محمد صدیق درجزنی بخارائی
الاصل - بعد پسرش شیخ محیی الدین آیت الله ساکن
شهرستان سنندج توضیح معتقد و مختصری اعلی
در حدود دو صد سال در آنجا ماندگار می شوند چند
سنه شهرت پیدا میکنند آنها هم رو به سنه حرکت می
کنند و اقامت خودشان را در سنندج میگذارند بعداً خلفه
بینند علوم نهائی را خاتمه داده و مدتی هم تدریس
و چون شما زبده ام حالیه مدتی است منزوی و در
خانه خودم گوشه نشینی اختیار کرده و با هیچ احزاب
ارتباط نداشته و ندارم و کتابهای تالیفات
خودم هم احتیاجی دارم فقط ذکر آخر کردی آیت
و چون بجا سینه خرسینه است بسته با خرافات

مخالفهم چونکه زیاده از حد موهومات و خرافات دیدم مخصوصاً بسیاری
مخالفین اسلام به مذهب مقدس اسلام الخصوص از طرف
نفوذ شیوخ در لباس روحانیون به عوام بدبخت تزریق
و تعلیم داده اند نزدیک است حقایق را از میان ببرند
انشاء الله اشخاص با تمدن و تدین از این خرافات
مردود اجتناب دوری نموده و هم نمایند و طالب
هدایت الهی هستند البته بمحک قلب و روح و
نفس و بدن پاک با روشنائی عقل سلیم خودشان
را از این گرداب فنا نجات داده و امید است و
با حل مقصود میرسند البته لازم به توضیح
نیست در ذائقه قلب شیرین معلوم است
تلخ را هم ناگوار است العاقل یکفی الاشاره
سلسله های طرایق قادریه سهروردیه و کبرویه
و چشتیه و مولویه و بکتاشیه و سایر طرق نسبت
به طالبین و مریدین آنها داده و حرکات خرق
العاده طبیعیه از قبیل سنگ خوردن و شیشه خوردن
و توی آتش رفتن و شیخ زدن که از دراویش سر
میزنند و میکنند آنها اگرچه شرعی و طریقتی نبوده نیست

۲۸/۱۱/۴۵ زمانیکه دنیا بواسطه زلزلها سیلها و انفجارها
آتشفشان در دریاهم کوفته و زیرو رو میگردد هنگامیکه باهم مشرق
وهم مغرب است آن تفرقه ها مساوی در چنین موقعی سکوتم را
تقسیم میکنم مهربابا آقای محترم سرهنگ نورالدین مدرسی چهار ردیای
پس از تحریر سلام وصول نامه ۲۱/۱۱/۴۵ شما را اعلام
میدارد و جنابعالی چند سوال کرده اید و امیدوارم ایمان بکر
نامه بعدی جواب نامه کافی باشد (مقابل را استاد بدای
کافیست (۱) سه دنیا عالم ناسوت عالم جبروت و ملکوت
میباشد در اتحاد به سوال دوم جنابعالی که آیت
(گاد سپیک هذا سخن میکنم بمدرسی) god spiaks را که از
میان خود شخص حضرت مهربابا است بخوانید (۴) بعد روز
عروج روح آن حضرت تا ۷۰۰ سال دیگر در تجلی میکند تکلیف پیروان در
تا در طول این مدت چیست جواب خدمت بنوع بشر (خدمت
بیغرض) و عمل بر دستور دست من و هزاران از صمیم قلب دوست
داشتن (۵) آیا زنان میتوانند بالاتر روحی مرکز قرار گیرند جواب
بلی در مقصود ریشه زن به مرتبه خودی شناسی خداشناسی یعنی
وصال جانان نائل شده باشد مرشد اولی حضرت مهربابا
گلرخ بانو از اهل افغانستان بوده و ایشان خود بس بوصیل
خدا رسیده و خدارسیده بوده اند (۶) آشکالی برایم پیش
آمده در توجه معنوی آن حضرت را خواستارم تا رفع نگرانی
جز اسم مبعوث روح = فقط ستارها از دل یاد حضرت مهربابا بجز ما نیست

و عمل عوامانه است فقط نگهبان نیروها از طرف الحق تعالی و کمک
ارواح طیبه اولیاءالله است و اراده قوی و پاک خود است
یا طریقت تا در پیه ریاضت و تمرین تعلیمی در کار است (۱)
نه بوده و نیست همین سادگی ذکر در روح است زیاده
تصدیق میکنم آیت النبی = شیت پاک نوشته اند
حضور محترم دانشمند معظم جناب آقای سرهنگ مدرسی
دامت برکاته مشرف شود تذکری شیخ محی الدین آیت الله
از سنندج کوره زمان کوچه بهرامی ۷/۹/۵۷
با ۱۵ صفحه بعدم این نقش را کشیده اند



و بهتر آنستکه در وقت شب پیش از خواب با نظر اندن پنج دقیقه از خلوص دل
بابا را یاد بفرمائید مشکل شما حل بخواهد شد (۷) در سؤال عکس با امضاء
برای شماها از خود دستخطی فقط عکس بابا بخواهید ممکن است از همان
شخص که آدرس مرا بشما داده یا از هر کس که قادر مهربابا در تهران حاصل
بفرمائید ولی امضاء بر عکس صورت پذیر نیست مگر اینکه شما دعا کار بابا
را در ایران شروع بفرمائید شما میدانید اکنون عالم اینست که اهل دارند
میشود بعد از این حاصل میشود بعد از عمل بعد حاصل عمل بهر حال بسته دو کار که
هم برای شما امروز در پاکت فرستادم که در یکی از جواب چند سؤال شما یعنی
است و عکس هم دارد (۸) عمل شد (۹) و اینگونه سؤالات را
جواب دادن در محیط من نیست و از حضرت مهربابا هم عنوان پرسیده‌اید
البته اینگونه سؤالات را جواب دادن معقول اطلاع میدانند
ولی هرگاه شما بخلوص دل بیان نمایید البته شما را در عالم خواب همراه
خواهند کرد و در آن صورت دیگر نباید بکسی دیگر اظهار فرمائید سه هفته پیش
در عالم خواب ایشان مهربابا ظاهر شده و جواب یک چنین سؤالی را
داده‌اند (۱۰) برای رسیدن بحد کمال خلوت گزینی لازم نیست در جلوت
هم میسر است اصل چیزی که لازم است محبت و دل‌بستگی به حضرت
مهربابا و غرق بودن در یاد ایشان و نوع دوستی و خدمت بیغرض
به مردم است همه چیزها در همین است برای رسیدن ما به
لازم است بدون مایه شیر ماست نمیشود اینجا مایه است
کافی است که شیر جان ما را بوصال جانان برساند من و شما
و همه افراد بشر خدا هستیم فقط بیدار شدن لازم است

شمس تبریز میفرماید آنانکه طلبکار خدائید خدائید - برون از شما نیست شمائید شمائید
چیزی که نکردید گم از بهر چه جوئید - واندر طلب گم نشده بهر چرائید
از شما خواهش مندم دیگر نامه ننویسید و آدرس مرا بکسی دیگر بدهید بنده بعد وقت
زیادی ندارم و معذورم انجام هم بعد هم اگر کتاب بنام گاد اسپیکس از حضرت مهربابا
(در تهران موجود است) که یک گنجینه عرفان و مملو از اسرار راه طریقت است
فقط از خواندن همین یک کتاب شخص را از خواندن بسیار از کتابهای دیگر
بی‌نیاز میگرداند این کتاب مملو از نکات روحانی است ترجمه فارسی
این کتاب در ایران تحت چاپ است و تا بحال به چند زبان زنده عالم
مثل آلمانی - فرانسوی - هندی - تلگو ترجمه و چاپ شده است بشما
توصیه میشود بدون فوت یک دقیقه وقت این کتاب را بدست بیاورید
و بخوانید این کتاب بانگلیسی است چاپ امریکا قیمت آن با خرج پست
۲۵ روپیه است و در چند تا از کتابخانه‌های تهران برای قرائت مردم نهاده
شده و موجود است با تقدیم احترامات دعاگو علی اکبر پور رزمان یزدی
که علی اکبر مسلمان اهل یزد و پس ایشان در هندوستان است در هند نزد مهربابا بسر
میبرد و نامه‌های فارسی از عنوان بابا میرسد از طرف بابا پاسخ میدهد و هرکس
از فرنگ بابا بایران آمده تبلیغ مرام مهربابا را مینمود مجدداً به هند برگشته در
در گوشه تبلیغی مهربابا بسر میبرد

بنام خدا چنین گوید این حقیر گنه کار الهی صفات الله جمالی فرزند شادروان لطف الله
متخلص به محزون در اسدآباد پا بعرصه وجود نهاده و در سیر به جهان تا پایدار
گشودم جهانی که بودش نابود و شهدش تلخ از زهر و مهرش کینه در قهر آمیخته است
بقول خواجه حکمت و عرفان نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک الحق
الانصاف توان داد که صاحب نظرند یا بهتر بگویم گل بی خار جهان مردم
صاحب نظرند دوران تحصیلات مختصر و کوتاهم در دوران طفولیت
مکتبخانه و آموزگار فرزانه ام پدرم بود و پس قریب چهار سال
در خدمت مرحوم حاجی ح سید مهدی ... قدس سره که از اجله علماء
خوشنام و محترم اسدآباد بودند به تحصیل مقدمات
عربی پرداختم و در بهار اوقات دیوان غزلیات شیرین و
آبدار ایشان را به دستور خود او از آغاز تا انجام بخط خودش نوشته تقدیمش
داشتم مدت کوتاهی هم در کرمانشاه و همدان نزد آقای
سید محمود لاری فرزند برومند آقا سید عباس لاری که از مجتهدین
وقت بود و حاج میرمحسن فقیهی به کسب تحصیل ادامه دادم
و شبهایی در انجمن دانش همدان که زیر نظر بهائی از
استادان علم و ادب و شعر و نثرنویسی مانند مرحوم یوسف
[illegible] مرحوم شیخ موسی نثری مرحوم شیخ علیمحمد آزاد
که از اساتید فن بشمار میرفتند اداره میشد سمت عضویت
آن انجمن پرارزش را داشته و از خرمن علم و ادب

و معلومات سرشارشان بقدر استعداد استفاده نمودم ۳۲ سال تمام از زندگی
ایمان و عقیده در پرورش و آموزش نوآموزان اسدآباد و همدان
اوقاتم صرف نمودم و بسهم خود در این پیکار مقدس سپید رو
دین خود را ادا و در این خدمت شایسته بقدر امکان ادا کرده‌ام چنانکه
اگر بگویم بنیان گذار اولیه آموزش و پرورش مرکز بخش اسد
آباد و دبستانهای روستاهای اطراف آن بوده‌ام سخنی گزاف
و ناگفته است داستان سیر و سلوک و درک صحبت راه روان
طریقت سید عبدالحسین مشکات اسدآبادی فرزند باخلاص
و ایمان صالح علیشاه کرمانشاهی مرحوم سید اسمعیل الحاق
صادق علیشاه پیر مرحوم ذوالریاستین مرحوم حاج بهار علیشاه مرشد
فقرای خاکسار ... خلیفه حاج بهار مرحوم ذوالریاستین رحمت اللهی
مرحوم مشهدی حسن ... موسوم به محبوب علیشاه فرزند
حاج آقا کبیر آقای دکتر نوربخش جانشین ذوالریاستین قطب دائم الامکان
و ... مرحوم سید تقی شیرازی پیر و دستگیر حقیر یک
زبان ... به پهنای فلک تا بگویم شرح آن رشک ملک
از سالکین برجسته آقا سید زین العابدین با قلعه اصفهان میرزا
باقر ترک زنجانی که در زمستانش دائما عینا بود با پاش آنچه که
تابستان در زمستان سر برهنه بود و سید حسن تبریزی که ملاقاتش در صحن
نو مشهد اتفاق افتاد و سیدی کردستانی ... آگاه بود و مرحوم خویش
قسیم و مرحوم حاج حسن ادیب فاوزی از خلفاء مرحوم صفی علیشاه
در مشهد اقامت و مسکن داشت و جمعی دیگر از سالکین این وادی
که ذکر نام‌شان موجب طول کلام و ملال خواهد شد در

اینجا با عجز و انکسار از درگاه پروردگار التماس و استغاثه می‌نماید که همه را هدا[یت]
کوی الحقیقت را الصراط مستقیم خود ارشاد و رهبری فرماید و از نور باطن
ولی ولایت شاه اولیاء دیده باطن شان را روشن و منور فرماید
آمین. مسافرتها: کم‌رتبه به زیارت عتبات عالیات مشرف و نائل
گردیده بارها به زیارت آستان قدس رضوی فائز و مستفیض گردیده
سیر از اصفهان چهار محال بختیاری تهران پایان تویسرکان شد به تفصیل
بخوان از شرح مجمل

(در نامه دیگر در دو جلد بیت فرستاده بودند)
تألیفات تا بحال اکنون طبع و انتشار یافته از این قرار است دیوان
اشعار و غزلیات که در چند سال قبل در تهران و بوسیله مطبوعاتی عطائی
چاپ و منتشر گردیده دستنویسهم تاریخی راجع به سید جمال الدین
اسدآبادی دو بار در تهران و هم چاپ گردیده راهنمای رستگاری دو مرتبه
در تهران در مطبعه کتابفروشی اسلامیه به چاپ رسیده کتابی است
به اسم اسدآباد و سید جمال الدین مربوط به اوضاع جغرافیائی سیاسی
اقتصادی طبیعی و شرح حال ۱۸ نفر از سخن‌سرایان محل با آثاری
از آنها و بعضی مطالب دیگر که تا هنوز به چاپ نرسیده
بیست پاکت نوشته

حضور محترم سرور نیکوکردار با وقار جناب آقای سرهنگ مدرسی فرید عزت وصول
پذیرید

بقیه در صفحه ۳۰۴

این شرح وسیله آقای صفات الله جمالی اسدآبادی فرستاده شد و از طرف بنده
انصاری تدوین گردید انصاری که آقای استاد جمالی را معجزه بوده است

بسم الله الرحمن الرحیم فرید عصر و فیلسوف دهر ترجمان قرآن و سلمان زمان
آیة الله العظمی عالم عامل زاهد ناسک عالم بالله و بامر الله مرحوم فردوس وساده
حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه فرزند مرحوم حجة الاسلام
حاج مولی فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده‌اند در سنه
۱۳۲۲ هجریه قمریه چشم به جهان گشود و در دوران طفولیت تحت سرپرستی
والد ماجد مقدمات علوم و ادبیات فارسی و عربی و منطق را فرا گرفت
و در جریان شباب فقه و اصول فقه را نزد علمائی که نظیر مانند مرحوم حجة الاسلام
فلخالی و مرحوم حاج سید علی عرب که از برجستگان علماء و اعاظم فقها بوده‌اند
در شهر خود قرار گرفت و در رشته‌های طب خمسه یونانی و ابوبکر زکریای
رازی و دیگران را نزد دانشمند عالیقدر طبیب حاذق و حکیم متبحر
مرحوم حاج میرزا الحسین کوثر همدانی بیاموخت و در این فن نیز مرتبه
ای عالی رسید مرحوم حاج شیخ محمد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق
بجهت تکمیل فقه و اصول و نیل به رتبه اجتهاد در عنفوان سی سالگی
به دیار مقدس قم رهسپار گردید و در حوزه مقدسه علمیه مدتها به تدریس
و تدرس اشتغال داشت و در محضر درس مرحوم استاد بی بدیل
و مرجع عالیقدر زعیم شیعه حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ
عبدالکریم حائری اعلی الله مقامه الشریف حاضر می‌شد و بهره‌ها می‌برد
تا در این رشته نیز به مقام عالی نائل آمد و با اجازات اجتهاد متعدد از
مراجع ذی‌قیمت وقت فائز و در مسائل فقهیه صاحب فتوی گردید بطوریکه
بسیاری از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از

آن مرحوم تقلید نموده اند در همین ایام بود که نسیم نفحات قدسیه الهی بر وی وزید
و با توجه جذبات عالم علوی بر قلبش رسید و مصداق کلام مولی الموحدین
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و برق له برق لامع کثیر البرق
حتی دق جلیله و لطف غلیظه کلیا بر اثر آن وجودش دگرگون شد
و جذبه به عالم قدس تار و پود وجود او را بباد داد و با نور الهی سر بود دنبال
گمشده خود برای رسیدن بحرم امن و امان اضطراب و تشویش بس
هائل در او پدید آمد و خواب و خور از او ربود روزها تا شب در بیابانها
و کوههای اطراف قم میرفت و بتماشای مظاهر جلال و جمال و آیات میپرداخت
و با خلوت و تنهائی الانس لذتی عجیب گرفت و چون سالک الی الله بود
که از خلقت عالم بخبر و عارف بی بدیل [illegible] بود
الذی [illegible] الان آن استاد کامل اخلاق و معارف
تبریزی ساکن قم میگذشت [illegible] آن مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی
مینمود و برای فتح و گشایش کار هر چه نزد دستگیران معروف او رفت و اصلا
عشق در [illegible] جستجو میکرد اثری نیافت تا رفته رفته آتش
در وجود او آرام و قرار نگذارد و هموم و غموم فراق جانان
او را مشتعل ساخت ناله های جانسوز او هر شنونده ای را مبتلا
میساخت و گریه های جانگداز او هر ناظری را متأثر
هر لحظه عشق بالا رفت و حجابهای ظلمانی و نورانی [illegible] که ناگهان
نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی وزید و تجلیات جاودانی
بتجلی آمد و بر دل سوخته او و بعد از فنای از خود و نیل بفنای
سر از پا نشد و از جنبه بشریت بکلیت [illegible] در این هنگام

بوطن اصلی خود همدان مراجعت نمود برای دستگیری عاشقان و دلباختگان
حریم انس الهی سکنی گزید و با نهایت آرامش و سکون برای
رسانیدن حق و تبلیغ شریعت غراء و ابلاغ احکام و معارف الهیه
و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود در هر مسجدی خالی و مخروبه
برود اقامه جماعت مینمود و بسیاری از اوقات در مسجد [illegible]
در مسجد جامع شهر اقامه جماعت داشتند مأمومین او عموماً مردمان
پاکدل و صافی ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند در جلسات
شبانه و روزانه بسیار در منزل شیفتگان حقائق تردد مینمود
و سرگردانی بسی ارجمند و عالیقدر تربیت نمود که هر یک از
آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجت خدا بر مردمان
در اخلاق و کردار بودند در روزهای جمعه یا تعطیلات شاگردان
بصحرا میرفت و با کلیه شاگردان از خلوص و صفا و حقیقت بتماشای
آیات الهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات میپرداخت
مرحوم انصاری رضوان الله علیه برای برآوردن نیازمندیهای مسلمانان
اهتمامی وافر داشت و در امر بمعروف و نهی از منکر سعی بلیغ (؟) بود و
در کمک و رفع حاجت فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی اختیار
و در بذل و انفاق بی نظیر بود و به بسیاری از خانواده های مستمند
که در گوشه و کنار خرابه های شهر بودند و کسی از حال آنان خبر

نداشت مساعدتها مینمود و با دست خود برای آنان غذا و فراش و لباس
می برد و در اخفای این امر جدی دقیق بود که حتی از شاگردان خاص
خود مخفی میداشت مرحوم انصاری رحمة الله علیه نه تنها یک مرجع دینی و عالم
روحانی بود بلکه مانند یک پدر در افراد خانواده آنان در برآوردن نیازمندیهای
آنها میکوشید در زمستانهای سرد همدان برای معالجه مرضی و عیادت بیماران
آنها بمنزلشان میرفت و جیب خود با دست خود نسخه دارو مینمود و تا فرد
گرفتاری را از پریشانی نجات نمیداد آرامش دل او در آرامش خلق خدا
بود و نگرانی او در اضطراب آنان بنا براین اگر گفته شود مرحوم انصاری
یکی از دلایل برجسته قرآن المجید بود در کمالات عملاً و اعتقاداً و اسوه سرآمد مردمی
ائمه طاهرین صلوات و سلام الله علیهم اجمعین قدم میزد و نمونه
ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را بحضور
خود معرفی مینمود سخن بگزاف نرفته است مرحوم انصاری در مدت
۲۵ سال در همدان بهمین منوال زندگی نمود تا بالاخره بواسطه
عارضه قلبی در روز جمعه دوم شهر ذوالقعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریه قمریه
دعوت الهی را لبیک نمود و مرغ روحش باستان قدس پرواز کرد
در تشییع جنازه او تعطیل عمومی شد و علمای متقی و تجار بازار همدان
شرکت کردند و سه روز در مسجد جامع شهر مجلس ترحیم برپا بود
جنازه او را بقم حمل کردند و در یکی از مقابر شمالی در صحن مجاور
قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله علیهما بخاک سپردند آقای
صفات الله جمالی اسدآبادی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۲ می نویسد که

مرحوم انصاری جانشینی نداشت مشی و کیش او کاملاً در مکتب دین
مبین اسلام و پیروی از تعلیمات جانبخش پیامبر بزرگ اسلام و
تزکیه و تصفیه باطن از رذائل و کسب فضائل بود و دوستان و
پیروانی تربیت نموده که اکنون پیرو این مرام و مسلک میباشند
و در تصوف دیگران نیز پیرو مرشدی نداشته ایشان کسی هم
شرح حال او را نوشته که بسیار خدمت گردیده از معتقدان
پا برجای او میباشد و چون حاضر نشد نامش و خود را نشان
دهد در بردن نام خود که خالی از عار ریا و رنگ ریا باشد
نام خود را مکتوم داشته بقول مولانا رضوان الله علیه

یک گروهی سخت پنهان میروند
شهره این خلق عالم کی شوند

صفات الله جمالی اسدآبادی

کتابی بنام سیر و سلوک نوشته که سی و دو صفحه مقدمه تعلیم جمالی
و از صفحه ۳۳ الی ۹۹ رساله مظهر السلوک محمد تقی
شیرازی الاصل طهرانی مسکن که مدفنش مشهد و ملقب به
لقب مظهر و معروف به سید فخار که در مراتب سیر و سلوک
دوازده تن از سید فخار در حالات مختلف گرفته و
مرشد جمالی بوده و خود را جانشین او معرفی کرده است

نیت پاک و دانشمند و عارف سعادتمند جناب آقای سرهنگ مدرسی
اعانه الله از سنندج حسام الدین مجتهدی
ارادت و سلام فراوان را همراه دعای سعادت مستدام تقدیم د
ابراز مینماید و از پروردگار هستی بخش تمنا دارم که از زمره سعداء در
دنیا و آخرت محسوب فرمایند بالنبی و آله الامجاد رقیمه کریمه واصل
و زیب بخش خاطر شرمنده ام گردید ارادتمند برای نامه آن جناب بسیار اکرام
و احترام قائلم اما شرح حال حقیر را خواسته بودند که از جمله رجال بنام دین
در تذکره آن جناب بحساب آید این اهمیت را در خود نمی بینم و
عاقبتم نیز در نظرم معلوم نیست تا از روی حقیقت بنگارم و تقدیم
حضورتان نمایم چه شرح حال رجال باید بعد از وفات آنان نوشته شود
چون تا آخرین دم حیات بر کسی معلوم نیست که عاقبت
چه خواهد شد و آیا از زمره مقربان درگاه است یا العیاذ
بالله از مطرودان بارگاه بعید از دعوت حضرت
و گفتن لبیک نیز کسی را امکان برگشتن و اعلام خبر نخواهد
بود و فقط آنگاه زبان معاصران حقایق را بسمع
معرفان و تذکره نویسان خواهد رسانید از
خداوند متعال خواستارم که حسن خاتمت بعموم
عنایت فرمایند و آخرکار ما را از آنانی گرداند که شرمسار

پیشگاه الهی نگردم و در برابر نیکان خوار و سرافکنده نشوم والسلام
علیکم و رحمة الله المدرس حسام الدین مجتهدی ۲۲/۱/۵۲
چون نظر و رأی خود را در این نامه مرقوم داشته و شناسائی نشر روحیات
و طرز تفکر و پایه معلومات عرفانی در برد بعنوان شرح حال تلقی گردید
آقای مجتهدی در لباس روحانیت بسر برده و بجای شال کمر بر روی
لباده کمربند چرمی بکار میبرند و عمامه بر سر نهاده و
تحت الحنک برشته کرده و لحیه الست گیسو بعنوان تأسی
از پیغمبر اکرم دارند ولی شارب را ازاله و تخفیف با آن نمی دهند
قطب ایشان آقای شیخ عثمان است که در حدود مرز ایران
و عراق سکونت دارند آقای مجتهدی پدرش از علمای متعین
سنندج بوده و سالک طریقت نقشبندیه آقای مجتهدی امام
جمعه مسجد جامعه سنندج بوده و در اداره دیوان سنندج سخنرانی
مذهبی ایراد میفرمایند در شریعت حنفی بوده و فقه حنفی را
بچند نفر از مریدان خود تدریس مینمایند سلسله نقشبندیه
بوده و سلسله اقطاب را به ابوبکر میرسانند و علی را
باب علم میدانند ذکر خفی در بدایت امر ذکر قلبی
را (لا اله الا الله) را تلقین نموده پس ذکر ذات
(الله) را تعلیم میدهند

۲۵/۱/۵۲ موافق با ۱۰ ربیع الاول ۱۳۹۲ با حضور مبارک محبوب معنوی
جناب ... سرهنگ مدرسی ... توفیقه العالی پس از عرض سلام و ارادت
به آن وجود گرامی از روی حسن ظن خودتان بنده را به سالک جاهل الطریق
یادآور فرمودید ... سعادت من از ایشان ... که مورد
سؤالات طریقت علیه قادریه و نقشبندیه قرار گرفتم و در این سؤالات
را خواهند فرمود فقیر دعاگو ... گوشه نشین قابل ... طریقت
را ندارم ... یعنی طریق اینست بطور اجمالی عبارت از راهی
است که آدم بتواند تزکیه قلب و تصفیه نفس را بدست بیاورد
... [illegible] ... از اهل ... پیدا ... از راه ... غنی
... ظن این سؤالات ... فرموده اند ... علی
... طریقت قادریه و نقشبندیه چیزی بنظر فقیر جدید
است از گفتار ... بزرگان در کتاب مکتوبات ... قادری
فرموده اند ابتدا طریقه علم ... لدنی در معراج حضرت رسول
خداوند متعال جداگانه به حضرت ختمی مرتبت ... فرموده و حضرت
خطاب به او ... کرد ... دارید ... آنحضرت به این
مضمون به حضرت علی علیه السلام ... فرمود از روی علم ... قرآن
اینست باجماع الخواص والکتاب ... والسنة من لدن
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی وقت الساعة واما اجل
والخواص سلسلة التلقین فی الطریق هذا الذی انتقل من الله
الجلیل الی جبرئیل ومنه الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم
منه الی علی ابن ... کرم الله وجهه ثم منه الی حسن البصری

منه الی حبیب العجمی الی آخر السلسلة العلیة القادریة الشیخ عبدالقادر
الگیلانی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین واما الکتاب فقد قال الله
تعالی فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وسبب نزوله علی ما
ورد فی بستان الشریعة ان علیاً علیه السلام جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم
قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دلنی الی اقرب الطریق
وافضلها عند الله واسهلها علی عباد الله تعالی فتوجه النبی صلی
الله علیه وسلم تنزل الوحی بقوله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله
معاضیاً معاذیاً بالعلم اللدنی فبین الوحی علی ان هذه الکلمة
لی مفتاح خزائن الله تعالی وعلمه وفی بعض الاسانید المتصلة
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علیک بما نلت به النبوة قال
وما ذاک یا رسول الله قال مداومة ذکر الله فی الخلوة قال اهکذا
فضیلة الذکر وکل الناس ذاکرون فقال صلی الله علیه و
سلم یا علی لا تقوم الساعة وعلی وجه الارض من یقول الله
الله بالقلب الحی ثم ... فقد جبرئیل مرتعاً کالمعلم فلقن
النبی صلی الله علیه وسلم ثلث مرات لا اله الا الله امره
جبرئیل ان یلقن علیاً ... لانه اول من التمس التلقین
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اغمض عینیک یا علی وا
لصق شفتیک ... ثلث مرات وانت تسمع حتی ثم قلت
ثلثاً وانا اسمع منک فقال صلی الله علیه وآله وسلم ثلث
مرات نافیاً عن یمینه مثبتاً الی شماله مغمضاً عینیه

رافعاً صوته وعلی یسمع ثم قال علی کرم الله وجهه لا اله الا الله
ثلث مرات نافیاً عن یمینه ومثبتاً الی شماله مغمضاً عینیه رافعاً صوته
والنبی یسمع فتح الله قلبه ورأی ما رأی وحصل من الکلمات
الخارقة للعادات کما قال لولا ربی ما عرفت ربی ولهم الحمد
ربالهم اره وغیرهم من الحضره اربعة من الصحابة رضی الله
منهم فلقنهم جمیعاً

وبعد هذا شمه از طریق نقشبندیه مسلسل از سلطان العارفین
بایزید بسطامی وایشان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
وایشان از جد مادری خود حضرت قاسم بن محمد بن امیرالمومنین
ابوبکر الصدیق رضی الله عنه از فقهای سبعه مدینه منوره واز
اکابر تابعین اند وایشان از حضرت سلمان فارسی وایشان
با وجود صحابه بودن وشرف صحبت یافتن بیعت طریقت از
حضرت امیرالمومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی الله عنه کرده
اند وجناب ایشان اذن وارشاد از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم گرفته اند چون حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند مرید سید امیر کلال بود و نسب نقشبندی
ایشان از عبدالقادر گیلانی بود اگرچه تولد خواجه بهاء الدین
نقشبندی ۷۱۸ یکصد و پنجاه و هفت سال پس از فوت عبدالقادر
گیلانی بدنیا آمده در مقام معنویات عبدالقادر گیلانی

توجه از او فرموده اسم الله را در قلب او جاگیر شد به آن واسطه ملقب
به نقشبند شد میگویند نقش بند الخ مطلب بسیار است جز این عرض
کرد دیگر در کتاب قادری مراجعه فرمایند دعاگو حاج محمود محمدی طالبانی
القادری مخفی نماند چون در این زمستان ۱۳۵۱ فقیر در سفر
حجاز بودم نامه حضرت عالی امروز در طرح ۲۵ فروردین ۱۳۵۲ آقای
سید فخر دزفولی ریاحی نامه را برای ما آورده باید عفو فرمایند محمود محمدی طالبانی
مسئله طریقت بمثال ارتش شاهنشاهی است البته ارتش پیاده
نظام هم دارد سواران دارد توپخانه دارد مهندسی دارد فنی دارد
و بعد هذا این همه متعلق به شناسائی شاه دارد البته طریقه
قادریه و نقشبندیه و سهروردیه و چشتیه و نعمت
اللهی همه یکی اند طریق طالبانیه آنهم شعبه‌ای است از قادریه
در زمان اول یعنی در زمان عبدالقادر گیلانی حضرت سید
احمد الاحمدی به نزد سید شیخ ملا محمود رفته و طریقه طالبانیه را به
او تلقین داده طالبانی محالی است در غرب قصر شیرین واقع
شده به آن واسطه طالبانی میگویند مراجعه به کتاب پیر گیلان
وکتاب جذبه عشق بفرمایند ~~...~~ لمعات کتاب القدوة
~~...~~ نامه بدست می آید ==

احمد شهرت نورانی نژاد معروف به درویش عشقی که شیخ
حسام الدین باو لقب داد سن هشتاد و پنج سال ساکن
سنندج جزئی سواد فارسی دارند و از طرف
مرحوم شیخ حسام الدین قطب سلسله قادریه است
خلیفه سلسله قادریه است و در زمان مظفرالدین شاه
[illegible] است و در زمان جنگ بین الملل اول
در کسوت قزاقی بوده است و بعداً در طریق درویشی
گام گذارده است مذهبش در شریعت شیعه اثنی
عشری است شیخ حسام الدین در حدود بیست سال
پیش در باغ کلی عراق فوت نمود شیخ محمد بهاءالدین
فرزندش پناهنده ایران گردیده و اخیراً فوت نموده
و پسران این شیخ که نوه حسام الدین میباشند
در سنندج سکونت دارند که شیخ کمال
معروف ترین آنها است ریش و سبلت
و شارب داشته و عکس را با کشکول و
تسبیح و رشته [illegible] الهی سفید مانند

درویش خاک را گرفته است موها بسپیدی
گرائیده و چشمان نافذ و قوه بدنی کامل میباشد
عکس ایشان و شرح حالش وسیله آقای سید
فیروز ریاضی از سنندج فرستاده شده است
عشقی دارای قدی بلند و ریش یک قبضه و
نمکین است

بقیه از صفحه ۲۳۰

سرّه العزیز فقیر سراپا تقصیر سلطانحسین تابنده مفتخر بلقب
رضاعلیشاه از طرف قرین الشرف آن حضرت مأمور خدمت
فقرا و سالکین و راهنمائی طالبین طریقه حقه علیه نعمة اللهیه میباشم
و طبق وظیفه که قبول فرموده اند باید در حدود امکان وسائل
تسهیل تربیت و هدایت را برای برادران و جویندگان فراهم
نموده و اگر کسی شایستگی این امر را داشته باشد مأمور هدایت
طالبین و تربیت سالکین نمایم لذا در این تاریخ برادر مکرم
آقای محمد جواد آموزگار کرمانی را که سالها در سلوک قدم زده و
~~عقل~~ و نفس را ریاضت داده و به تربیت و تکمیل آن
طبق دستور مشغول بوده و علماً و عملاً کمال قصد و شایستگی
پیدا نموده اند و مورد لطف حضرت پیر بزرگوار نیز بوده و
از طرف آن حضرت در اقامه نماز جماعت مجاز بوده اند نیز از
طرف فقیر برای تجدید عهد فقرا مأذون گردید و نیز مأذون نمود
که بمراتب طلب صادقین به ایشان تعلیم اوراد و اذکار
نماید و اگر استعداد و شایستگی قبول ایمان داشت
تلقین توبه و انابه و ذکر و فکر بر حسب مراتب استعداد
طبق دستورات شفاهی که داده شد باو نمایند و [illegible]
اقامه جماعت برای فقرا مخوله و در تربیت فقرا و سالکین
را کوشا باشد و هدایت طالبین و تربیت سالکین
را خیر عظیم دانسته بر دنیا و آخرت مقدم

بدارند و اخبار را در طریقت ملقب بظفرعلی ملقب نمودم امیدوارم
ایشان با رجوع این خدمت عنایت خدائی که محض تفضل دانسته
به بندگی و عجز و انکسار خود بیفزایند و در تربیت و تصفیه طالبین
و سالکین بکوشند و آنان را بمراقبت آداب شرع مطهر و جمع
بین ظاهر و باطن دستور دهند و در مجامع دراویش خودی و بیگانه
بقول عوام و تقوی [illegible] رفتار نمایند و [illegible]
سالکین را در موقع اجتماع بر خود مقدم دارند البته برادران
و طالبین نیز این امر را مغتنم دانسته دست و زبان ایشان را
دست و زبان ~~ایشان را~~ فقیر دانسته و با ایشان اقتدا
نموده اطاعت نمایند و از مصاحبت و خدمات ایشان
بهره مند شوند که این نامه تجدید عهد نموده اند و بشرط
ایشان تجدید نمایند والسلام علی من اتبع الهدی
بتاریخ دهم جمادی الاولی ۱۳۸۷ قمری مطابق ۲۶ امرداد
۱۳۴۶ شمسی [illegible] سلطانحسین [illegible]



۱- قوام شهیدی در کسوت روحانیت و از محترمین مشهد بود و از سر دارا
بود در بدایت امر از طرف ذوالریاستین شیخ تهران بود و پس از
درگذشت وابسته بختیار که شیخ مشهد بود و در صحن کهنه حجره ای
داشت شیخ مشهد گردید و پس از فوت ذوالریاستین بر سر
تولیت خانقاه مشهد که یک خانه و یک حمام منضم بود و از
طرف مرحوم وابسته با کمک مادر خود این بختیاری موضوع نزاع گردید
فیمابین قوام شهیدی و دکتر جواد نوربخش کار به عدلیه کشید و در
آخر الامر نوربخش خانقاه را متصرف خود در آورد و قوام
جلسات فقری رو در منزلش برپا میدارد
قوام مردی متواضع و خوش برخورد و سلیم النفس است

۲- آقای کاشانی رئیس دفتر دادگاه جنائی دادگستری مشهد بود و از
طرف حاج مطهر شیخ خاک و گردید کمتر بخانقاه میرود و در
منزلش جلسات فقری برپا میدارد شعر نیز میگوید و با
حاجی مطهر اختلاف نظر دارد

۳- سیاسی از طرف دکتر نوربخش شیخ سلسله در شهر مشهد است
و در خانقاه سکونت دارد از تحولات گفتارش معلوم است
عرفانی او میتوان پی برد